

- گزارشی از یک تن فروش مرد در تهران
- گفتگوی سه نسل در برابر هم
- ترانه های عاطفی
- دهها مطلب خواندنی دیگر



صفحات اختصاصی ناصر حجازی



راد و مزرعه

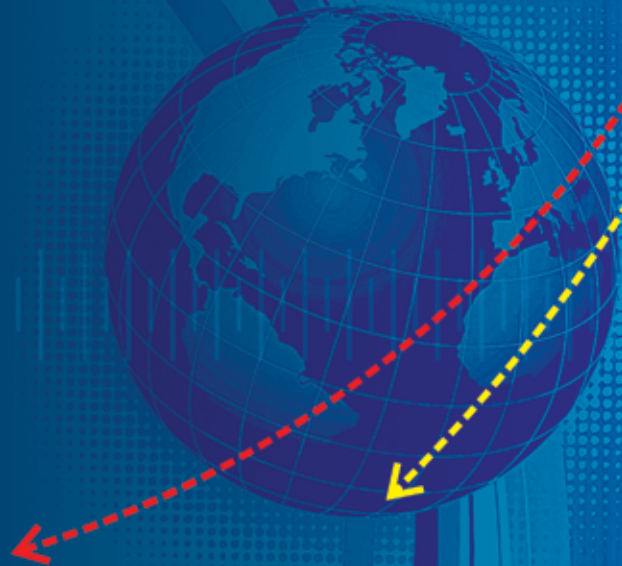
شاه و معمای انقلاب



AEROPLAN® Cöln

اژانس بزرگ مسافرتی ایرو پلان کلن

سفر به ایران
و سایر نقاط جهان
با معتبر ترین خطوط هوایی
با مناسب ترین قیمتها
و بهترین سرویس



برای آگاهی بیشتر و رزرو جا با همکاران فارسی زبان ماو تلفنهای زیر تماس حاصل فرمائید.

۰۲۲۱ - ۹۲ ۴۷ ۱۲۲	آقای کامران خطیبی	۰۲۲۱ - ۹۲ ۴۷ ۱۳۴	خانم خسروی
۰۲۲۱ - ۹۲ ۴۷ ۱۲۵	آقای پرویز خطیبی	۰۲۲۱ - ۹۲ ۴۷ ۱۵۳	خانم بخشی
۰۲۲۱ - ۹۲ ۴۷ ۱۳۲	آقای یوسف همایون	۰۲۲۱ - ۹۲ ۴۷ ۱۶۶	خانم شیلان
۰۲۲۱ - ۹۲ ۴۷ ۱۲۱	آقای منوچهر خزد و زیان	۰۲۲۱ - ۹۲ ۴۷ ۱۲۸	خانم چالاک
		۰۲۲۱ - ۹۲ ۴۷ ۱۶۷	خانم پور ختایی

دورتموند :

۰۲۳۱ - ۹۱ ۲۵ ۲۵۸	خانم عنصری
۰۲۳۱ - ۹۱ ۲۵ ۲۵۹	خانم جنتیان

فرودگاه کلن و بن :

۰۲۲۰۳ - ۴۰ ۵۹ ۴۰	خانم نقاش - خانم دانش
------------------	-----------------------

AEROPLAN's Partner:

مسافرت با شرکتهای معتبر زیر با تخفیف ویژه برای هموطنان ایرانی



Studiosus

seetours

Club Med



airtours



Mauritiussteinweg 116 - 50676 Köln

www.aeroplan.de

info@aeroplan.de

Auktionshaus KÖ

هر شنبه از ساعت ۱۰ صبح تا ۸ بعد از ظهر حراج های فوق العاده ما برگزار میگردد



دکوراسیون کامل منازل
با معماری داخلی

ساعت های رولکس
و بریتلینگ و دیگر
ساعت های مارکدار

انواع و اقسام
وسایل دکور با
طرح هایی استثنائی
و زیبا



Tel: +49 211 200 75 652
Königsallee 98 40212 Düsseldorf Germany
www.auktinshaukoe.de

مشاوره رایگان توسط دکتر عباس شیرافکن همه روزه از ساعت 2 تا 7 بعد از ظهر و شنبه ها در کلینیک لموژ واقع در کیلبرن

دکتر عباس شیرافکن:

روش های رفع چین و چروک چهره



دیدن خطوط چین و چروک روی صورت در آینه شاید برای خیلی ها منظره غم انگیزی باشد. بیشتر آدم ها حساسیت ویژه ای نسبت به پوست خود، به خصوص پوست صورتشان دارند. با وجود همه مراقبت ها و روش هایی که برای جلوگیری از بروز چین و چروک در پوست وجود دارد، پیری فرایند ناگزیری است.

برای برطرف کردن چروک های عمقی، ابتدا به کمک روش های جراحی یا لیزرهای مخصوص یا رادیوفرکوتنسی، فرایند جوان سازی روی کل پوست انجام شده و سپس برای پرکردن خطوط ذکر شده از ترکیبات پرکننده یا تزریق فیبروبلاست استفاده می شود که در زیر شرح مختصری از روش های جدید

جوان سازی مطرح می شود.

• تزریق سلول های فیبروبلاست در جوان سازی پوست:

این روش که به آن سلول درمانی گفته می شود، به کمک فناوری جدیدی صورت می گیرد که اساس آن، جایگزینی سلول های دچار اختلال عملکرد با سلول های سالم است. این سلول ها پس از ورود به بدن تمایز یافته و به سلول های اختصاصی همان بافت تبدیل می شوند. از این خاصیت در درمان چین و چروک صورت استفاده می شود. در این روش، ابتدا قسمت کوچکی از پوست پشت گوش یا بینی (حدود ۳ تا ۴ میلی متر مربع) را پس از بی حسی برمی داریم و به محیط کشت اختصاصی انتقال می دهیم. در این مرحله، سلول های فیبروبلاست ها استخراج و تکثیر می شوند. سپس ۳ تزریق با فواصل ۲ هفته ای انجام می شود. سلول های بنیادی تزریق شده شروع به تولید کلاژن می کنند که ماده اصلی پوست است و می تواند چروک ها را برطرف کند و ظاهر جدیدی به چهره شما بدهد.

• لایه برداری بخش فوقانی پوست (میکرودرم ابریژن):

در این روش دستگاه های خاص با فشار تنظیم شده ای با سطح پوست در تماس قرار می گیرند و ایجاد تراش بسیار سطحی در لایه های فوقانی شاخی پوست می کنند. در ضمن یک مکش نیز روی پوست انجام می شود که سبب جمع شدن کریستال ها از سطح پوست و همچنین بهتر شدن جریان خون به منطقه و فعال شدن سلول های فیبروبلاست و ترمیم و طراوت پوست خواهد شد.

Alexander Laser .IPL
.N Lite .Nd:YAG laser .LP G



• امواج رادیویی (رادیوفرکوتنسی) و لیزرهای مخصوص: رادیوفرکوتنسی، روشی مطمئن، اثربخش و غیرتهاجمی در رفع چین و چروک های صورت و بازگرداندن جوانی و قوام طبیعی به پوست و رفع چاقی هایی موضعی است. روش رادیوفرکوتنسی، جوان سازی را در تمام مناطق صورت، گردن و غبغب به طور یکنواخت انجام می دهد، پس بهتر است پیش از انجام هر کار دیگر ابتدا به وسیله این دستگاه سن پوستی فرد کاهش یابد، سپس در صورت لزوم در مناطق مورد نیاز تزریق بوتاکس یا ژل انجام شود. حین درمان، گرمای کنترل شده به لایه داخلی پوست بدون صدمه به لایه های رویی و اپیدرم داده می شود که باعث می شود کلاژن سازی در پوست فرد تحریک شود.

کلینیک زیبایی دکتر عباس شیرافکن، دکتر ویلیامز و بیوتراپیست های با سابقه

۱- لیزر برای از بین بردن مو:

صورت از 45£ - زیر بغل از 35£ - چانه از 20£
بالای لب از 20£ - بیکنی از 45£ - پا از 99£
پشت گردن از 30£ - گونه ها از 30£

۲- تزریق بتاکس در ناحیه پیشانی و اطراف چشم، اطراف دهان و کنار بینی برای از بین بردن چروک از 100£ به بالا
بزرگ کردن لب 150£

۳- از بین بردن مویرگ های قرمز 35£ -

لایه برداری پوست صورت، جوان کردن پوست 35£

۴- تمیز کردن صورت از 16£ الی 50£
کلیه درمان های زیبایی الکترولیز

۵- لایه برداری پوست صورت 35£

۶- Contact Lens, Fresh look رنگی برای ایرانیان 10£

۷- جدیدترین مدل های آرایش و رنگ مو و آرایش عروس پوت آپ

LEMOGE CLINIC

(شعبه اصلی) 020 73724433 - 020 73720044

191 Kilburn High Road London NW6 7HY (near Bingo)

Mon-Fri 9:30 - 7 Sat 9-6 / Sun 10-5:30

QUALITY HOTEL WEMBLEY

Only 15 mins from central London by tube



هتل کوالیتی در مجاورت ویمبلی سرشناس‌ترین استادیوم جهان، پذیرای شما از سراسر اروپا می‌باشد.

هتل کوالیتی با سرویس حرفه‌ای، امکانات برجسته و قیمت مناسب، در خدمت شما خواهد بود

با خیالی آسوده به لندن سفر کنید.

سالن زیبا و مجلل هتل کوالیتی با گنجایش ۳۰۰ نفر و پارکینگ رایگان بهترین مکان جهت برگزاری مراسم مختلف

جشن ازدواج، جشن تولد، میهمانی‌های خصوصی، جشن اعیاد

سالن هتل کوالیتی با سیستم مجهز مناسب برای برگزاری کنفرانس، سخنرانی، مراسم مذهبی

QUALITY HOTEL WEMBLEY

ENQUIRIES & RESERVATIONS

t: 0044 (0) 20 8733 9000 f: 0044 (0) 20 8733 9001

e: enquiries@hotels-wembley.com w: www.hotels-wembley.com

QUALITY HOTEL WEMBLEY, EMPIRE WAY, WEMBLEY,
MIDDLESEX HA9 ONH



TAK Groß & Einzelhandel mit lebensmittel
Persische Spezialitäten

بازرگانی تک (نماد ایرانیان جاوید)
تهیه و توزیع مواد غذایی ایرانی



آغازی نو در فعالیتهای تک در شهر دوسلدورف آلمان
تک در هر زمینه ای بخصوص مواد غذایی آماده همکاری میباشد

Kölner Str 41-b 40211-Düsseldorf

Tel: 0049-211- 8604225
0049-211- 24856860
0049-211- 24856870

Fax: 0049-211- 24856850 **Email:** info@nij-tan.com
Mobile: 0049- 1797649211 **co_nij@yahoo.com**
Web: www.nij-tak.com

همیاران، دوستان و عزیزان هموطن

سالهاست که هر کجا می‌روم بسیاری از دوستان و هموطنان عزیز همه گاه با محبت و علاقه ابراز می‌دارند چه کمکی می‌توانند به مجله رنگارنگ که متعلق به خودشان است بکنند . حالا همان زمان است که باید حرف را به عمل تبدیل نمایند و هر آنچه که در بضاعت خود می‌بینند در طبق اخلاص به تداوم زندگی نشریه‌ای اختصاص دهند که ۲۵ سال است آلوده پولهای نخ دار و کثیف رژیم و پادوهایش نشده و با تعهد و مسئولیت مقابل شما و همه ایرانیان در خط مقدس حفظ منافع ملی مردم و کشور خود ایستاده است.

فراموش نکنیم در شرایطی سخت و حیاتی مجله شما قرار گرفته است که تنها «همت عالی» شماست که نجات بخشی تداوم زندگی ۲۵ ساله آن خواهد بود.

اتحاد و همیاری ملی با همت عالی



۲۵ سال در جهت منافع ملی و میهنی شما هموطن عزیز قلم زده‌ایم و مجله رنگارنگ را به عنوان شناسنامه هویت ایرانیان خارج از کشور نشین منتشر کرده‌ایم.

۲۵ سال پیش همین گونه نوشته‌ایم که امروز می‌بینید. بر سر منافع ملی کشورمان با هیچ‌کس و هیچ گروهی زد و بند و معامله نکرده‌ایم و طی ۲۵ سال گذشته دیناری کمک مالی دریافت نکرده‌ایم زیرا اعتقاد داریم استقلال و ثبات مجله رنگارنگ در آزادی قلم و بیان آن نهفته است .

امروز برای اولین بار به خاطر تداوم زندگی مجله رنگارنگ سفره دل پیش شما صاحبان اصلی این نشریه گشاده‌ایم و انتظار داریم با حمایت و پشتیبانی شما عزیزان کماکان مجله رنگارنگ را در خانه‌هایتان حفظ کنید. شاید در زندگی روزمره هر کدام از شما مبلغ ۵، ۱۰، ۲۰ یا ... پوند و یورو مبلغ زیادی نباشد ولی چنانچه از سوی شما و تعدادی دیگر از دوستان برای ما ارسال شود گره‌گشای مشکلات مالی ما خواهد شد و کمک خواهد کرد همچنان استمرار یابیم.

در بازار آلوده و آشفته امروز مطبوعات ایرانی در خارج از کشور که صدها نشریه ریز و درشت با حمایت پنهانی حکومت

سرازیر بازار شده است و همه چیزشان مجانی است، چون شرافت نداشته‌شان! رقابتی نابرابر و ناعادلانه را به وجود آورده‌اند که ادامه زندگی مطبوعاتی رنگارنگ را سخت و سخت‌تر کرده‌اند

ولی ما به همت عالی و افکار انسانی و احساسات ملی و میهنی شما ایمان داریم و می‌دانیم مجله‌ای را که متعلق به خودتان می‌باشد را تنها خواهید گذاشت .

چنانچه چند دقیقه ای از وقتتان را به گذاشتن مبلغی در حد امکاناتتان در پاکتی به آدرس زیر اختصاص دهید، با این حرکت زیبا و ملی و میهنی باعث دلگرمی و امیدواری بیشتر ما در این راه سخت خواهید شد.

RANGARANG International
PoBox 2821 London NW2 1DS
United Kingdom

Tel: 020 8731 9333 - 020 820 80010

www.rangarang.co.uk

Email: rangarang_london@hotmail.com



(زیر نظر شورای نویسندگان)

مدیر و سردبیر : محمود سرابی

خبرهای هنری



تازه نفس‌های دنیای موزیک

اصطلاحی میان ما ایرانیان رایج است که می‌گوئیم «هرکس از ننه‌اش قهر کرد می‌رود و خواننده می‌شود» یا «شب که می‌خواهی صبح صد خواننده سبز میشن» ولی آنچه مسلم است صدها چهره می‌آیند و می‌روند و ممکن است چند صباحی نیز مطرح می‌شوند ولی اگر مایه و استعداد نداشته باشند کمتر می‌توانند دوام بیاورند. چهره‌هایی موفق و ماندگار می‌شوند که از این حرفه کسب درآمد کنند و گرنه پول خرج کردن و آلبوم‌های متفاوت بی‌ارزش تولید کردن اعتباری ندارد. در این شماره مجله رنگارنگ سعی کرده‌ایم تعدادی از این چهره‌های تازه وارد را به شما معرفی کنیم.

گندم

گندم هم با آلبومی به نام «مثل یک زن» وارد عرصه حرفه خوانندگی شده است.



مهرنوش

«چشمات» اولین آلبوم مهرنوش است که از سوی کمپانی آونگ به بازار آمده است که شامل ۹ آهنگ است. مهرنوش در میان چهره‌های جدید با اولین آلبوم درخشیده است که امیدواریم در دنباله راهش نیز موفقیت‌های بیشتری به دست آورد.

آینه

خواننده تازه نفسی با آلبوم «عزیزتر از یه عالم» که نام او هم در کنار چهره‌های جدید معرفی می‌شود



آرزو

او با آلبوم صد در صد از سوی شرکت ترانه به صحنه آمده است که ۸ آهنگ در این آلبوم است.

سولاز

تو بامنی یکی از ترانه‌هایی است که سولاز خوانده است. او چندین ترانه جالب اجرا کرده است و از زمینه استعداد زیادی برخوردار است.

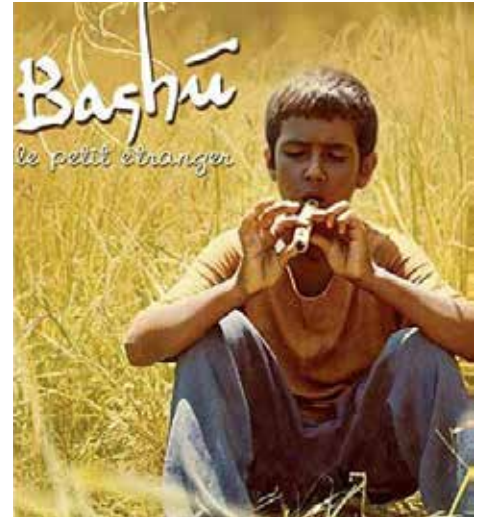


باشو غریبه کوچک غریب است

دیدن عکسهایی از عدنان بازیگر با استعداد فیلم معروف باشو غریبه کوچک ثابت می کند که رژیم جلادان خمینی در تمامی زمینه ها استعداد های ناب ایرانی را نابود کرده اند. در زیر گزارشی کوتاه ولی تکان دهنده را با هم می خوانیم.



پیاده شد، خود را در شمال کشور یافت و تازه این شد به زندگی جدیدش و پناه بردن به خانه و مزرعه زن گیلکی کودک سیه چرده دیروز، امروز ۳۶ سال سن دارد. دیگر لازم نیست مانند بهرام بیضایی کل خوزستان را بگردی و عاقبت در محله لشکرآباد اهواز پسری را در سایه روشن کوچه ببینی که تا تو را می بیند بخندد و فرار کند چون شبیه او و خانواده اش نیستی و حرف نمی زنی. امروز ۲۰ سال از زمانی که فیلم باشو، غریبه کوچک روی پرده سینماهای ایران و جهان رفت و همه آن را تحسین کردند می گذرد. حالا می توانی در همان فلکه لشکر آباد، روبروی تابلو دانشگاه در میان دستفروشان باشو را ببینی که هنوز هم در وجودش ترس و دلهره دارد



"باشو غریبه کوچک"؛ سیگار می فروشد

عدنان عفراویان همان باشو، غریبه کوچک است با همان رنگ رخساری که اگر در کنار دختر و پسر نایی، زن گیلکی قرارش دهی می فهمی که نشانی است از آفتاب تیز خوزستان. سال ۶۹ بود که باشو به دنبال بمباران هوایی و کشته شدن پدر و مادرش به درون کامیونی پرید و از زادگاهش در جنوب کشور گریخت و وقتی از کامیون

دیگری بود، دیگر نتوانست فرصت حضور روی پرده سینما را به دست بیاورد و به تدریج تنها به یک خاطره تبدیل شد. اکنون باشو که نامش نوستالوژی دوران بچگی و دلهره جنگ را برآید تداعی می کند، با مادرش در یک خانه اجاره ای در اهواز زندگی می کنند. عدنان می گوید: "من هم مثل خیلی از نوجوانانی که برای اولین بار در سینما حضور پیدا کردند و شاهکاری را خلق کردند و بعد رها و تنها شدند برای مدتی افسرده و گیج شده بودم اگر در میان کسانی که در اهواز بساط کرده اند، باشو را دیدی نپرس حال بیضایی و نایی چطور است. چون نه تنها خبری از آنها ندارد بلکه داغ دلش را برای دوباره دیدن نایی و بچه هایش، بیضایی و شوهر نایی تازه می کنی



رستوران پر سابقه یاس در قلب کنزینگتون با مزایک زنده

020 7603 9148

7 HAMMERSMITH RD , LONDON W148XJ

از احرام بستن «سوپر استار» های وطنی تا خیانت به ایران و ایرانی!

ایرانی جدید نیست و وقتی رضا کیانیان، فربرز عرب نیا، رضا رویگری و داوود رشیدی در سریال کاملاً ضد ایرانی (مختار نامه) بازی می کنند باید هم هنرپیشگانی چون اکبر عبدی، امین حیایی، بهنوش بختیاری و علی دهکردی سابقه یک عمر هنری خود را به باد دهند و به فرمان کسی در آیند که سال هایی نه چندان دور باتوم بر سر فرزندان این خاک می زد.

از هنرپیشگان ... چون محمد رضا شریفی نیا و احمد نجفی و جهانگیر الماسی انتظاری نیست که سال هاست به پایوسی ارباب قدرت رفته اند و مردمان اشان را هیچ انگاشته اند؛ ولی چرا کسی چون نواب صفوی باید تن به خفت بازی در فیلمی سخیف و بی مایه و «خیانتکار به آرمان های ملت و جنبش آزادی خواهی ایران» بدهد؟

محمد رضا گلزار! چرا قهوه تلخ؟ در ضد فرهنگ بودن این سریال شکی مانده است؟ به مهران مدیری گله ای نیست که چون خواست طنزی از لوس آنجلس نشینان بسازد، به چنان ابتذال و لودگی افتاد که در ادامه اش به شخصیت مادر ایرانی توهینی کرد که تن اخلاقیون منصف را لرزاند و سخنی با ایشان ندارم!

در سریال قهوه تلخ (جدا از تمامی انتقادات به بی محتوایی برنامه) انواع و اقسام دشنام ها را می شنوید که کارکترهای این برنامه نصیب همدیگر می کنند به این نیت که بیننده را به خنده آورند! واژگانی چون بی شعور، خفه شو، مرده شور برده، احمق، کثافت و مانند اینها به دفعات در این برنامه شنیده می شوند. این حق را به تمام این هنرمندان می شود داد که برای گذران زندگی و تامین معاش خود در هر محصول هنری بی ارزشی حاضر شوند ولی آیا بازی در فیلم و سریال های ضد ایرانی و غیر مردمی جای توجیه دارد؟ امیدوارم که سفر حج به این عزیزان خوش گذشته باشد و نفسی تازه کرده باشند که البته فرقی هم نمی کند که چه می کنند! که هر چه کنند باز هم ایرانیان به تماشایشان می روند و سوت و کف می زنند و تحریم بی تحریم!

که پوشیده در چادر عربی خود چون طاووس می خرامید و زیبایش را به رخ این و آن می کشید (و البته خداوند و بندگان خدا زیبایی را دوست دارند ولی این ربطی به تزویر و خود نمایی ندارد)! چونان که به سفری تفریحی رفته اند و انگار نه انگار که آن آخوند درباری که نان و نمکش را خوردند، نماینده سلطان فقیه است!



سوپر استارهای ایرانی و هنرمندان محبوب را در پوشش احرام و لباس عربی می دیدم که به دیدن الله مکه و مدینه رفته بودند. یحتمل باید می رفتند که استخوانی سبک کنند و در معنویت می شد به آن رسید، خود و خدای خود را بهتر بشناسند. چهره ها را نگاه می کردم که که در مقابل دوربین ژست گرفته اند و بر میل های شیک

در این بین سه تن از آنان مورد توجه من اند: محمد رضا شریف نیا (مجاهد سابق و... امروز)، حسام نواب صفوی و محمد رضا گلزار. دو تن نخست بازیگر لباس شخصی معروف و عضو گروه فشار سابق-مسعود ده نمکی- هستند و سومی هم قصد حضور در سریال مبتدل «قهوه تلخ» را دارد. سابقه حضور هنرمندان محبوب در سریال های ضد

دفتر بعثه رهبری یا به پا انداخته و با روحانی (بخوانید آخوند) آنجا (و نماینده همان ولی فقیه ای که دستور سرکوب و شکنجه ایرانیان را داده بود) به گپ و گفت مشغول بودند.

نه هیچ معنویت می شد احساس کرد از آن زائر عینک آفتابی بر پیشانی گذاشته و آن یکی که در لباس عربی خوش دوخت و صندل شیک با فخر نشسته بود و بانوای دیگر

قنادی و خشکبار بهار و سوپر مارکت زمان

بازارچه ای در قلب کنزینگتون

آجیل، تازه ترین سبزیجات و میوه های ایرانی

گوشت و مرغ حلال

ویدیو کلاب زمان بهترین کاست، سی دی و ویدیوهای ایرانی را با تخفیف ویژه در اختیار شما قرار می دهد.



020 7603 8909 347Kensington High St. W8



لیلی و نوآوری هنری

لیلی از جمله هنرمندان لندن نشین است که از صدایی جذاب و دلنشین بهره مند است.

لیلی اخیراً در برنامه های هنری خود کاری تازه و نوآوری جالبی را به صحنه برده است. او در کنار اجرای موسیقی سنتی و خواندن آهنگ هایی بیاد ماندنی از آثار هنرمندان بزرگ ایران در قسمتهایی از برنامه در نقش نقال و روای شاهنامه به صحنه رفته و بخش هایی از شاهنامه را اجرا می کند که سخت مورد توجه همگان قرار گرفته است.

لیلی این روزها در تدارک تشکیل گروهی هنری است که بتوانند در لندن و سایر شهرهای اروپا به اجرا برنامه بپردازند



گروه ملودی رکورد زد

در ایام نوروز در لندن که برنامه های بسیاری اجرا شد، گروه ملودی موزیک به سرپرستی محسن خواننده خوش صدا و ژیلبرت نوازنده چیره دست توانستند با اجرا ۵ برنامه در ایام نوروزی صدها نفر را در اجراهای مختلف مانند چهارشنبه سوری، سیزده بدر در رستورانهای افس، فانوس و مزمز گرد هم آورند. محسن از جمله چهره های فعال و پرکار در صحنه هنری ایرانیان در انگلستان محسوب می شود و در تدارک تهیه اولین آلبوم خود می باشد که امسال عرضه کند.

مونیکا بلوچی، بهروز وثوقی و آرش در فیلم جدید بهمن قبادی

مونیکا بلوچی در کنار بهروز وثوقی و آرش لباف در فیلم جدید بهمن قبادی با نام Rhinos Season بازی خواهد کردند. بهمن قبادی پیش از این فیلم "کسی از گربه های ایرانی خبر ندارد" را کارگردانی کرده بود. این فیلم به جنگ در عراق مربوط می شود و مونیکا در این فیلم نقش زنی ایرانی را بازی کرد... فیلمبردای این فیلم در ترکیه انجام شده است



جلسه اول مشاوره رایگان خواهد بود



خدمات اخذ اقامت دائم به همراه درخواست پاسپورت انگلیسی

خدمات ما شامل

- ◀ مشاور تحصیلی در انتخاب رشته و اخذ پذیرش تحصیلی از دانشگاه ها و کالج های معتبر UK
- ◀ مشاوره جهت مدارک مورد نیاز برای تکمیل پرونده UCAS
- ◀ خدمات اخذ و تمدید ویزای تحصیلی
- ◀ خدمات حساب بانکی جهت دانشجویان در انگلستان
- ◀ خدمات اجاره مسکن در سراسر UK
- ◀ اخذ انواع ویزای تحصیلی، دیداری، گردشگری و کاری
- ◀ خدمات مشاوره و اخذ انواع ویزای تحصیلی، دیداری و گردشگری به ایالات متحده آمریکا



77 Oxford St, London W1D 2ES
(+44207) 6592237 - 6592193
www.global-connection.co.uk
info@global-connection.co.uk

◀ آیا برای تمدید ویزای تحصیلی خود به مشکل برخورد کرده اید؟

◀ آیا برای پیوستن دوستان و خانواده خود به شما در انگلستان به مشکلی برخورد کرده اید؟

مشاورین مجرب و با تجربه ما آماده کمک و پاسخگویی به تمام سوالات شما عزیزان می باشند.

سازمان مشروطه خواهان ایران شاخه فرانکفورت هزاران پرچم شیر و خورشید نشان را به هواداران خود هدیه داد



قاسم روحانی مسئول سازمان مشروطه خواهان ایران در این باره گفت: نیاز هر خانه و سینه هر ایرانی نشانی از هویت ملی ماست و بر اساس این نیاز حزب ما با تهیه هزاران پرچم و سنجاق سینه مزین به آرم شیر و خورشید آن را میان ایرانیان به طور رایگان هدیه کردیم که در منازل و به روی یقه لباسشان نصب کنند تا نمادی ملی و میهنی را همیشه جلوی چشم داشته باشند.

خوشبختانه این ابتکار ما که برای نخستین بار بود که انجام میشد نتیجه بسیار خوشحال کننده و غرور انگیز داشت و درصدد هستیم به زودی با ابتکار دیگر مجدداً هدیه به یاد ماندنی و ارزشمند را به هموطنانم عرضه کنیم.



هتل بین المللی کوالیتی ویمبلی و مدیریت آقای رحیمی

ما می‌توانیم به فارسی زبانان عزیز ارائه نمائیم و جهت برگزاری مراسم ازدواج، جشنهای تولد، میهمانی‌ها و جلسات سخنرانی و نمایش در خدمت آنان باشیم چون سالن بزرگ هتل دارای گنجایش با ابعاد مختلف می‌باشد و می‌توانیم پذیرای مراسم مختلف با تعداد نفرات کم و زیاد باشیم و البته فراموش هم نشود که حضور هموطنان عزیزمان در این هتل با تخفیف‌هایی هم همراه خواهد بود.

از آقای رحیمی تشکر می‌کنیم و قرار می‌گذاریم برای آینده‌ای نزدیک که گفتگویی مفصل‌تر با ایشان داشته باشیم.

هتل ویمبلی با مدیریت ایرانی در سرشناس‌ترین منطقه لندن در مجاورت استادیوم جهانی ویمبلی قرار دارد. حضور استادیوم ویمبلی باعث گشته است که بهترین و راحت‌ترین وسایل نقلیه و ایاب و ذهاب عمومی در این منطقه به شکل چشمگیر دیده شود و هر مسافر بتواند به راحتی به هر نقطه لندن رفت و آمد کند.

آقای رحیمی در این باره می‌گوید: هتل ویمبلی دارای یک مدیریت و کادر حرفه‌ای و کارآزموده است که جهت رفاه و آسایش مسافران خود همه گونه امکانات و تسهیلات رفاهی را فراهم کرده است ولی آنچه که شاید لازم باشد من یادآوری کنم خدمات دیگری است که

برنج با سماتی فالص طلالی سیلا



فقط یک بار برنج با سماتی ناز را امتحان کنید
تا از کیفیت و مرغوبیت عالی آن لذت ببرید

* به مناسبت ماه رمضان
در اداء خرید ۱۰۰ کیلوگرم برنج ناز
یک کیسه ۵ کیلویی از فروشگاه
به رایگان دریافت دارید

Tel: 020 70 96 00 63
0788 666 8587

نمونه رایگان به رستوران‌ها ارائه میگردد

Naz Food UK Limited

Unit 12, off Reynolds Avenue, Manor park E12 6JS



برای نسل طلایی و طنم می خوانم



مزرعه

شعر: اردلان سرفراز

آهنگ: مهکام

تنظیم: الکس

با صدای هنرمند جوان و پر شور میهن اوستا راد

وقتی که مزرعه در سوختن است
خانه در حال فرو ریختن است
نازنین چه جای عاشق شدن است؟
این چه وقت عاشقانه خوندن است؟

وقتی مزرعه خراب است خانه در آتش و آب است
عاشقانه خوندن ما خبر از قصه به خواب است
گفتی عاشقانه سر کن از گذشته ها گذر کن
پشت سر پلها شکسته شام این خانه سحر کن

وقتی گلخانه اجاق دشمن است
دشمن هم صاحب خانه من است
تو بگو کجای قصه روشن است؟
این چه وقت عاشقانه خوندن است؟
این چه وقت عاشقانه خوندن است؟

زمان در آغاز کار مهم نیست آنچه میماند ماندگاری شور و ترانه و
صداست گلنراقی با یک ترانه (مرا ببوس) جاویدان شد

هدفم از خواندن بیان حال و روز مردم و کشورم است

راد آواز خوان خوش صدای در تبعید با ترانه مزرعه که
شعر آن را اردلان سرفراز ترانه سرای ماندگار دنیای
هنر سروده گامی بلند در جهت رسالت یک هنرمند
متعهد برداشته است.

راد با صدای گرم و دلنشین خود ترانه مزرعه تقدیم به
نسل طلایی ایران کرده است ، نسلی که به دنبال هم
آوازی با هنرمندان مسئول کشورش می باشد
مزرعه یک ترانه اعتراضی و پیام درد و رنج و شکنجه
که در طی این سالهای سیاه بر مردم دربند ما رفته
است

راد تا کنون ترانه های بسیار زیبایی از اردلان سرفراز و
ایرج جنتی عطائی خوانده است که مورد استقبال بی
همتای هموطنان ما قرار گرفته است

در شماره آینده گفتگوی مفصلی با او خواهیم داشت



فروشگاه دجله

بازارچه کاملی با انواع محصولات خاورمیانه

با قیمت‌هایی غیر قابل رقابت

در قلب منطقه فینچلی لندن

**Turkish, Greek, Iranian,
Middle Eastern Food
Fresh Daily Halal Meat
Fruit & Vegetables**

در صورت خرید از این فروشگاه
مجله رنگارنگ را هدیه خواهید گرفت

نمونه قیمت‌های ویژه محصولات

Bevelini روغن زیتون £2.69 each 2 for £4.99

انواع کنسرو انجم £1.39 each 2 for £2.59

Cypressa روغن زیتون £15.99 each 5Ltr (extra Virgin)

خرمای ایران £2.39 each

برنج تیلدا ۵ کیلویی £9.99

برنج تیلدا ۱۰ کیلویی £18.99

Bineli پاستا £0.39 each 3 for £1.00

Tel: 020 8349 3414

**151-153 Ballards Lane
Finchley Central N3 1LJ**



موسسه خدماتی لیلی و مجنون

(با مدیریت لیلی)



موسسه جشنهای لیلی و مجنون با هر بودجه‌ای که شما داشته باشید بهترین‌ها را برایتان فراهم می‌کند از سفره عقد و گل آرایی گرفته تا موزیک و سالن و غذا، فیلم برداری، عکاسی، ماشین مخصوص عروسی، آرایش و لباس عروس و داماد را با بهترین خدمات و سرویس به شما ارائه مینماید



کارهای خود را به دست افراد کاردان و حرفه‌ای موسسه جشنهای لیلی و مجنون بسپارید

Tel: 07966 195 716

garshacebi@yahoo.co.uk



چشمی با هزار نگاه

سپاه پاسداران مسئولیت فروش وسایل و آلات جنسی را به عهده گرفت.

کوچک و بزرگ کردن آلت تناسلی مردانه، کرم‌های تحریک کننده و به زودی مسئولیت علنی فروش ژتون برای زنان بدکاره را هم به عهده می‌گیرند

این است معجزه اسلام ناب محمدی خمینی که از بچه‌های مومن و معتقد به خدا و دین در اوایل انقلاب هزاران آدم نمای غیراخلاقی و بیمار جنسی ساخت تا این روزها به خاطر جنون ثروت و شهوت به هر شغل کثیفی روی آورند تا کسب درآمد کنند

جان مادرتون اینقدر گول نخورید!

مرگ مادرتون، ترا به جون هرکس دوست دارید! به دین، به ایمان، به وجدان، به معرفت، به هر چی اعتقاد دارید اینقدر بازیچه نشوید و گول نخورید. اصلاً لازم نیست شما هیچ تلاش، مبارزه، کوشش و سعی در کمک به ایران و ایرانی نکنید. فقط و فقط جان مادرتون دست از مسخره شدن بردارید و آلت دست مشتبی بی‌وطن، بی‌وجدان و جاک.... نشوید.

آخه تا کی و چند سال باید خاک در مبارزه جوانان ایران بریزید. بروید جلوی سفارتخانه‌های در بسته رژیم و زیر پرچم سبز؟؟؟ حکومتی سینه بزنید!! تا کی آفتابه بیار خاتمی بودید؟ تا کی می‌خواهید کفش جفت کن امثال کروبی، موسوی، مشایی و... باشید؟ تا چه زمان باید آلت دست جنایتکارانی چون مهاجرانی، کدیور، ابراهیم نبوی، اکبر گنجی، محسن سازگارا، محسن مخملباف و تله سگهای حکومتی خمینی باشید؟ تا کی پای منبر از روضه خوان بدترهایی چون نوری‌زاد، بهنود، خانبابا تهرانی، فرخ نگهدار، این آت و آشغال‌ها سینه می‌خواهید بزنید. جان مادرتان فقط و فقط هیچکاری نکنید. اظهار عقیده و فضل ننمائید، نقل قول نکنید، و تنها چند ماه ساکت باشید و روزه سکوت بگیرید. اگر همه چیز به نفع ملت ایران نشد!

ایرانیت بر عربیت و هویت تاریخی بر مذهب وارداتی پیروز خواهد شد

سی و دو سال حاکمیت ارتجاعی مذهبی بر ایران به وسیله گروهی عمامه بسر قداربند عرب نما باعث تولد نسلی طلایی در ایران شده است. نسلی که هیچ شباهتی به گذشتگان دهها ساله گذشته خویش ندارد. نسل تکنولوژی و استفاده از شعور، معرفت و شناخت. نسلی که به دنبال هویت ملی خویش است. نسلی که مانند پدران و مادران خود کورکورانه و با تعصبی عاری از شناخت و آگاهی به دنبال آخوند یا ژنرالی راه نخواهد افتاد. نسلی که راه آموختن را یاد گرفته است. نسلی که نه زیر علم اسلام و نه زیر تبلیغات واهی تمدن و تاریخ تحریف شده سینه نخواهد زد.

نسل طلایی و جوان ایران به هزاران سال تاریخ آلوده کشورش که بخش اصلی آن را بیگانگان بر ما حکومت کرده‌اند را مایه افتخار نمی‌داند و به سالهایی افتخار می‌کند که کوروش‌ها، داریوش‌ها و سرداران ایرانی بر سرزمینشان فرمانروایی کرده‌اند.

این نسل را باید باورکرد. نسلی که می‌خواهد خط بطلانی بر هزار و چهارصد سال عربیت وارداتی بکشد و هویت و تاریخ ناب خود را به رخ جهانیان بنمایاند.

به راستی چرا!!؟

آنچه امروز در جامعه ایرانیان و روابط عمومی آنان می‌گذرد هر روز از روز پیش تیره‌تر و نگران کننده‌تر می‌شود. جامعه ایرانی متأسفانه دارد هویت ملی، میهنی، عواطفی و اخلاقی خود را به سرعت زیر پا می‌گذارد و این تأثیرات هولناک، نشأت گرفته از دل حکومتی جنایتکار می‌باشد که سی و چند سال است همه معیارها و ارزشهای اخلاقی ایرانیان را نشانه رفته است که متأسفانه شاهد تأثیرات منفی آن در خارج هم هستیم. وقتی روضه خوانی ۵ تومانی خود را ولی و صاحب مملکتی ۸۰ میلیون نفری می‌داند، چاقوکشی در شهر نو سردار سپاه می‌شود، عملهای رئیس جمهور، دیگر عجیب نیست در خارج از کشور هر کس و ناکسی هر ادعایی داشته باشد. متأسفانه

همین بی‌سروسامانی و کنترل مشخص که نباشد هر روز مثل قارچ ورق پاره‌هایی با کمکه‌های امداد غیبی از زمین می‌روید و جای تأسف بسیاری از این افراد چنانچه دیکته‌ای به آنها گفته شود بیشتر صفر حاصل امتحانشان نیست چون سواد، اطلاعات، شعور، قلم حرفه‌ای، ضوابط حرفه‌ای و... اصلاً که نمی‌دانند هیچ، فکر می‌کنند رسانه و نشریه چاقوی باجگیری و لات بازی است. آگهی چون بنزین حرکتی برای هر نشریه‌ای است که البته سالم و مستقل باشد. آگهی گرفتن و دادن هم توافقی و تفاهمی است. آگهی دهنده مختار و مجاز خواهد بود چنانچه صلاح دانست به نشریه‌ای آگهی بدهد حق اوست که انتخاب کند همچنین که حق هر نشریه‌ای است که آگهی را بپذیرد یا نه. ولی متأسفانه در بازار آشفته جامعه ایرانی که هیچ چیزش سر جایش نیست، هرکسی می‌تواند مدعی هرچیز باشد ولی مجله رنگارنگ به اعتبار ۲۵ ساله و پشتوانه صدها شماره مجله و جایگاه قابل احترام آن در میان مردم، کسبه و قشرهای مختلف که همگی اذعان دارند مجله رنگارنگ ۲۵ سال است که بر محور یک خط بدون ویراژ حافظ منافع ملی ایرانیان بوده و هست و در این راه هیچگونه مماشاتی با هیچکس نخواهیم داشت. ما با حفظ احترام به حریم شخصی زندگی اشخاص هرگز طول این سالهای زیاد درباره مسائل زندگی هیچکس حتی خطی هم ننوشته‌ایم و اسامی صدها نفر را با عکس و اسم حقیقی آنان منتشر کرده‌ایم و عملکرد و شیوه ضد ملی، ایرانی و انسانی‌شان منعکس کرده‌ایم و تا به امروز هم حتی یک نمونه وجود ندارد که این افراد جرئت مقابله داشته باشند چون ما بر اساس سند و مدارک و واقعیات و عملکرد اینان نوشته‌ایم. بنابراین مانند همیشه مدافع انسانهای خوب و رو در روی مردم آزارها هستیم. در این شماره مطلبی از هامبورگ دریافت کردیم که دلیل دریافت آن هم استقبال عمومی ایرانیان از رنگارنگ در شهرهای مختلف آلمان است و این حق را هم برای افرادی که نامشان برده شده محفوظ می‌داریم که جوابیه خود را ارسال دارند و ما به طور کامل آن را چاپ خواهیم کرد البته به شرط رعایت موارد حقوقی و قانونی و حرمت افراد منتشر خواهیم کرد.

هتلهای تهران شده پاتوق پیرزنهایی که آخر عمری فیلشان یاد هندوستان کرده!

روزگار عجب خاطرات تلخ و شیرین و زشت و زیبایی در حافظه خود دارد. بسیاری از این خاطرات می‌بالد و بر خاطرات زشت و کثیف می‌گریزد. ولی بعضی مواقع اتفاقات و حوادثی به وقوع می‌پیوندد که انسان نمی‌داند باید بی تفاوت باشد، عصبانی باشد و یا نفرت و کینه داشته باشد!

شما در نظر بگیرید پیرزنهایی را که به جای مادر بزرگهای یک جامعه هستند چند سالی است شال و کلاه می‌کنند و بقچه زیر بغل می‌زنند و راهی بارگاه ولایت فقیه آخوندی می‌شوند و در هتلهای گران اقامت می‌کنند.

اینان بدون ذره‌ای شرم و حیا چشمشان دنبال پسرپچه‌هایی هستند (در حد نوه خود) که شبی با آنان سر کنند و زیر سایه حکومت فساد، جنایت و خیانت به اصطلاح خوش بگذرانند.

در خبرها آمده بود که همسر دکتر حسین فاطمی در تهران دستگیر شده است. حسین فاطمی وزیر امور خارجه دولت دکتر محمد مصدق بود و پس از سرنگونی دولت مصدق از معدود افرادی بود که اعدام شد، چون به عنوان یک انسان ایرانی باشرافت به هر آنچه ایمان داشت وفادار ماند و نام خود را در تاریخ کشورش به یادگار و به نیکی ثبت کرد.

امروز همسر دکتر حسین فاطمی در سرانه پیری وارد معرکه بازار گرمی آدمکشهایی چون احمدی‌نژاد و دار و دسته حکومتی می‌شود و به خود اجازه می‌دهد دکتر حسین فاطمی را با احمدی‌نژاد مقایسه کند!؟

به راستی چرا؟ به چه قیمتی؟ به چه منظور و هدفی؟ این را باید از خود اینان پرسید که چه جوابی دارند!

چرا رژیم هزینه‌های سرسام آور و هنگفت تلویزیونها و روزنامه‌ها و مجلات را در خارج از کشور می‌پردازد؟!؟

مجتهدزاده‌ها، مجید تفرشی‌ها، فرخ نگهدارها و... و کار به جایی می‌رسد پسر یکی از بزرگترین جنایتکاران ایران یعنی رفسنجانی کسی که چند دهه باعث و بانی مرگ و نابودی کشورمان بوده است با کیسه‌های پر پول از جیب ملت دربند ایران به خارج می‌آیند و زمینه ساز حضور سایر همپالکی‌هایشان مانند اسفندیار رحیم مشایی باشند.

به راستی اینان چرا یکباره خارج زده شده‌اند و چگونه مجوز و اجازه حمل و خارج کردن چنین پولهایی را به دست می‌آورند؟ چرا رسانه‌ها در خارج از کشور چون قارچ سمی هر روز می‌روید؟ تلویزیون پشت تلویزیون، روزنامه، مجله، هر روز یکی از راه می‌رسد؟ چه خبر است؟ در بازار کساد که حتی خارجی‌ها به نفس نفس افتاده‌اند، اینهمه تلویزیون و نشریات مجانی از کجا تامین می‌شوند و هدف تامین کننده چیست؟

در وهله اول رژیم بدین شکل پولشویی "Money Loundray" را انجام می‌دهد و پولهای قاچاق و سیاه را به راحتی وارد بازار می‌کند و هر چه هزینه پرداخت بالاتر باشد برای آنان صرف بیشتری دارد که بیشتر پولهای مسموم را به جامعه تزریق کنند.

در قدم بعدی با برنامه‌های بی‌محتوا، بزن و برق، و... به خانه‌های میلیون‌ها ایرانی فراری می‌روند و تحفه‌ای آلوده و فساد را به آنان هدیه می‌کنند.

خفته وطن سپری کنیم. ولی ما چه کرده‌ایم، نمک خورده‌ایم و نمکدان شکسته‌ایم؟! حتی به شرافت انسانی و پیکره‌های تکه تکه شده این شیران خفته در خون هم رحم نکردیم! پایه زندگی بی‌الافی، قشلاقی خود را در حمام خون فرزندان راستین کشورمان نهاده‌ایم و بی‌محبا و بی‌اعتنا، بی‌مسئولیت وی... به همه اصول تعریف شده در جهان امروز پوزخند می‌زنیم. ساعت ۲ بعد از ظهر جلوی سفارت به رژیم فحش می‌دهیم. شب برای قیمة نذری حکومت به مجمع اسلامی لانه فساد رژیم می‌رویم. فردا صبح مدرک زیر بغل به حضور حاج آقا‌های سفارتی می‌رویم و اجازه سفر به ایران را گدایی می‌کنیم. شب در محفلهای بزمی سخنرانی راه چاره ساز سقوط رژیم می‌شویم! عجب بالماسکه‌ای ساخته‌ایم!

به همین دلیل هم سر و کله حرامزاده‌های حکومتی آخوندی هر روز در زندگی تبعیدی ما بیشتر نمایان می‌گردد. جنایتکارانی که هر یک طی ۳۲ سال گذشته کارنامه و پرونده‌اش حاوی هزاران برگ کشتار، نابودی و ویرانی چند نسل در ایران شده است امروز در خارج از کشور علنا و باوقاحت رژه می‌روند و به ریش همه می‌خندند. امثال سازگارها، گنجی‌ها، ابراهیم نبوی‌ها، محسن مخملباف‌ها، سروش‌ها، و همکارانی با سابقه‌ای درخشان در زمینه... چون بهنوده‌ها، نوری‌زاده‌ها،

بیش از ۵۰ کانال تلویزیونی و صدها نشریه مجانی در خارج از کشور چه اهدافی را دنبال می‌کنند؟

بعد از حضور تئوریسین‌های رژیم چون محسن سازگارا، اکبر گنجی، محسن مخملباف، ابراهیم نبوی، عطا مهاجرانی، عبدالکریم سروش و... همکاری چهره‌هایی چون مسعود بهنود، علیرضا نوری‌زاده حالا نوبت پسر رفسنجانی و اسفندیار رحیم مشایی و سایر جنایتکاران وابسته به حکومت است که با کیسه‌های پر پول به خارج می‌آیند و چند هدف را دنبال کنند؟

فضای زندگی ایرانیان در خارج از کشور هر روز با سرعتی باورنکردنی در منجلاب طراحی شده رژیم گرفتار می‌شود. میلیون‌ها ایرانی که به هر دلیل و تفکر و نیازی که به بیرون از ایران فرار کرده‌اند همگی یک نقطه مشترک دارند و آن هم «پناهندگی است» بله پناهنده؟

پناهنده شناسنامه ویت چند میلیون انسان ایرانی است که توانسته‌اند بر مبنای پایه خونهای ریخته شده به وسیله همین رژیم جنایتکار صاحب هویت پناهنده ایرانی را به دست آورند یعنی مدرک یا به نوعی امتیازی که بهای آن را شیر زنان و مردانی با وجدان، با شرف طی ۳۲ سال گذشته پرداخت کرده‌اند تا من و شما و ما بسیاری از سالهای عمرمان را زیر سایه آن فرزندان به خون

مرحله بعدی که با حضور دهها کانال تلویزیونی خر تو خری راه انداختند نهایتاً مردم راغب‌تر می‌شوند به همان کانالهای جام جم رژیم پناه ببرند و زیر تبلیغات مستقیم ملایان قرار بگیرند. در گام دیگر به این شکل با ایجاد شغل کاذب باعث جمع کردن گروهی بی‌شمار در این رسانه‌های مسموم می‌شوند و به نوعی آنان را نان‌خور رژیم می‌کنند و نوکری گوش به فرمان می‌گردند.

و در نهایت فضای زندگی رسانه‌های سالم، ملی و میهنی را هر روز سخت‌تر و طاقت‌فرساتر می‌کنند زیرا بازار رقابتی باقی نمی‌ماند وقتی همه چیز «مجانی» شد منبع درآمد رسانه‌های سالم که باید از آگهی و تک فروشی تامین شود زیر فشار و بمبارانی از همه چیز مجانی قرار می‌گیرد چون هزینه این همه چیز مجانی‌ها زیر پوشش‌های آگهی‌هایی چون فلان کالج یا دفتر ویزا... غیره تامین می‌شود.

بسیار ساده است که نقش پادوها و مزدورانی را در کنار این جنایتکاران نبینیم که سالها با ما زندگی شهروندی کرده‌اند و در گذشته‌هایی نه چندان دور مدعی خیلی چیزها هم بوده‌اند ولی چند سالی است که در کنار دلالتی کثیف به پند و اندرز دادن به رسانه‌هایی چون رنگارنگ هم پرداخته‌اند و تلاش و سعی خود را هم کرده‌اند که به قول خودشان ما را به راه راست هدایت کنند که حاضرند آگهی با قیمت‌های بسیار خوب هم به رنگارنگ بدهند به شرطی که دور و بر مطالب، عکسها و تفسیرهای سیاسی نرویم چون اینان به ایران رفت و آمد می‌کنند نگرانند برایشان مسئله‌ای پیش بیاید؟! بر پدر و مادر دروغگو لعنت!

سخنی با دوستان دغلکار

آیا شما هرگز در زندگیتان به عزیزترین کسان خود حرف تندی نزده‌اید؟!

مثلاً حتی به فرزند دلبد و جگرگوشه نازنین تان نگفته‌اید: توله سگ! کره خر! بی‌شعور! پدرسگ و... و از این قبیل کلمات متعارف و رایج که برگزیده‌ترین و مودبانه‌ترینشان از قبیل همین جمله‌هاست!

حالا شما که خود بارها و بارها با عزیزان خود اینگونه سخن می‌گوئید البته اگر مدعی نشوید که خیر بنده با فرزندان و همسر و عزیزانم اینطور

حرف نمی‌زنم حتی با غریبه‌ها و در مشاجره و دعوا هم از این جملات استفاده نمی‌کنم؟! البته اگر شما چنین ادعایی دارید مسلماً چند ویژگی برجسته و ممتاز دیگر هم دارید که به آن خصلت نیکویی شما اضافه می‌گردد یعنی اینکه شما از جمله کسانی هستید: منزلتان در زعفرانیه، محمودیه و تجریش بوده و از میدان ونک به پائین را نمی‌دانید به کجا می‌رسد.

شما چند لیسانس و فوق تخصص و مشاغل مهم در ایران داشته‌اید که همه را به خاطر مسائل اخلاقی و معنوی رها کرده‌اید.

شما از خانواده‌ای اصیل هستید که معمولاً بعد از ظهر پدرتان با شاه پالوده می‌خورده و تخته نرد بازی می‌کرده و بارها به شاه تذکر داده که دست از این کارهایش بردارد و شاه گوش نکرده و باعث بدبختی همه شده است.

شما در ورزش قهرمان، در ارتش تیمسار و در اداره مدیرکل یا محله کدخدا بوده‌اید.

انکار نکنید و شکسته نفسی هم نفرمائید چون کسی که در عمرش به مورچه هم نگفته است کره خر صد در صد باید ویژگی‌های بالا را هم داشته باشد.

اصلاً انتخاب شما نیست اجباری است چون لاف در غربت که شما برجست اخلاقی آن را بر سینه زده‌اید ویژگی‌های بالا را برایتان به ارمغان آورده است.

مسلماً شما در خارج از کشور هم دارای مشخصات ویژه دیگری هم هستید. چون وقتی کسی که تحمل خواندن و شنیدن کلماتی بدآموز را ندارد و وقتی در مجله‌ای می‌خواند که به افرادی توهین شده و حرامزاده، پفیوز و... گفته‌اند دنیا دور سرش می‌چرخد، صدای ویرانی دیوارهای اخلاقی را می‌شنود و غمگین و عصبانی و خشمگین (البته بدون به کارگیری الفاظ بد) عصبانی از جنس عاطفی و نویسندگان این جملات را از اخلاق تهی و از مرام انسانی بیرون می‌داند.

به طور قطع در کشورهای بیگانه هم مسلماً این گونه زندگی می‌کند که الگویی اخلاقی - انسانی برای خارجی‌ها هم باشد.

از ادارات دولتی دیناری کمک نمی‌گیرد. به شغل و کاری به قول «سیاه» دست نمی‌زند. هرگز وام بانکی، کارت، قبض‌های برق و تلفنی را پرداخت نشده نمی‌گذارد. برای اجازه اقامت گرفتن در کشورهای بیگانه هرگز مدرک یا سندی

به دروغ و قلابی ارائه نداده است و... خلاصه داستان دوستان عزیز به همه شما مباشران اخلاق، پیامبران وجدان و رهبران اخلاقی جامعه می‌گویم: اگر از کلماتی که ما درباره افرادی به کار می‌بریم که این افراد صد چهره و هزار کارنامه هستند و اثرات تولیدات و نوشتاری، گفتاری و تصویری آنان باعث عقب ماندگی، فریب و سرخوردگی جامعه می‌شود و باعث تقویت و دوام رژیم جنایتکار مانند جمهوری اسلامی می‌شود، خواهشمند است در فرهنگ نامه لغات متعالی خود جایگزینی از جملات بهتر برای چنین افرادی را برای ما ارسال دارید که در سال آینده استفاده نمائیم.

کسانی که طی حداقل سی و دو سال گذشته به عنوان رهبران گروه‌های سیاسی، روزنامه‌نگار، مفسر سیاسی، نویسنده، شاعر و ترانه‌سرا و... فعالیت داشته و دارند، ولی صدها چرخش، گردش و ویراژ داده‌اند و بر هر دوره‌ای از زمان با ترفندی عوامفریبانه با ملت ایران بازی کرده‌اند و طی این سالها به عنوان چرخ پنجم درشکه رژیم باعث شده‌اند کشور ثروتمندی چون ایران مردمش به فقر و فلاکت و بدبختی برسند میلیونها جوان در دام هولناک اعتیاد و فحشاء و سقوط بیفتند، صدها هزار انسان بیگانه اعدام، زندانی و کشته شوند و...

این بازیگران همراه و هم خرج و همدست رژیم در خارج از کشور و کنار دست ما زندگی می‌کنند و هر روز به رنگی در می‌آیند ژست انسانی، ملی و میهنی می‌گیرند، مودب حرف می‌زنند و قشنگ ادا در می‌آورند و به ریش همگان می‌خندند.

مسلماً شما که ریش ندارید ناراحت نمی‌شوید و به ما بر می‌خورد که بازیچه اینان باشیم. پس بر خود واجب و مبرهن می‌دانیم چون شاگردی چموش به این سگان گله حکومتی در خارج بپردازیم و کارنامه‌های تولیدی خودشان را ورق بزنیم «البته با اجازه شما» اگر ناراحت نمی‌شوید و اجازه می‌دهید حداقل وظیفه خود را انجام بدهیم. هرچند شما اربابان اخلاق جامعه به کلمات بد ما اعتراض به عرش اعلاء می‌برید.

برای ما اسامی تازه‌تری خلق کنید که معانی آن هم با رفتار و کردار گذشته انسان بخواند تا ما دیگر از کلمات عذاب دهنده ضداخلاقی استفاده نکنیم که شماها را که چون گلبرگ نازک و شکننده هستید، آزار دهد.

مجله رنگارنگ رسانه‌ای است که تلاش دارد مستقل و ملی باشد و سلیقه و خواسته‌های جامعه ایرانی را به هموطنان ارائه کند.

با خرید آن، آبونمان شدن آن و دادن آگهی‌های تبلیغاتی خود حضور این نشریه را تداوم بخشید.

خدمات ارزی و بازرگانی

راوندی

RAVANDI
TRADE & FINANCE CO Ltd

نامی مطمئن و آشنا

Under New Licence No. 12113380

دفتر مرکزی لندن:

Tel: 020 - 7499 5455

Fax: 020 - 7629 2974

Oxford Street, 24 North Audley St
London W1K 6WD

e-mail: jravandi@btconnect.com

دوبی:

Tel: (9714) - 22 72 765

Fax: (9714) - 22 77 920

email: ravandi@emirates.net.ae



لوله کشی آریا

شرکت تاسیساتی و خدمات لوله کشی



با بهترین سرویس و مناسب ترین قیمت در خدمت هموطنان عزیز میباشد

M: 07947 612 404 Mr. N. POUR T: 0208 200 6282

دکتر ایرج ربیعی

نویسنده و روزنامه نگار ، کارشناس امور مهاجرت

با همکاری گروه مشاورین و وکلای متخصص

مترجم رسمی دادگستری آلمان با 30 سال تجربه

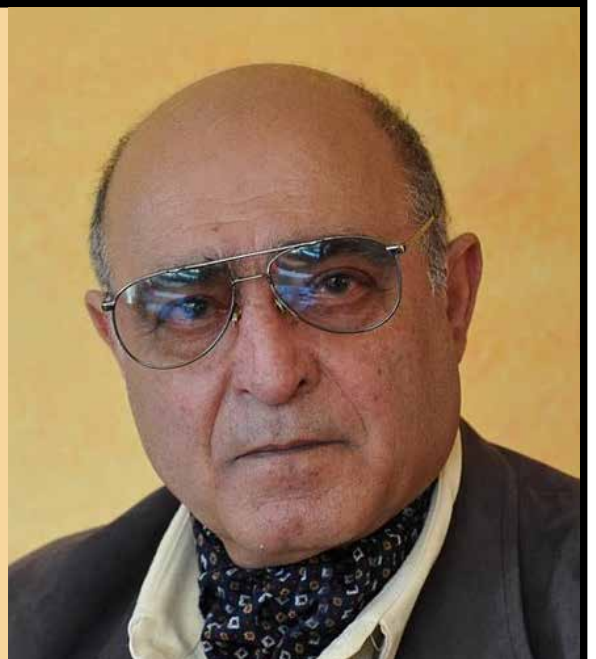
حضور در کلیه دادگاهها، ادارات دولتی و غیر دولتی

تلفن: 0049 251 6285696

Mobil: 015772404226

lradj.rabii@freenet.de

www.djarnews.com



دانش شهريگري را از كهن ما براي ديگران بگذاشتيم " آثار سياوش اوستا " را بخوانيد و به ديگران هديه بدهيد

كارنامه سربلندانه استاد سياوش اوستا كه طی سی سال گذشته راهگشای روشنگري و خردگرایی و فرهیختگی برای مردم سرفراز سرزمین ما بوده است .

برای نشان دادن سربلندی و افتخار و ميراث فرهنگي ایرانی به دوستان و همكاران و همكلاسه‌های ایرانی و غيرایرانی در سراسر جهان بهترين هديه در هر هگامه آثار سياوش اوستا ست به زبانهای پارسی فرانسوی و انگلیسی



در پائين نمونه های کوچکی را از يك جهان تلاش ميپيښد

برای سفارش به سایت فریاد دات نت بروید **www.Faryad.Net**

مهربان یاران! آیا میدانید كه خطبه عقد به زبان تازی! توهين به شخصیت زن میباشد؟ برای جاودان نمودن جشنهای عروسی و شادمانی خود و فرزندانان از دفترچه های زیبای پیمان پیوند زناشویی بسبك آریایی به زبانهای پارسی، انگلیسی، آلمانی و یا فرانسوی استفاده نمایید



بجای دین تازی آئین اوستا



www.Zartosht.Fr

بجای خطبه عقد و ازدواج تازی
پیوند خویشاوندی بسبك ایرانی



www.Faryad.Net

بجای سالشمار گریز یک تازی
از دهی به دهی دیگر سالنامه
هفت هزار ساله



www.7000sal.Com

قرآن سروده ای بسبك پارسی

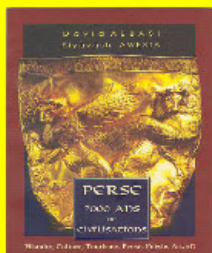
این کتاب که سی سال پیش نوشته شد این تازی را با آلهیای ایرانی منسجم و از دهها اسم فارسی منجم چون حمادای محمد و آیت شیدائی و مساندائی شریعی و منجی آیه و... پرده برداشت که هر بخش این کتاب آواز گدازهایی شد که توسط فرهیختگان در سدهای بعد منتشر شد



کتاب از میترا تا محمد



کتاب ایران با بیش از هفت هزار سال پیشینه تمدن
زبانهای پارسی فرانسوی و انگلیسی



www.Azadi.fr

بجای تفکر خشک و خشن تازی فرهنگ
و تمدن هفت هزار ساله آریایی



www.Aria7000.Com

بجای ندیه و دعا و خرافات تازی
نیایشهای اوستائی



www.Awesta.Net

خیام و این جهان فرسوده

کتاب به هزار سه صد سی دی سرگشتگیان
نیشبوری مشهور به عمر خیام و تویر او حسن
صباح و خواجه نظام الملک میباشد که سراج
مختلف زندگی عمر خیام و تلاشهای خرمشانه وی
را در فرمای سلاطین تا بازگشتش و گشته شمشلی
در نیشبوری را باز میگرد



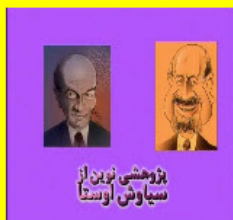
آئین اوستا

این کتاب که در هفده سال پیش نگارش یافت از
چگونگی پیدایش فرهنگ و تمدن هفت هزار ساله
سازمان آریا و گدازهایی زشت و نامهای پارسی آن
برای نامهای تازی و نیایشهای اوستائی و سخنان
بزرگان جهان درباره زرتشت سخن میگویی و ثابت
میکند که آئینشندان هرگز مسلمان نبودند و کینه
بیک آتشگاه ایرانی و درهها از ریشه و کار آریائی



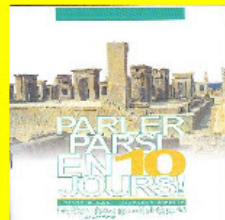
فریب بزرگ دکتر شریعتی افسانه پرداز و
افسونگر شیرینی سخن

یژوهشی نوین از کسیکه با سخنان فریبده خود
سیاهی های تفکر تازی را با رنگ فرهنگ و تمدنی
انسانگرا اما سرشار از دروغ و فریب برای ما به
ارمغان آورد و این شب سیاه را آفرید



ده روزه پارسی و یا فرانسوی یاد بگیرید

یک سی دی به همراه دفترچه ای که سخن گفتن
ابتدائی پارسی و یا فرانسوی را بشما ده روزه
یاد میدهد



حافظ رند شیراز سی دی

چرا و چگونه شمس الدین که حافظ
قرآن بود به آئین میترا و مهر گزید؟
سرگشت حافظ و افسانه عاشق شدن و
قال و غزلیات اوستائی او



کتاب خدا را در خواب دیدم
زبان آریایی میگردد

این کتاب که بیست سال پیش نوشته
شد خدا را از آسمان زمین آورد که هم
مروارید و هم گریه میگردد. همین
کتاب راهگشای نقشهای بی پایان
بیشمارانی شد در راستای روشنگری
قرین مبین و گشایی را به میدان
نویسنده ای آورد که تا 60 سالگی خود
حالی یک مانده نوشته بود



دینداری و خردگرایی

این کتاب که بیست و پنج سال پیش
نوشته شد از چگونگی و چرانی
پیدایش باورها و آدیان سخن گفته و
ریشه لباس آخوندی و واژه آله و
پایه گذاری حوزه های علمیه توسط
استعمار و انواع اسلام و مذهب پرده
برداشت



آدرس پستی سیاوش اوستا :

Shahré Farang Paris

66 CHAMPS ELYSEES

Sous sol Bat D

75008 Paris France

Tel: +33 (0)1 42 89 59 95

+33 (0)1 45 63 02 63

Fax: +33 (0)1 45 61 21 12



یادگاری از کتاب و موزیک ایرانی
در قلب پاریس - خیابان شانزه لیزه

تلویزیون جهانی مهر
از پاریس

از طریق ماهواره و اینترنت

با یک کلیک صدها برنامه جالب و
دیدنی ما در هر کجای جهان که هستید ببینید

www.mehrTV.com



سه نسل در برابر هم

برای نخستین بار در تاریخ مطبوعات ایران میز گردی با حضور سه نسل در برابر هم

شما به خیابانها ریختید و انقلاب کردید، چرا ما باید تاوان را می‌دادیم.

ما جوانان پر شور و شری سال پیش فکر می‌کردیم آینده بهتری برای فردای کشورمان می‌سازیم!

ما گول روشنفکران و متفکران و سیاسیون را خوردیم.

جوابگوی سی سال نابودی سرمایه‌های انسانی و اقتصادی و بین‌المللی ایران چه کسانی هستند؟

من دختری هستم که شاید نسل سوم انقلاب نامیده می‌شود ولی اسیر تاریخی عملکرد روشنفکران و پیشقراولان نسلی هستم که آنان زندگی و دوران خوبی را داشته‌اند ولی محرومیت و تبعیض و... برای نسل من به ارمغان آوردند. نسل من با جنگ و کشتار و اعدام و سنگسار و شکنجه و زندان پرورش یافت و این هدیه شوم پدران و مادران ما بود که به اسم انقلاب به نسل من هدیه دادند.



مجله رنگارنگ برای نخستین بار در تاریخ مطبوعات میز گردی برگزار نموده با حضور افرادی که می‌توان آنان را نمایندگان سه نسل از نظر سنی نامید. این سه تن که هر کدام در مقطعی از این ۳۰ سال گذشته حضور داشته‌اند هر کدام قربانی پیامدهای این رخدادی هستند که با واژه‌های انقلاب، شورش، دسیسه خارجی، کودتای مذهبی و... نام برده می‌شود.

ولی آنچه حقیقت و واقعیت است حوادث و رویدادهای سی ساله نتایج تلخ و دهشتناوری را برای کشور ما به ارمغان آورد.

هم دریغ نداشتیم و تنها یک هدف اولیه سرلوحه همه ما بود و آن اینکه «شاه باید برود».

شبنم - نسل من که رژیم قبلی را ندیده ولی آنچه در فیلم‌ها، عکسها و نشریات آن زمان می‌توان دید که آن سالها در مقایسه با الان مانند بهشت و جهنم است بخصوص برای جنسیت دوم جامعه که زن باشد. خیلی برای من شنیدن حرفهای شما جالب است. چقدر آسان و راحت از کنار تمام مسئولیتها و وظایف تاریخی خود در آن مرحله مهم می‌گذرید. چگونه امکان دارد ملتی در ۳۰ سال پیش با داشتن رفاه، آسایش و شرایط طبیعی از نظر نحوه و شیوه زندگی حتی فراتر از قاره‌های آسیا و آفریقا بیاید و به اسم دلفریبی به نام «انقلاب» کشور و چند نسل از ملتش را به کام سیاهی و تباهی بکشد؟ امروز نسل من قربانی بازیهای کودکان دیروز شما هستیم که احساساتی و دلخوش به افکار و عقایدی سیاسی که از هر کوچه، پس کوچه کشورهای آمریکای لاتین سرلوحه مبارزات شما شده بود و هنوز هم این ادا، اطوارهای روشنفکری ادامه دارد و هیچیک پاسخ این سوالات را ندارد اگر مارکس، انگلس و لنین و فیدل کاسترو و امثالهم بیل زن بودند باغچه‌های کشور خودشان را بیل می‌زدند

گوارا بود. از علی اصغر سیدجوادی گرفته تا سید محمود طالقانی از کیانوری تا احسان طبری تا به آذین، شاملو. از فردایی روشن و تابناک برایمان حرف می‌زدند. ما هم فکر کردیم شاه و رژیم او جلوی همه تغییرات و تحولات رویایی ما را گرفته و با رفتن رژیم شاه، کشور ما همطراز بهترین کشورهای اروپایی می‌شود. چون ثروتمند بودیم و چنانچه پول نفت به خزانه ملت ایران سرازیر شد تمامی آن صرف سازندگی و رفاه و آسایش ما و نسل‌های آینده می‌گردد و دیگر ساواکی وجود نخواهد داشت تا فرزندان مبارز کشور را به سیاهچال ببرد. سرعت تغییر و تحولات به حدی سریع و غیرقابل پیش‌بینی بود که خوشبین‌ترین افراد هم فکر نمی‌کرد در مدتی کمتر از یکسال رژیمی با آنهمه دبدبه و کبکبه فرو بریزد. سرعت تحولات انقلاب به ما حتی فرصت فکر کردن هم نمی‌داد. ما حتی فرصت شناخت و مطالعه افراد را هم نداشتیم. اصلاً بحث و حرف مذهب در میان نبود و جبهه ملی‌ها و نهضت آزادی‌ها ابتدا جلودار بودند. روشنفکران و قلم به دستان هم هر لحظه آتش تنور انقلاب را داغتر می‌کردند و ما جوانان آن سالها با اعتماد و اعتقاد به رهبران آن روزها همه چیز را قبول می‌کردیم و حتی از جان خود

در این میز گرد شما نظریات و حرفهای سه تن را می‌خوانید که هر یک از اینان در مقطع‌های زمانی متفاوتی تولد، رشد و حضور داشته‌اند و حرفهایشان ترسیم کننده خطوط از یک داستان واقعی سرنوشت یک ملت است که آن را می‌خوانیم و به عنوان یک انسان ایرانی وظیفه و تعهد و مسئولیت خود بدانیم که با چند خط نامه یا ایمیل و تلفن نظریات خود را هم بیان کنیم. در این رابطه می‌توانید با شماره ۰۲۰۷۶۰۴۴۲۶۶ تماس حاصل نمائید.

جواد - امثال من در آن سالها جوان بودیم شور و حال و انگیزه دگرگونی داشتیم. با شیوه و سبک زندگی اروپائیان و آمریکا آشنایی بیشتر پیدا کرده بودیم. هر ساعت و هر روز در حال مقایسه بودیم. جلوداران جامعه که روشنفکران ما بودند مدام نقاط ضعف رژیم را جلوی چشمان ما قرار می‌دادند. از حلبی آباد و گود شهرزاد در تهران گرفته تا کپرنشین‌های احمدآباد در آبادان را به عنوان نمونه‌های ظلم و ستم رژیم شاهنشاهی نشانمان می‌داد از انقلابات کوبا و بولیوی و آرژانتین برایمان حماسه می‌ساختند. سمبل مبارزات روشنفکری زمان ما نیچه و مائو و مارکس و لنین و خوزه دوکاسترو و فیدل کاسترو و چه



که هنوز با بیش از نیم قرن نکبت و فلاکت از سر و روی کشورهاشان از روسیه گرفته تا بولیوی و نیکاراگوئه و کوبا می بارد. من از شمای انقلابی که حتما خیلی هم به کارنامه خود افتخار می کنی می پرسم. جوابی به من و نسل جلوتر و بعد از من دارید؟ شما ابزار فیزیکی جنایتی بودید که صدها هزار انسان را به کام مرگ فرستاد، میلیونها انسان را معلول و ویلچرنشین کرد، دوست عزیز بخش مرا که مجبورم به نمایندگی از طرف نسل خود به شما بگویم، بیسواد و ناآگاه و بدتر از همه ساده لوح بودید. هیجانات ساختگی و کنترل از راه دولتهای غارتگر جهانی و مشتکی عوامل خودفروش داخلی روزهایی سیاه را برای چندین نسل ایرانی ساخت و شماها عوامل این ویرانی بودید. خیلی راحت می گوید، شور و هیجان جوانی بود؟!

سعید - اگر اجازه بدهید منم به عنوان نسل واسطه حرف بزنم منظورم از واسطه از نظر سنی میان شبنم و جوادخان است. شبنم ۷ سال بعد از انقلاب به دنیا آمده است و من ۷ سال قبل از انقلاب و نسل وسطی هستیم. از گذشته و روزهای انقلاب تصویری در ذهن دارم. صداهای مردم که فریاد و شعار را در راهپیمایی ها در شهر پراکنده می کردند. آژیر آمبولانس، پائین کشیدن مجسمه ها، هنوز یادمه که در محله مون هرکس یک اسلحه به دوش انداخته بود و نواری هم به سرش بسته بود. در خانه ما همیشه بحث و جنجال بود. بابام با انقلاب و حضور روحانیون در سیاست و حکومت به شدت مخالف بود. دایی، مادرم، عموم، همه علیه بابام بودند و او را متهم به وابستگی به رژیم سابق می کردند. و آیت الله خمینی را نمادی از آزادی و دموکراسی می دانستند که به دلیل نقش و حضور روحانی، مذهبیش بی نیاز از مادیات و قدرت طلبی های زمینی است و او نمادی از مذهبی بود که اکثریت مردم ایران اعتقاد به آن داشتند ولی پدرم اشاراتی به آیت الله های برجسته آن زمان می کرد مانند آیت الله خویی. حکیم که با حضور سیاسی آیت الله خمینی مخالف بودند. ولی چون آن روزها به شکل باورنکردنی همه به سود آیت الله خمینی می چرخید. حتی یادم نمی رود یکی از اقوام ما که می گفتند شغل مهمی در ساواک دارد چنان دواآتش از انقلاب و آقای خمینی هواداری می کرد که یک شب پدرم فریاد زد به سر او و گفت:

- در این خراب شده چه خبره؟ تو که با دستگاه لعنتی ساواکتن از عوامل اصلی بدترین نارضایتی ها بوده اید، تو هم انقلابی شدی! من باورم نمیشه این بازی وحشتناک و خانه خراب کن به همین سادگی به خیابانها کشیده شده باشا و رژیم هم نتواند جلوی آن را بگیرد.

هدف من از بیان این مسائل و خاطراتی که بیاد دارم نشان می داد حرکت انقلاب هدفش امروز است و برنامه ای برای فردا وجود ندارد و مهمترین نقشها را هم تربیون داران و قلم و میکروفن به داستان آن روزها به عهده داشتند. طیف به

فارسی در لندن به عهده گرفته بود. نسل منم قربانی شدیم. قربانی روشنفکران پامنقلی حقه باز که برایمان از بچه های گرسنه پای برهنه نیکاراگوئه، بولیوی و کوبا می گفتند. شعر و ترانه های بندتبنانی و جوان پسند به عنوان اشعار انقلابی به خوردمان می دادند. سمبل ما ترانه های داریوش بود که برایمان سرود انقلابی و رهایی و آزادی بود در حالی که خود داریوش و امثالهم بدبخت تر و آلوده تر از هرکس دیگری بودند. بله، فضای آن سالها، دورنمایی زیبا از مدینه ای فاضله بود که متأسفانه هرگز قابل دسترسی نبود.

فرید - باز هم اجازه بدهید من وارد بحث شوم. حرفهای شما جوادخان برای من هم سوالی را پیش آورد که آنچه تا حالا گفته اید یک حلقه گمشده دارد و آن اینکه فضا و جو آن سالها لایه ای ظاهری و مردم فریبانه داشته است ولی هرگز از خودتان نپرسیدید که شما به عنوان یک انسان چه مسئولیت و تعهدی حداقل به شعور و تفکرات خود دارید؟ آیا هرگز از روشنفکران و جلوداران فکری جامعه نپرسیدید که پاسخی به سوالات شما بدهند که الگو و مدل رویایی را در کدام کشور می توان دید؟ شما جوانان دیروز، نیروی محرک و انفجاری حرکت جامعه خود بودید.

شبنم - فرید خان ببخشید حرفتان را قطع می کنم ولی دلم می خواهد از آقا جواد بپرسم که با این نوع حرف زدن می خواهند در این میز گرد چه چیز را ثابت کنند. این طور که ایشان می گویند زمین و زمان مقصر بودند غیر از ایشان و هم نسلان ایشان! شما نسل تحصیل کرده و مرفعی آن سالهای جامعه خود بودید. زندگی آن روزهای شما بسیار متفاوت با امروز بوده. رژیم گذشته خط قرمزی بسیار کم رنگ دور رژیم خود کشیده بود و حریمی سیاسی را قدغن کرده بود ولی در ازایش شما همه آزادیهای فردی را داشتید حداقل ظاهران مانند آدمهای کشورهای متمدن بود. هر روز جلوی چشمهاتان انسانها در گردن

اصطلاح چپی های رژیم شاه که همگی شان در همان حکومت شاه صاحب شغلهای دولتی و مزایای برجسته بودند بیکباره چنان به همان رژیم می تاختند که انگاری همه اینها دیروز از سوئیس به ایران آمده اند. این گروه را که روشنفکران و تربیون داران جامعه بودند عملاً نقش محلل را بین ۲ رژیم بازی کردند و چنان هیاهویی براه انداخته اند که بیشتر از همه گذشته خودشان را در آن گم کنند.

جواد - اگر اجازه بدهید من توضیحاتی بدهم چون شبنم خانم مرا سینه دیوار گذاشت و تیرباران کرد. اولاً فراموش نکنید که نسل منم به نوعی قربانی شد و ثمره اش امروز غربت نشینی است و رها کردن تمام عشق و علاقه به سرزمینمان و زندگی در کشورهای بیگانه. شبنم عزیزم، امروز می توان همه قرنهای تاریخ را قضاوت کرد ولی آیا می توان شرایط زمانهای خاص را هم لمس کرد؟ آیا اگر خود تو هم در همان سالها همسن من بودی عملکردی غیر از آن می کردی که ما کردیم؟ جریانی چون سیل به راه افتاد و در سر راه خود همه را برد چه بخوای چه نخواهی بیش از ۸۰ درصد مردم با این حرکت موافق بودند اگر نبودند به خیابانها نمی ریختند و انقلاب نمی کردند. می توان امروز قضاوتی آسان داشت. خود شاه هم انقلابی شده بود و آمد و اعتراف کرد صدای انقلاب را شنیده است! جریان بسیار قوی تر و پیچیده تر از آن بود که بتوان امروز ما جوانان دیروز را محکوم کرد. بله امروز می توانم با تجربیات به دست آمده بسیاری از مجهولات دیروز را حل کنیم. نقش سیاست جهانی را به رهبری جیمی کارتر، نقش مهره های دست چین شده را در حکومت شاه مانند قره باغی، فردوست گرفته تا یزدی، قطب زاده و حتی خود خمینی و صدها عوامل خودفروش که هر روز در نشریات و رادیو و تلویزیون مردم را تحریک میکردند و مهمترین نقش آن زمان را هم رادیو BBC بخش

دلتان. ریختید تو خیابانها و انقلاب کردید و با شروع انقلاب خط خونین را راه انداختید به نام اعدامهای انقلابی و آغازگر حرکتی خشونت بار در جامعه شدید و شعارهای دموکراسی، آزادی را به پستوخانه تاریک بردید و قایم کردید و بساطی را چیدید که ثمره اش میوه گندیده ای است که نصیب من و نسل من شده. ولی هنوز معلوم نیست شما خود را در کجای این فاجعه قرار می دهید؟

جواد - دخترم، من منکر اشتباهات خارج از کنترل آن دوران نمی شوم. ما فکر می کردیم حداقل یک سال اول انقلاب شرایط خاص خود را دارد و نیاز به زمان است که به دوران عادی برگردیم.

فرید - اولین نشانه ها یا علائمی که دیدید و متوجه شدید آرمانهای انقلاب به بیراهه می رود چه زمانی بود؟

جواد - وقتی خمینی دستور خلع سلاح سازمانهای سیاسی را صادر کرد!

شبیم - آقا جواد، واقعاً نسل شما محشرید! من دهها مقاله و مطلب از نویسندگان دوران انقلاب را خوانده ام. یعنی ۱۲ فروردین ۱۳۵۸ که اعلام کردند اولین رفراندوم با عنوان «جمهوری اسلامی آری یا نه» که کاملاً حرکتی غیردموکراتیک و دیکتاتورگونه بود شما را بیدار نکرد؟ حداقل از خودتان نپرسیدید جمهوری اسلامی یعنی چی؟! یعنی بدون مسئولیت ملتی را به صف کردند و از او خواستند بگوید: بله؟! آری به چی؟ یعنی شما حتی نخواستید از خودتان بپرسید حکومت جمهوری اسلامی، چه نوع فاشیسم و حکومتی است؟

ادامه این بحث را در شماره آینده دنبال خواهیم کرد و چنانچه شما نیز می خواهید شرکت کنید یا نظرات خود را بیان نمایید می توانید با دفتر مجله رنگارنگ تماس بگیرید.

PoBox 2821 London NW2 1DS

Tel: 020 8731 9333 - 020 820 80010

مدرسه ما که به او باباعلی می گفتیم در همان بحبویه که انقلاب شده بود یقه رئیس و ناظم مدرسه را گرفت و گفت که شما طاغوتی هستید و از امروز من همه کاره مدرسه ام!؟

منظورم از این حرفها این است که جوادخان شماها که نسل جوان آن زمان بودید، چرا از همان اول جلوی گزرویها را نگرفتید؟ شما که به خاطر آزادی و دموکراسی انقلاب کرده بودید؟ از همان صبح ۲۲ بهمن و اولین اعدامها معلوم شد که این ره به ترکستان! چرا کاری نکردید؟ چرا اعتراض نکردید؟ راستی می توانم بپرسم جواد خان آیا شما در آن زمان عضو حزب و گروهی هم بودید؟

جواد - بله. فرید - پس چرا با حزب تان جلوی انحراف انقلاب را نگرفتید؟ به هر حال حزب و گروه شما تفکرات و ایده هایی داشته اید؟ چرا سکوت کردید یا همراه خونخواهی آقای خمینی و دار و دسته اش همگام شدید؟

جواد - اجازه بدید. اولاً حزب ما که به جرأت می توانم بگویم از قوی ترین تشکلهای آن زمان بود تصورمان این بود که باید افیدها و ترفندهای احتمالی رژیم گذشته را نابود کرد. بهر حال بسیاری از ژنرالهای زمان شاه می توانستند خطرناک باشند ولی بسیاری از تصمیمان هم خارج از کنترل بود. خودمان هم باور نمی کردیم به همین سریعی و حتی راحتی رژیم شاه فرو می ریزد. انقلاب شرایط خود را دارد ولی تشکلهای سیاسی هم آمادگی لازم را نداشتند. جوانان انقلابی گروه گروه به سازمانها و حزبهای سیاسی می پیوستند ولی هیچگونه زمینه و یک گراند سیاسی وجود نداشت. ما فکر می کردیم بقیه راه هم به همین سادگی طی خواهد شد. هیچکس با هر پیشینه سیاسی تصور نمی کرد خمینی چه هدفی را دنبال می کند. شبیم - اجازه بدهید جواد آقا، واقعا دیگه دارم به استرس و جنون می رسم. خوشی زده بود زیر

در خاک فرو نمی کردند با سنگ سر و صورت و پیکر آنان را متلاشی نمی کردند. آن هم به جرم احساسات و روابط شخصی انسانی. هر روز انسانها را چون مترسک بالای جرثقیل جلوی چشمان هراسان و وحشت زده حتی نوجوانان و کودکان نمی آویختند. توهین و تحقیر و کتک و زنجیر برای چند تار مو در زمان شما محال به نظر می رسید. از شما جوادخان می پرسم، شما و هم نسلان شما که انقلاب کردید و به دنبال مدینه فاضله رفتید و این مصیبت هولناک را به نسل من هدیه کردید که متوجه شدید که به قول خودتان سرتان کلاه رفته است؟ شما نسل انقلاب بودید، چرا دوباره انقلاب نکردید؟ مگر باز هم جوان نبودید؟ ...

فرید - شبیم جان اجازه بده. اولاً هدف ما از برگزاری این میز گرد حکم صادر کردن که نیست. بلکه دلمان می خواهد به عنوان نمایندگان سه نسل کشورمان با هم گپ بزنیم و تفاوت های دیدگاهی خودمان را بررسی کنیم. سال ۵۷ که انقلاب شد من کلاس دوم دبستان بودم و به هر حال در آن روزهای پراشتهای زندگی می کردم. در خانه مان همش بحث سیاسی بود. حتی مادر بزرگم هم سیاسی شده بود. او از خمینی به عنوان سید اولاد پیغمبر نام می برد. حتی الگوها و گوشواره و طلاجاتش را به کمیته محل داد. دایم ام که از توده ایهای دو آتشف بود و بارها از مذهب به عنوان افیون توده ها حرف می زد ریش گذاشته بود و در مسجد محل نماز می خواند و سرپرست کمیته شده بود. بحثها به جدل و آخر سر به دعوا و مرافعه ختم می شد. حتی کار به تهدید می کشید. یادم می آید یکبار که پدرم به دایمی گفت: مرتیکه توده ای ضد دین از خودت و رفتارت خجالت بکش اون نماز بزنه تو کمرت! دایمی در جواب گفت: کاری نکن که بعنوان ضدانقلاب بگم بیان ببرنت و بذارت سینه دیوار! جامعه هیستریک بود من یادم می آید فراش

سوپر دنا SUPER DENA

کلیه مایحتاج یک خانواده ایرانی را زیر یک سقف گرد آوری نموده است



Tel: 020 85 66 93 60

6 Ashbourne Parade (On Hanger Lane Roundabout) London NW10

شرکت خدماتی ال پی ام پیشرو در زمینه نگهداری و تعمیرات ساختمان

با کادری متخصص و کار آزموده در زمینه کلیه کارهای ساختمانی و مهندسی گاز



LONDON PROPERTY MAINTENANCE

LPM Domestic Gas Engineers & Co

Maintenance

- General Building Work
- Renovation
- Decorating
- Bathroom
- Plumbing
- Flooring

www.lpm4u.co.uk

Gas Safe Engineering

- Gas Central Heating
- Gas Boilers
- Gas Appliance Installation
- Landlord Gas Safety Certificates
- Appliance Servicing

www.lpm4u.co.uk

Office 2, (LPM)
Donoghue House
Claremont Road
London NW2 1RR

M: 077 2857 9397

E: manager@lpm4u.co.uk

E: manager@gasafe.co

Landlord Gas Certificates from £40

Boiler Installations from £400

Boiler Servicing from £65



جهت اطلاعات بیشتر لطفاً با متخصصین ما، آقایان هنربخش و شاملو تماس بگیرید

آگهی از شما ، آگاهی رساندن به مردم از ما



رستوران خاتون

پاریس عروس شهرهای زیبای دنیاست
خاتون هم عروس رستورانهای پاریس است

رستوران خاتون مناسبترین مکان برای
برگزاری مراسم جشنها و مهمانیها

Restaurant khatoon

130, rue saint maur

75011-Paris

Tel: 01 55 28 59 32

09 50 60 44 66

ساعت کار همه روزه از ساعت ۱۲ ظهر تا ۳ بعد از ظهر و ۷ شب تا ۱۱ شب
(روزهای دوشنبه تعطیل هستیم)



ویژه نامه ناصر مجازی



حجازی آبروی ریخته ورزشی‌ها را جمع کرد

سی و دو سال حکومتی شبانه روز تلاش دارد تا چهره‌های محبوب و مورد علاقه مردم را از صحنه دور کند. سی و دو سال زمان کمی نیست. عمری است در دنیای بی‌حیا و پرهیاهو صحنه که بسیاری یکشنبه چهره شدند و یکشنبه هم محو گردیدند. ماندگاری و استواری در قلب مردم حکایتی شگفت انگیز است آن هم در کشوری که متجاوزین حکومتی هر لحظه تلاش دارند فضای زندگی عزیزدردانه‌های مردم را سخت‌تر و تنگ‌تر کنند.

فردین، ناصر ملک مطیعی، رضا بیک ایمانوردی، پوری بنایی، فروزان و...
و در ورزش حبیب خیبری، ناصر حجازی و...؟! و

حبیب خیبری پهلوان پهلوانان دوران خود بود. کاپیتان باشگاه هما و پرچمدار تیم ملی فوتبال ایران. بزرگمرد کوچک اندام ورزش کشورمان که سینه ستر و ملامال از عشق و تعهدش به مردم کشورش به وسیله رژیم خمینی جنایتکار هدف گلوله دژخیمان در زندان قرار گرفت. و حالا ناصر حجازی حرفه‌ای می‌زند که با توجه به اینکه در ایران زندگی می‌کند و زیر کنترل و چشم مزدوران حکومتی قرار دارد قابل ستایش و تقدیر است. اوست که این روزها با وجود بیماری دردناکش آبروی ریخته بسیاری از چهره‌های تقلبی ورزش را جمع می‌کند. حرفه‌ایش سیلی است بر صورت عروسکهای بی‌کارنامه در خارج از کشور که ادای ورزشی بودن در می‌آورند.

خدا حافظ زندگی

ناصر حجازی هم رفت. ۳۲ سال زندگی در جهنم آخوندی او را در ۶۲ سالگی از پای درآورد. ناصر حجازی که می‌توانست اولین لژینور حرفه‌ای فوتبال ایران باشد، از شانس بدش مراحل قانونی انتقال او به منچستر یونایتد همزمان با انقلاب شوم در ایران شد و او این شانس طلایی را از دست داد.

انقلاب سیاه خمینی که چشم نداشت چهره‌های محبوب مردم را تحمل کند، باعث شد ناصر حجازی مانند دهها چهره محبوب دیگر از حضور در تیم ملی فوتبال ایران محروم شوند و در اوج شایستگی شانس بازی در تیم ملی را از دست بدهند.

بارها و بارها او را به عناوین مختلف اذیت و آزار و مورد تحقیر قرار دادند و گماشتگان اطلاعاتی - سپاهی به سراغش رفتند ولی ناصر حجازی در ایران ماند و نقطه پایان کارنامه‌اش را با آخرین مصاحبه‌اش جاودان کرد و نامش را به نیکی به ثبت رساند که با هم می‌خوانیم.

مگر مردم گدا هستند؟ مردم ایران روی گنج خوابیده اند

به من می گویند عصبانی نشوم ، مگر بی غیرتم وقتی درد و مشکلات مردم را به چشم می بینم ، با بی تفاوتی از کنار آن بگذرم. آمده اند و یارانه ها را به مردم غالب کرده اند. زندگی مردم بهتر نشده که بدتر هم شده است. خدمت به مردم یعنی فراهم کردن رفاه و آسایش آنها اما متاسفانه شاهد نداری و سختی زندگی مردم هستی. دولت می گوید چهل هزار تومان در ماه به مردم کمک میکنیم ، مگر مردم گدا هستند؟ مردم ایران روی گنج خوابیده اند ، نفت، گاز و... دولت حق ندارد به مردم کمک کند، دولت باید کار کند، خدمت کند و زحمت و دسترنج مردم را دودستی تقدیم آنها نماید. چهل هزار تومان در ماه به مردم می دهند و بعد چند برابر آن را از جیب مردم برداشت می کنند و سپس ادعای خدمت به مردم دارند. از دید مسوولین خدمت دولت به مردم یعنی کار کردن مردم برای دولت و اینکه مردم کار کنند و پولشان را تقدیم دولت نمایند! برای من گاز می آمد چهل هزار تومان و حالا می آید یک میلیون تومان. گاز به کشور همسایه با مبلغی بمراتب کمتر از آنچه از جیب مردم برداشت می کنند ، صادر می شود. با دیدن این شرایط نباید عصبانی شوم؟ نباید حرص بخورم و شرایط جسمانی ام مثل امروز شود. من این حرفها را برای خودم نمی زنم. به هر حال از آنجایی که چهره شناخته شده ای هستم و مردم به من لطف دارند ، زندگی ام می گذرد حتی با اینکه بیماری ام بسیار پر هزینه است با لطف مسوولین بیمارستان کسری، مالک گسترش فولاد تبریز و اندوخته پس اندازم روزگار سپری می شود اما اگر مردم عادی شرایط امروز من را داشتند و با یک بیماری پر هزینه روبرو شوند ، چه باید بکنند؟ بروند بمیرند؟ من ناصر حجازی هستم ، سرد و گرم روزگار را چشیده ام . عمری از من گذشته است. هیچ ابایی هم ندارم که اگر من را ببرید وبا شلیک ۲ تیر به زندگی ام خاتمه دهید.

آخر یک کارگر که ماهی سیصد-چهارصد هزار تومان حقوق می گیرد و کرایه خانه، خرج زندگی و... دارد و حال باید سه برابر مبلغی که دولت می دهد ، به آنها برگرداند، چطور زندگی کند؟ نتیجه اش می شود فقر و فقر یعنی فساد ، فحشا ، طلاق و... از کدام کارشناس صحبت می کنید؟ کارشناسی فقط بازی با آمار و ارقام و زندگی در برج نیست. کارشناسی یعنی زندگی با مردم و لمس کردن درد و مشکلات آنها از نزدیک.

کارشناسی یعنی بدنبال پیدا کردن راهی جهت مقابله با ورود کالاهای چینی و رونق بخشیدن به تولیدات داخلی. امروز شاهد هستیم که کارخانه های ما یا ورشکسته هستند یا صاحبان آنها جهت جلوگیری از ورشکستگی، کارخانه هایشان را تعطیل می کنند و نتیجه آن بیکاری و دربدری کارگر ها است و این مشکلات در پایان باعث از هم پاشیده شدن کانون خانواده ها و ایجاد مشکلات اجتماعی

اینکه وضعیت جسمانی ام شرایط امروزی را دارد ، بدلیل شرایطی است که می بینم و نمی توانم در قبال این مسایل و مشکلات مردم بی تفاوت باشم. به قول گاندی که می گوید : درد من تنهایی نیست ، بلکه مرگ ملتی است که برایشان گدایی را قناعت ، بی عرضگی را صبر و با تبسمی بر لب - و حرف پایانی :

گر معتبر شود ز خدا پی خبر شود

پا رپ روا مدار که گدا معتبر شود

آخرین مصاحبه اختصاصی زندگی ناصر حجازی با همسرش

به قلم بهناز شفيعی
(همسر ناصر حجازی)



یادش به خیر، اوایل سال دانشجویی در دانشگاه عالی ترجمه زبان تهران- بالاتر از چهار راه امیر اکرم- چند دانشجوی پسر و دختر شاد و بی خیال در «کافه تریا»ی دانشکده جمع می شدیم و گپ می زدیم. یکی از آن روزهای بی تکرار ناصر هم آمد و هم سفره ما شد. از همان روز نگاهمان به یکدیگر گره خورد و... درمیان آن همه آدم ناصر بود که هم بغض و هم قدم کوچه های تنهایی و گریه های بی بهانه من شد. یادش به خیر، چندسالی گذشته تا بالاخره «ناصر» به خواستگاری ام آمد. پدرم نه اورا می شناخت و نه فوتبال را اما به عوض اش «محمد» برادرم هم فوتبال را می شناخت و هم ناصر را خیلی دوست می داشت ولی من نه آن بودم و نه این! من گمشده ام را یافته بودم و این از همه مهم تر بود. از همان نگاه اول... بگذارید اینجا دیگر روراست باشم. دیگر نمی خواهم حرفم را بخورم! از همان نگاه اول اعتقاد داشتم که او به من تعلق دارد و چنین نیز شد. راستش را بخواهید آن روزها تهران بزرگ، هنوز هوای غربت نداشت. هنوز عشق ها به تکرار و عادت نرسیده بودند!

و هنوز مردها از جنس «ناصر» بودند...

آری، این قصه زندگی من و ناصر است که برای اولین بار روی کاغذ می آید. یک زندگی که پس از گذشتن از گذرگاه تاریخ هنوز که هنوز به یکنواختی و تکرار نرسیده و نخواهد رسید. از شما چه پنهان، همیشه از

خود می پرسیدم؛ اگر لیلی و مجنون به هم رسیده بودند، آیا باز هم همانطور عاشق هم می ماندند یا نه؟ سؤال بی جواب دوران جوانی که «ناصر من» به درستی به آن جواب داد. باری، من و ناصر که چنین بودیم و چنین هم ماندیم، پس درود بیکران بر هرچه عشق و درود «من» و «ناصر» بر لیلی و مجنون بگذریم! هنوز هم پاره ای اوقات به روزگار دانشجویی باز می گردم و به جوان بلند بالا و خوش تیپی می اندیشم که همه دخترکان دانشکده آرزوی ازدواج با او را در سر داشتند ولی ناصر شنونده زمزمه های عاشقانه من شد.

آری، باری! فکر ناصر، اینگونه در من آغاز شد یا بهتر است بگویم جاده عشق مادو نفر از همان روز در «کافه تریا»ی دانشکده شروع شد. مفتخرم، دوباره می نویسم و تأکید می کنم، افتخار می کنم، لحظه به لحظه تجربه کردم مردی را که هرگز جلوی کسی سرخم نکرد، خم نشد و برای یک لقمه نان چرب تر پشت دوتا نکرد و بدین شکل دردل مردم خلق شد. "ناصر"ی که امروز... باور کنید هیچی اش نیست و بیهوده و بی خودی مرا اذیت می کند. می خواهم به حرمت همان روزهای بی تکرار و عاشقانه دانشکده برسر "ناصرم" فریاد بکشم؛ مرد تو چیزیت نیست، تواز همه ما سرحال تری، تو هنوز اسطوره مایی، برخیز... اما دلم نمی آید. می خواهم خیلی چیزها از خیلی کسان دیگر بنویسم ولی باز به حرمت ناصر نمی توانم... باز هم بگذریم!

شما که غریبه نیستید وقتی برویچه های روزنامه "امتیاز" به من پیشنهاد دادند که این مصاحبه را خودم انجام بدهم، شگفت زده شدم. هم برایم سخت بود و هم عجیب که ناصر روبروی من بنشیند، من بپرسم، او جواب بدهد و همه این سؤال و جوابها برای اولین بار در طول زندگی مشترکمان به چاپ برسد... البته هم تا نظر سخت بود و هم شیرین... تا نظر شما چه باشد؟!

*ناصر! روز اول آشنائیمون ور یادت میاد؟
(آهی می کشد): مگه میشه یادم نیاد؟ توی "کافه تریا"ی دانشگاه

عالی ترجمه زبان تهران بود. توهم یک کلاس از من بالاتر بودی...
*و توهم یه فوتبالیست سرشناس و شناخته شده!

(خیلی مهربانانه): درسته ولی توی همون برخورد اول ازت خوشم اومد. اون زمان اگه یادت باشه تعداد دخترهای دانشکده مون خیلی بیشتر از پسرها بود. اگه صدتا دانشجو داشتیم، حدود هفتاد تاش دختر بودن و سی تاش پسرکه... بعد از کمی سکوت با اعتماد به نفس خاصی می گوید: که گل سرسبد پسرهای هم من ناصر حجازی بودم! *ناصر هنوزم دست بردار نیستی و اعتماد به نفست خیلی بالاس! نکنه همه اون هفتاد تا دختر هم دنبال ازدواج باتو بودن؟!

آره مگه دروغ می گم؟ خودتو هم دنبال من بودی و...

* (حرصم حسابی درمی آید): من دنبال تو بودم یا این که تو سعی می کردی به هر قیمتی سر صحبت رو با من واکنی؟

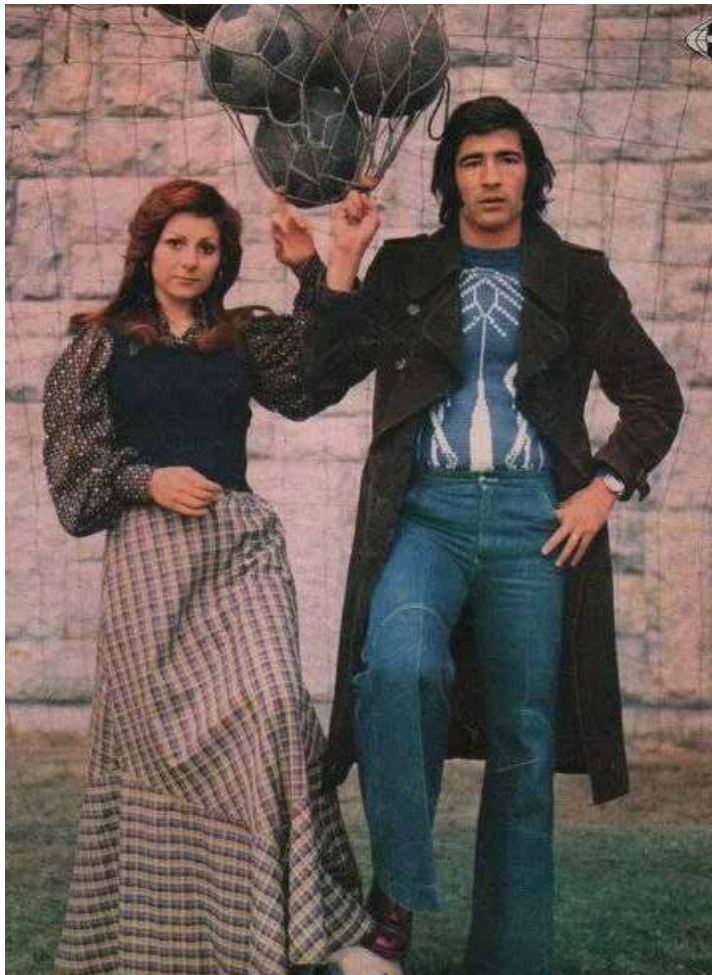
(با لبخند): چرا، ولی خب من این سؤال رو از همه دخترایی که اونجا بودن پرسیدم!

*آمان از دست تو که... بگذریم، راستشو بگو تو همون لحظه اول انتخاب خودت رو کردی؟
واقعیتش رو بخوای همون لحظه اول که نه، ولی بعد ۷ یا ۸ هفته دیگر مطمئن بودم که باتو ازدواج می کنم.
*ناصر یادته چندتا فوتبالیست دیگه هم توی دانشگاه ما بودن و...
آره محمد دادکان بود، جواد قربا بود و همین جوادا... وردی و چندتای دیگه...

*جواب این سوال رو من تقریباً می دونم ولی دوباره می خوام بپرسم: قبل من تو به کس دیگه ای هم... دلم نمی آید باقی سؤال را بپرسم ولی ناصر زود متوجه می شود)

هر کس بگه نه، خب معلومه که دروغ میگه! به هر حال همه آدمای قبل از ازدواج یکی دیگه رو هم می خواستن یا شاید بهش فکر می کردن و این موضوع در مورد منم صدق می کنه.
*پس چرا تا الان به این واضحی نگفته بودی؟

(خیلی جدی): خوب بچه که نبودی خودت باید می فهمیدی؛ حجازی خوش تیپه و به قول خودت خوش قیافه... حالا چرا این سوالارو



و من اونموقع یه بی ام و خوشگل داشتم. با هم رفتیم یه دوری بزیم که پشت چراغ قرمز تقاطع خیابون حافظ موندیم که یه مرتبه چندتا دختر دبیرستانی شروع کردن به من فحش دادن که مرتیکه چرا ازدواج کردی؟ آخه الان موقع ازدواج کردن بود و ازاین حرفا...

*ومن اونموقع خیلی ناراحت شدم. آره منم بهت گفتم: ول کن اینارو. همه شون دنبال شوهر هستن ولی تو یه شوهر داری که عاشقته و تو هم حسابی از ته دل خندیدی *تو خوب همه چیز رو یادته ها! ناصر یادت میاد اون خواننده و آوازه خون لس آنجلسی اومده بود دم در خونه که به اصطلاح خودش تورو شام دعوت کنه بیرون؟ آره چقدر هم پررو بود!

*من رفتم در رو باز کردم و بعد به تو گفتم: ناصر دم در باهات کار دارن... ومنم وقتی فهمیدم کیه، گفتم بگو نیست!

(* به شوخی): شاید هم اگه من نبودم، باهاش می رفتی شام! اگه تو نبودی که با لگد از در خونه ام مینداختمش بیرون! هرچند همون جواب و نرفتنم دم در یعنی این که با لگد جوابشو دادم دیگه... *همون موقع هم می گفتن طرف با بعضی از فوتبالیست ها ارتباط داره و...

و...چی بگم؟ من که باهاش ارتباط اون جوری نداشتم.

*به یاد گذشته ها می افتم و می پرسم: یه مرتبه هم شایعه شده بود که قراره تو با فائقه آتشین توی یه فیلم همبازی بشی؟

نه بابا! نشریه "ستاره سینما" از هنرپیشه ها و فوتبالیست ها کنار هم عکس می گرفت و وری جلد کار می کرد. یه بار هم یه کنسرتی توی هتل "هما" ی فعلی برگزار شد که فوتبالیست ها و هنرپیشه ها همه اونجا جمع بودن، به من هم گفتن بیا کنار فائقه آتشین عکس بنداز که قبول نکردم.

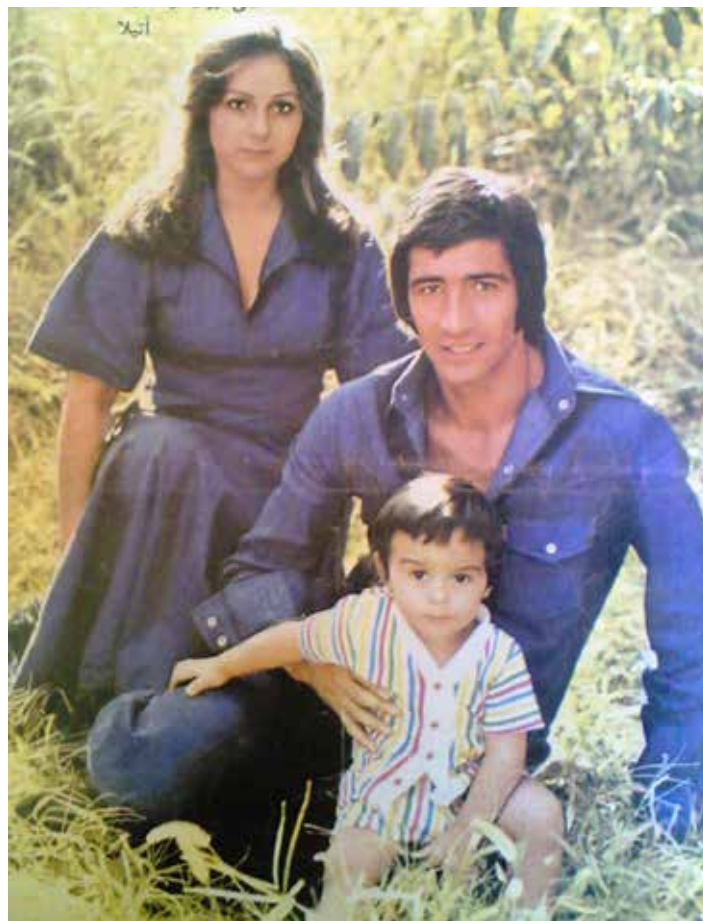
*چرا؟ واضحه! چون فرداش همون خبرنگارا شایعه درست می کردن که حجازی با فائقه آتشین دوست شده واز این حرفا...

*دیگه چه اتفاقاتی از این دست رو یادته که بخوای تعریف کنی؟

راستی بارها بهت گفتم که با خیلی از هنرپیشه های اون زمان ارتباط خوب و دوستانه ای داشتم.

*پس چرا به سرت نزد که با یکی از همون هنرپیشه ها ازدواج کنی؟ خب چون تورو می خواستم! *خودتو لوس نکن ناصر جدی پرسیدم؟

چون کار هنرپیشه ها یه چیزیه و کار ما ورزشکارا چیز دیگه ای. ممکنه ۵ ماه به ۵ ماه ندونی همسرت کجاس و کجا فیلمبرداری داره و...خلاصه اینکه اصلا به این مسئله فکر نمی کردم.



*یادمه بعضی از این هنرپیشه ها ، حتی بعد از ازدواجمون هم دست بردار نبودن و ...

درسته ولی خودت که می دونی من با اونا برخورد سردی داشتم و خودشون متوجه می شدن باید برن پی کارشون.

*حسابی خنده ام گرفته و یاد یه خاطره ای می افتم که ناصر متوجه می شود و می پرسد:

چیه؟ یاد چی افتادی؟

*اتفاقی که دم دبیرستان دخترونه افتاد! (ناصر هم حسابی می خندد): آره ، تازه ازدواج کرده بودیم

به اصطلاح عشقت (اینجا باز هم ناخودآگاه حرصم در می آید) شدی؟ (به ناصر برمی خورد): خودت خوب می دونی من آدم مغروری ام. نمی تونستن بهم ندن. اتفاقاتی افتاد که خودم به طرف گفتم: برو پی کارت! *حالا چی شد که "تو"ی ناصر حجازی مغرور و سرشناس تن به ازدواج دادی؟

(خنده شیطنت آمیزی می کند): واقعیتش مادرم خیلی اصرار داشت ازدواج کنم. دخترهای زیادی در خونه مارو میزدن و ... دوباره نمی تواند جلو خنده اش را بگیرد (واسه

می پرستی؟ *چه میدونم و...من که مصاحبه بگیر نیست! راستی یادت میاد بله رو کی از من گرفتی؟

(به نقطه ای چشم می دوزد و می گوید): خیلی خوب یادم میاد، راستش بله گرفتن از تو خیلی هم واسه من سخت نبود چون چندسال بود همدیگر رو می شناختم.

*ای ...حالا که به این سن و سال رسیدی باز به عشق اعتماد داری؟ چه جور هم! البته میدونی که من دوست دارم عشق دوطرفه باشه و عشق یه طرفه دیوونگیه و دیگه اسمش عشق نیست.

*این رو تا به حال بهت نگفته بودم. یه روز خونه یکی از آشنایان یه مجله کیهان ورزشی دیدم که عکس تورو روی جلد چاپ کرده بود و از قول تو تیتتر زده بود: عاشق شدم و بهم ریختم...می خوام واسه اولین بار ازت بپرسم: منظورت از عشق و عاشقی چی بود؟

(کمی روی مبل جابجا می شود (خوب یادمه، خدایا!مرز زرافشان عکسی از من انداخته بود که با حالت ناراحتی به تیر دروازه تکیه داده بودم و بالای سرم هم تیتتر زده بودن: قفسی بسازم ازطلا و تورهایی به آن بیاویزم مروارید نشان.

*ولی این جواب سؤال من نشد؟! خب راستش رو بخوای، یه حرفایی از زیر زبونم کشیدن که قرار هم نبود چاپ بشه اما چاپش کردن. *بازم نگفتی قبل از من، عشق دیگه ای داشتی؟

(سکوت می کند و از پاسخ دادن طفره می رود)

*عیب نداره بگو، باور کن اصلا ناراحت نمیشم.

آره! قبل از تو عاشق کس دیگه ای هم بودم. بالاخره درزندگی هرکسی آدمای متفاوتی میان و میرن، ولی یه نفر رو انتخاب می کنه و اون انتخاب منم تو بودی. خود تو هم به هر حال چندتا خواستگار داشتی و مطمئنا من اولین خواستگارت نبودم مگه نه؟

*آهی می کشم): من خیلی خواستگار داشتم ولی فقط تورو می خواستم...

تازه رسیدی به حرف من. *می خوام راستشو بگی : اون دختر رو بهت ندادن یاتو بی خیال

همین هم مادرم پیله کرده بود که ازدواج کنم.

*بین این دخترا آدم های مشهوری هم بودن؟

نه بابا!

*بین خودمان، سؤال کم می آورم و همین جوری یک چیزی وسط مصاحبه می پرانم: ناصر اون زمان از بین هنرپیشه های زن سینما، بازی کدوم رو می پسندیدی؟

خیلی ها بودن، سیلویا کوشینا، فخری خوروش و از همه بیشتر کنایون اما درکل من عاشق فیلم های بزن بزن و وسترن بودم.

از انقلاب عکس بگیرن و قبول نکردی؟
آره ، من بودم، خدایابامرز صفر(ایرانپاک) و رضا عادلخانی که من حاضر
نشدم کنار هنرپیشه های زن واسه مجله ستاره سینما عکس بگیرم.
نمی خواستم ماجرای پیش بیاید. آخرش هم گفتم من روی صندلی می
نشینم و اینها بالای سرم باشندو...خلاصه عکس نگرفتم دیگه.یه بار دیگه قرار
بود با هنر پیشه نقش قیصر یه فیلم دوتایی بازی کنیم که اونم منتفی شد.
*خیلی از سینما و هنرپیشه های قبل از انقلاب حرف زدیم. اگه موافق باشی
بریم به روزی که اومدی خواستگاریم؟

(با شوق خاصی): چه جور هم موافقم، بریم!

*یادته وقتی بابام اولین بار تورو دید ازت چی پرسید؟

آره بابات پرسید:پسرتو واسه شروع زندگی چی داری؟ومنم جواب
دادم: هیچی! گفت این ماشین رو بابات واست خریده؟گفتم نه، خودم
خریدم...یادته گفت:پسر چه کاره ای که تونستی این ماشین گرون
رو بخری؟گفتم فوتبالیست!(به شدت می خندد): اون بنده خدا که
نمی دونست فوتبال چیه، دوباره پرسید: فوتبالیست یعنی چه؟ و
داداشت محمد به جای من جواب داد:

بابا توپ می زنه و بابتش پول خوبی هم می گیره...خلاصه اینکه
اونجا محمد به دادم رسید (دوباره شلیک خنده)

* (به شوخی) ناصر خیلی بدی! چرا اون روز خواستگاری گل و
شیرینی نخریدی؟

من اهل این ادا و اصول ها نبودم!

*ولی من هنوزم بابت روز خواستگاری ازت شاکی ام و حسرت
می خورم.

(لبخند می زند) آخه خودم گل بودم!

*یادمه اولین بار که اومدی خواستگاری پدرو مادرت رو نیاوردی
و تنها اومدی،چرا؟

نمی دونم. شاید... (حرفش رو می خورد)

*چرا حرفت رو خوردی . می ترسیدی جواب "نه" بگیری؟

شاید، به هر حال پیرمرد و پیر زن بودن و نمی خواستم اذیت بشن.
باخودم گفتم تنهایی میرم و اگه جواب مثبت بود اون وقت پدر و
مادرم رو هم می برم.

*یادمه، اصلا هم هول نشده بودی و خیلی راحت مراسم خواستگاری
رو مدیریت کردی.اینطور نبود؟

درسته، چون مدتها بودتورو می شناختم و نباید هم هول می شدم!

*اگه اون روز من مثل دخترای امروزی درخواست مهریه هزاروسیصد و
خورده ای می کردم بازم قبول می کردی باهام ازدواج کنی؟

(بلادرنگ):صددرصد، هیچ فرقی برام نمی کرد و تصمیم خودم رو گرفته
بودم.

*اما من که از تو مهریه نخواستم. مهریه ام شد، تنها یه سکه!

آره مهریه سعید(رضانی) و آتوسا هم ۱۴ سکه است و مهریه آتیلا و زنش
هم همون یه سکه...خودت خوب می دونی موندگاری یه ازدواج به این حرفا
و سکه و مهریه زیاد نیست.

*بعداز اینکه جواب مثبت رو گرفتی ، لابد تا صبح مثل من خوابت نبرد.
درسته؟

اتفاقا رفتم خونه و راحت خوابیدم!

*بی احساس!

شوخی کردم. اون قدر خوشحال بودم که حدوحساب نداشت. تکلیفم با
زندگی ام مشخص شده بود واز این بابت خدارو شکر می کردم.

*خدارو شکر، خیالم راحت شد...صادقانه، صادقانه می خوام بگی که اولین
باری که از ازدواج با من پشیمون شدی، کی بود؟

وا...چی بگم؟توی جوونی بیشتر این اتفاق می افته، هرچی سن بالاتر میره
زن و شوهر بیشتر به هم وابسته میشن و دیگه پشیمونی هم پیش نمیداد.
البته این حکایت همه زن و شوهرهاس، به خصوص وقتی که با هم دعوا یا
جرو بحث میکنن.

*توی دعواها هم که همیشه من کوتاه می اومدم و تو یکی کوتاه بیا نبودی!
درسته، حق باتوست، من خیلی توی زندگی مشترک تورو اذیت کردم و



یه

بار دیگه هم به من گفتن بیا کنار یه خانم هنر پیشه دیگه که ظاهر نامناسبی
داشت عکس بنداز برای روی جلد یه مجله که مخالفت کردم.

* (باز هم شوخی): چرا سراغ من نیومدی تاباهم عکس بندازیم و بره روی
جلد مجله ها؟

باتو که خیلی عکس انداختیم و رفت روی جلد. عکس عروسیمون رو مگه
یادت نمیداد؟

*شوخی کردم! بعضی وقتا از دست خودم عصبانی میشم و خودم رو ملامت
می کنم.

(با کنجکاوی): چرا؟

*که اجازه ندادم توتوی فیلم بازی کنی.یادمه قبل از انقلاب سیروس الوند و
علی عباسی و چندتای دیگه، خیلی اصرار داشتن که تو هنرپیشه فیلم های
اونا بشی ولی من نذاشتم!

البته خودم هم خیلی راغب نبودم. بهونه می آوردم، می گفتم هنرپیشه نقش
مقابلم رو باید خودم انتخاب کنم ودرواقع تقصیر توهم نبود. هرچی تجزیه
و تحلیل می کردم نمی تونستم قبول کنم که حجازی فوتبالیست بره توی
فیلم این و اون بازی کنه. حالا تو چرا اون قدر سماجت می کردی که من
توی فیلمی بازی نکنم؟

*آخه محیط سینما اون زمان خیلی خوب و اخلاقی نبود. ناصر یادت میاد
که یه روز دیگه می خواستن از تو کنار مرجان و سپیده هنرپیشه های قبل

جوی آب دنبال دوزاری می گشتم و پاره ای وقتا که یه سکه ای چیزی پیدا می کردم، خیلی خوشحال می شدم.

*تا بحال بهم نگفته بودی، توی چند سالگی جوی آب رو می گشتی تا سکه پول پیدا کنی؟

اول، دوم دبستان بودم... (آهی می کشد): یادش به خیر!

*اهل دعا و بزن بزن که نبودی؟

نه، توی عمرم یه بار دعا کردم که اونم با یه پاسبان بود. بدجوری زدمش و بعدش هم فلنگ رو بستم و فرار کردم!

*راستی اسم معلم کلاس اولت رو یادته هست؟

(بعد از کلی فکر کردن): نه!

*اسم معلمی که توی دبستان بهت درس می داد و تو اسمشو یادته بیاد؟ چی؟

وا... اسمش رو که یادم نمیداد. ولی یه معلم خانم داشتیم که خیلی هم خوشگل بود.

*حرفش رو قطع می کنم): چون زن بود و خوشگل، یادته میداد؟!

نه بابا! یه فحشی نثار طرف می کند): طرف! کلاس سوم دبستان الکی الکی رفوزه ام کرد.

*با کنجکاوی: چرا؟

به هر حال بچه بودیم. یه شیتنطی کردیم، اون هم نامردی نکرد و مارو رفوزه کرد... ولی...!

*ولی چی؟

یه معلم توی دبیرستان داشتیم به اسم آقای طالقانی که مرد نیکی بود و هنوزم که هنوز به یادش هستم. اگه زنده است خدا سلامتی بهش بده و اگه هم که به رحمت خدا رفته، خدا بیمارزدش.

*یه معلم دیگه هم هست که همیشه ازش جلوی ما تعریف می کنی.

بله آقای حسین دستگاه که معلم ورزش ما توی دبیرستان بود. اون بود که اولین بار من رو هل داد توی فوتبال.

*می دونم که قبلش بسکتبال بازی می کردی.

درسته، یه روز حسین دستگاه منو برد توی تیم منتخب کیهان ورزشی، غلام وفاخواه هم بود. اونجا توی گل وایسادم و نمایش خیلی خوبی ارائه دادم و از اون به بعد گلر شدم. تا یادم نرفته بگم که قبلش من هافبک بازی می کردم. البته تعریف از خود نباشه می تونستم عضو تیم ملی والیبال و بسکتبال هم بشم ولی خوشحالم که به فوتبال اومدم. چون اگه ناصر حجازی شدم و مردم منو هنوز دوست دارن به خاطر همین فوتباله.

*ولی بسکتبال یه رشته دانشجوییه و به اصطلاح ورزش باکلاس هاست!

شاید ولی مهم تر از اون اینکه بسکتبال بعدها توی گلری خیلی کمکم کرد. من همیشه به جوونای گلر توصیه می کنم که بسکتبال رو فراموش نکنن.

*می خوام یه اعتراف دیگه ازت بگیرم: اهل شرطی بازی کردن هم بودی؟

اون موقع ها به اصطلاح والیبال تیغی بازی می کردیم. فوتبال هم بود ولی والیبال تیغی خیلی رونق داشت.



ناصر حجازی کجا و این فوتبالیست های تازه به دوران رسیده کجا؟!!

البته بین همین فوتبالیست ها هم کسانی هستند که به زن و زندگیشون دل بسته هستن و همیشه همه رو با هم جمع بست.

*قبول داری که فوتبالیست های نسل شما بیشتر از امروزی ها به زن و زندگیشون وابسته بودن؟

درسته، ولی همون موقع هم کسانی بودن که خیلی اهل زن و زندگی نبودن... (دوباره حرفش را می خورد و ادامه نمی دهد!)

*ناصر یادته قرار بود مراسم عروسیمون رو توی باغ بانک مرکزی بگیریم که همه چیز بهم ریخت؟ عجب ذوق و شوقی هم داشتیم ۳۰۰ تا مهمون هم دعوت کرده بودیم. پول اون مراسم چیزی حدود...

(یادش نمی آید و بعد از کلی فکر کردن): درست نمی دونم سه یا هفت هزار تومان (!) هزینه اون باغ می شد. آخه توی بهترین نقطه تهرون بود.

*ولی همه چیز بهم ریخت و

آره، یه تاریخی گذاشتیم که از بد حادثه پدرم افتاد و دستش شکست. ماهم مجبور شدیم تاریخ مراسم رو عوض کنیم.

* (به میان حرفش می پریم): که باز زد و عموی خدا با مرزم فوت کردو...

آخرش هم مجبور شدیم به جای سیصد نفر تنها با ۵۰ نفر مراسم عروسی رو توی خونه برگزار کنیم. (به گذشته های دور می روم): یادش بخیر، انگار همین دیروز بود. یه کت و شلوار خوشرنگ پوشیده بودی، به جای کراوات هم پاپیون زده بودیو... خیلی بهت میومد. هنوزم وقتی عکس اون مراسم رو نگاه می کنم، واسم تازگی داره.

*ناصر، یه سوال کلیشه ای می خوام بپرسم که معمولا خبرنگارهای من می پرسن.

خب بپرس!

*قبل از ازدواج با من روزی بوده که یه ریال پول توی جیبیت نباشه؟

بوده ولی خودت می دونی که خدا وکیلی ما خانوادگی مشکل مالی چندانی نداشتیم. البته منم مثل خیلی از بچه های هم دوره خودم توی

همین جا و توی این مصاحبه از تو تشکر ویژه می کنم و امیدوارم منو ببخشی.

*خدا وکیلی توی اردوهای داخلی و خارجی، وقتی آزادی و راحتی بچه های مجرد رو میدیدی، از این که ازدواج کردی پشیمون نمی شدی؟

(خیلی صادقانه): اگه بگم نه که دروغ گفتم اما وقتی که آنیلا بدینا اومد، دیگه ماجرا عوض شد. *جدا؟

زندگی ام دیگه رنگ و بوی دیگه ای گرفته بود. احساس می کردم حالا پدر شدم و مسئولیت هم خیلی بیشتر شده و همین ها باعث می شد تا به تو و زندگی ام افتخار کنم.

* (باز هم سؤال کم می آورم و همین جوری یک چیزی می پرانم): ناصر، هرگز با خودت نگفتی که کاش به جای من با فلانی ازدواج می کردی؟ نه! (دو بار تکرار می کند): هرگز چنین چیزی به سرم نزد، هرگز!

*آخه، یه بار از زبون خودت شنیدم که دختری پولدار زیادی بهت پیشنهاد ازدواج داده بودن و....

اونا مربوط به قبل ازدواج من می شد. پیشنهاد ویلای چند هزار متری، خونه بالای شهر، ماشین مدل بالا و حتی زندگی توی امریکا با بهترین شرایط که هیچ کدوم رو قبول نکردم.

*چرا؟

چون اون جوری دیگه من می شدم نوکر طرف، نه شوهرش!

* (برایم خیلی سخت است که این سؤال را بپرسم ولی می پرسم) بعد از ازدواج با من چی؟ باز از این پیشنهادها بود؟

بله، ولی من مثل فوتبالیست های امروزی نیستم. این رو دیگه همه میدونن که ناصر حجازی زن و زندگیش رو با همه ثروت دنیا عوض نمیکنه...

* (عاشقانه نگاهش می کنم): این یکی رو خیلی خوب می دونم. ناصر، چه چیزی باعث می شد که حجازی معروف این قدر به زندگیش وابسته باشه؟ (او هم عاشقانه چشم به من می دوزد): چیزهایی که در وجود تو بود و من رو هر روز بیشتر از دیروز به زندگیم وابسته تر می کرد.

*من هم خیلی جاها پز این اخلاق تورو دادم.

اون رسوند که به خانواده بی بضاعت شب ها توی راهروی یک دستشویی عمومی می خوابن. یعنی روزا پدر خانواده به حلب جلوش میذاره و توی همون دستشویی عمومی کار میکنه و شب ها هم همون جا می خوابن و... حاجی هم به گروه رو مأمور میکنه که از صحت و سقم ماجرا باخبر بشن. وقتی اونا تایید می کنن که ماجرا واقعیت داره، مالک گسترش فولاد هم دستور میده که قبل از هر چیز به آپارتمان ۷۰ متری توی تبریز بخرن؛ بعدهم اون آپارتمان رو تجهیز میکنه و خانواده بینوا رو میره توی همون آپارتمان و سندش رو هم به نام اونا میزنه ...جالب تر از همه اونه که مرد خانواده همین الان توی یکی از کارخانه های حاجی توی تبریز کار میکنه.

*خداخیرش بدهد. بارها شده که به من گفتم دلم می خواد به کاری واسه این مرد بکنم.... آرزویم بالا اومدن تیم گسترش فولاد به لیگ برتره. همیشه وقتی بهش میگم دلم می خواد بتونم کمکی به تیمت بکنم میگه که ناصر خان سلامتی ات از همه چیز واجب تره...حتی همین چندروز پیش زنگ زد و بهم گفت: ناصر خان اگه لازم باشه، هر کجای دنیا که بخوای می فرستم تا معالجه ات کنن و تو غصه این چیزا رو نخور. اینا رو باید بگم تا مردم خوب بدونن که نه فدراسیون فوتبال، نه سایر متولیان ورزش هیچ کدوم حالی از من نپرسیدن ولی مالک گسترش فولاد با خلوص نیت و بدون اینکه به دنبال شهرت باشه اجازه نداد آب توی دل من تگون بخوره و خوب می دونم اصلا هم راضی نیست که این حرفا چاپ بشه اما وظیفه خودم میدونم اینارو بگم. ضمن اینکه بحث من مالی هم نیست.

* (مهربانانه نگاهش می کنم): ناصر، تو که چیزیت نیست. چرا این قدر مارو اذیت می کنی؟ (اشک پهنای صورتش را پوشاند): خودم هم نمی دونم چم شده؟ (دوباره قطرات اشکی می ریزد): فقط ای رو میدونم که جدا از پرستاران و دکترای زحمتکش بیمارستان کسری، من به فرشته هم توی خونه دارم که مواظبمه (دوتایی اشک می ریزیم و دقایقی به همین شکل به سکوت می گذره)

* ناصر، توی این سال هایی که توی فوتبال هستی ، از دست چه کسی بیشتر دلخور هستی و به اصطلاح اونو نمی بخشی؟ (همین که ناصر می خواهد جواب بدهد. زنگ آیفون به صدا در می آید . ناصر برمی خیزد تا در را باز کند. ظاهرا چندتا از دوستان مطبوعاتی ناصر آمده اند تا سری به او بزنند و در چنین شرایطی پیدااست که من هم باید برخیزم و راهی آشپزخانه شوم. باید خود را مهبای پذیرایی از رفقای ناصر کنم و فعلا ادامه مصاحبه را بی خیال شوم. همین طور که چای را دم می کنم، از خودم می پرسم: آیا این گپ و گفت زن و شوهر و چاپ آن رضایت خاطر خوانندگان را برآورده می کند یا نه؟ امیدوارم این چنین باشد در غیر این صورت هم باید مرا ببخشید، قول میدهم هروقت نویسنده شدم، جبران کنم !)



نه، این یکی رو باید حتما بگم. من اگه می خواستم خرج و مخارج بیماری خودم رو بدم. شاید دوسالی می تونستم دوام بیارم ولی بعدش نه، خیلی ها اومدن وعده و وعید دادن. به مسئول و آدم سرشناس هم اومد و ۵ میلیون تومن داد دست آتیلا که بلافاصله بگفتم برش گردون که خودش بیشتر احتیاج داره....

*ناصر خودتو اذیت نکن اهمیت ندارن! اذیت نمیشم. داشتم می گفتم خدا خیلی من رو دوست داشت که توی اون لحظات به کسی مثل "حاج رضا زنوزی" مالک گسترش فولاد رو جلوی من قرار داد. ایشون گفت که اصلا نگران نباش تموم هزینه های درمان من رو پرداخت کرد. درواقع خدا اون رو رسوند و

*خدا حفظش کنه . ما که همیشه ممنون دار آقای زنوزی هستیم. ناصر شنیدم که توی تبریز هم دست خیلی ها رو گرفته و... می دونم خود رضا زنوزی هم راضی نیست که این حرفها نوشته بشه ولی چه اشکالی داره که مردم آدمای خیر و نیکوکار رو بشناسن. این ایرادی نداره که همه بدونن توی این جامعه فعلی هم دمایی مثل مالک گسترش فولاد پیدا میشن که اهل کارهای خداپسندانه باشن.

*ناصر، آدمای متمول زیادی دور و برت بودن ولی تو کمک هیچ کدوم رو قبول نکردی... خودت می دونی، به جون آتیلا خیلی ها زنگ میزدن و شماره حساب می خواستن اما می گفتم حرفش رو هم نزنن اما حکایت آقای زنوزی خیلی فرق می کرد. هرچند ما همدیگه رو خیلی کم میبینیم منتهای مراتب آدم دل گنده ایه که پای حرفش می ایسته. می دونم که سالی چهارصد تا جهیزه فقط توی تبریز واسه دختران بی بضاعت تهیه می کنه و در اختیارشون میذاره. هرچی از این بنده خدا بگم کمه. به چیزی از ایشون شنیدم که اگه بگم باورت نمی شه.

* (با کنجکاوی): ماجرا چیه؟ به روز یکی از دوستای حاج رضا زنوزی ، به گوش

*با پولش چه کار می کردین؟ من یکی که بیشتر می بردم. می رفتیم سینما، ساندویچی و پولش در همین حدود بود. *می تونی بگی بیشترین پولی که از والیبال تیغی بردی، چقدر بود؟ (بلافاصله یادش می آید): دویست تومن بود که به پول اون موقع خیلی می شد. (در همین لحظه آتیلا به تلفن ناصر زنگ می زند و لحظاتی تلفنی با هم صحبت می کنند). *راستی یادت میاد که آتیلا توی کدوم بیمارستان بدنیا اومد؟

(کمی مکث می کند و سپس می گوید): خوب یادمه، بیمارستان آسیا بود. *آره به عالمه هم عکاس و خبرنگار ریختن توی اون بیمارستان!

همه چیز مثل برق و باد گذشت. *راستی چرا اجازه ندادی عکاس ها بیان از مراسم عروسیمون عکس بگیرن؟

چون دلم نمی خواست ! حتی به عکاس هم راه ندادم. دلیلی هم نداشت که راه بدم. *درست مثل علی پروین که اون هم اجازه نداد از مراسم عروسیش کسی عکس بگیره. ولی بعدش چی شد که خودت عکس عروسیمون رو دادی که دوستای خبرنگارت چاپ کنن؟

(دستش را زیر چانه اش می گذارد): از بس که اصرار کردن، یکی، دوتا عکس رواز توی آلبوم خودم بردارستم وبه اونا دادم تا دست از سرم بردارن.

*ناصر نمیدونم این سوال رو چه جوری باید بپرسم . بحث علی پروین پیش اومد. بی تعارف تا به حال شده که به علی آقا حسادت کرده باشی؟ (با غرور خاصی): همه به من حسادت می کنن، برای چی باید من به علی پروین حسادت کنم؟ *خب به هر حال...

آخه چرا حسادت؟ مگه علی پروین خوش تیپ تر از من بود که بخوام بهش حسادت کنم؟ البته علی آقا از دوستای خوب منه ولی دلیلی واسه حسادت نمی بینم.

*سال هایی که توی تهران به تو تیم نمیدادن چی؟ به پروین حسادت نمی کردی؟ خوب توی تهران تیم نمیدادن رفتم کرمان، رفتم تبریز. الان هم توی تهران به من تیم نمیدن. اصلا لذت هم میبرم که توی تهران بهم تیم نمیدن. *ولی من یکی از این که توی تهران به تو تیم نمیدن خیلی حرص می خورم.

ببین نازی! سعید همیشه حرف خوبی می زنه و میگه: ناصر خان تو باید تاوان حجازی بودن خودت رو پس بدی. منم دارم تاوان همین حجازی بودن خودم رو پس میدم. خودت بهتر می دونی تموم زنگی ام همین خونه اس و چیز دیگه ای ندارم. *درسته اما...

اما دومی نداره، من پای عقاید خودم محکم وایسادم. می دونم تورو هم خیلی اذیت کردم ولی خدا خیلی دوستم داره. به بعضی توی گلوب مونده که حتما باید بگم.

*ناصر جان اگه اذیت میشی، دیگه ادامه ندیم؟

عزیز اصلی: با حجازی در میدان بازی رقیب بودیم در زندگی رفیق

با ارزش ترین خصلت حجازی حرمت و احترام او به پیشکسوتان بود



عزیز اصلی اسطوره بیاد ماندنی فوتبال ایران که این روزها دوران بازنشستگی را در شهر دوسلدورف آلمان سپری می کند، درباره ناصر حجازی چنین می گوید:

- سرایی جان، ما ورزشی ها اولین چیزی که یاد می گیریم مبارزه است. شکست و پیروزی بخشی از زندگی ما می شود و ناصر حجازی در مبارزه زندگی چندین سال قهرمانانه با سلطان مبارزه کرد.

یادم می آید تازه ناصر حجازی مطرح شده بود و می آمد فروشگاه ورزشی من و دستکش یا پیراهن و شورتی انتخاب می کرد و خصلت بسیار باارزش او حرمت و احترام به بزرگان و پیشکسوتان بود که این روزها حکم کیمیا را در جامعه دارد.

من با حجازی چندین بار به عنوان رقیب بازی کرده ام. او در تیم تاج و من در پرسپولیس و همیشه می گفت ای کاش من شجاعت عزیزخان را هم داشتم و البته نظر لطفش بود.

آخرین بار ۲ ماه پیش از فوتش بود که با هم تلفنی حرف زدیم و دعوتش کردم به آلمان بیاید و مدتی پیش من استراحت کند و قبول کرد که وقتی به اتریش می رود از آنجا بیاید پیش من که متاسفانه حالش بد شد و از میان ما رفت.

بهرام مودت: با ناصر رفیق و رقیب بودیم

در بازی ایران و کره شمالی ناصر حجازی گردنبندش را به من داد تا حافظ دروازه باشم



بهرام مودت از دروازه بانان بزرگ و به یادماندنی فوتبال ایران است که درباره فوت ناصر حجازی چنین گفت: ناصر و من سالها در مسابقات و باشگاهها و اردوهای تیم ملی با هم بودیم. مسافرت های بسیاری با تیم ملی با هم داشتیم و به دور از رقابت ورزشی، دوستانی بسیار صمیمی بودیم.

حجازی دارای شخصیتی دوست داشتنی و مودب و مهربان بود و از نظر فنی در سطحی قرار داشت که همه او را به عنوان شماره یک قبول کرده بودند. بعد از انقلاب با طرح ۲۷ ساله ها که موجب شد هر قهرمانی که سنش بالای ۲۷ سال باشد حق شرکت در تیم ملی ندارد، او هم از حضور در تیم ملی ممنوع شد ولی آرزو داشت که به دلیل تحصیلات عالی و سوابق ورزشی به مربیگری تیم برسد یا صاحب موقعیتی ممتاز در اداره ورزش شود. ولی رژیم ضد بشری خمینی تحمل حضور چنین افرادی را نداشت.

خاطرات بسیار با او دارم از جمله اولین سفر تیم ملی فوتبال ایران به کره شمالی بود که برای نخستین بار تیمی ورزشی به کره شمالی می رفت و به دلیل قطع ارتباطات سیاسی این کشور با کشورهای دیگر آسیایی سرود ایران و پرچم شیر و خورشید در کره نبود و طبق رسومات بین المللی می باید قبل از بازی سرود نواخته شود و پرچم ایران هم به اهتزاز درآید و ما بازیکنان دست به کار شدیم و سرود ایران را با کمک حسین کلانی که اطلاعات مختصری از موسیقی داشت اجرا کردیم تا موزیک ارتش کره به نوعی آن را همراهی کرد و پرچم هم به شکلی سرهم بندی شده درست کردیم که یادم می آید ناصر گفت: شیر این پرچم انگار در حال فراره! و کلی خندیدیم.

بازی برگشت کره شمالی چون ناصر آسیب دیده بود و در بیمارستان آپادانا بستری بود و من به عنوان دروازه بان تیم ملی مقابل کره بازی می کردم، شب قبل از بازی به عیادت ناصر رفتم و موقع خدا حافظی ناصر گردنبند الله خود را از گردن درآورد و به من داد و گفت: این را در بازی فردا با کره شمالی به گردن بنداز.

برای من به عنوان یک ورزشکار آنچه تحسین برانگیز است حرف های آخرین او بود که رژیم را با تمام کلیتش کوبید و حرف هایی را زد که حرف یک قهرمان ملی بود.

منصور رشیدی:

همیشه تصور می کنم کنار او ایستاده ام و یا با ناصر در حال رقابت هستم



منصور رشیدی درباره درگذشت ناصر حجازی اظهار داشت: «زبانم قاصر است. او چهره محبوب و مثال زدنی در ورزش ما بود و همیشه تصور می کنم کنار او ایستاده ام و یا با ناصر در حال رقابت هستم.»

وی افزود: «این ضایعه را به تمام مردم ایران، جامعه فوتبال و عاشقان حجازی و همچنین خانواده اش تسلیت عرض می کنم. غم از دست دادن حجازی خیلی سخت است و نمی دانم چطور باید این مسئله را تحمل کرد.»

رشیدی خاطر نشان کرد: «خدا ناصرخان را بیا مرزد و انشاء الله جای او در بهشت است. امیدوارم قدر پیشکسوتان و امثال حجازی را بیشتر بدانیم. همه باید بدانند ناصر حجازی چه کسی بود و چه خدمات های بزرگی به فوتبال این مرز و بوم کرد. در زمانی که شاید خیلی ها پشت به این مملکت کردند ناصر حجازی ماند و مثل شیر، یار و یاور فوتبال کشور ما بود.»



بی‌سابقه در کارنامه خود من در لندن است. که در هر کجای دنیا که ایرانیان بر محور ورزش جمع می‌شوند الگو و سرمشق آن از لندن آغاز شد چنانکه لندن را پایتخت ورزش ایرانیان نام نهاده‌اند که نمونه آن جام دوستی در آمریکاست که ایده و شیوه آن از جام دوستی لندن الهام گرفته است. مدرسه فوتبال ایران که ۲۴ سال از فعالیت آن می‌گذرد بر اساس علم و دانش روز فوتبال در زمینه نوجوانان طراحی شد. هدف اول جذب و تشویق و علاقمندی در میان نوجوانانی بود که دارای استعداد و علاقه جدی باشند و از همه مهمتر حمایت و پشتیبانی خانواده خود را همراه داشته باشند.

مسئله همه کسانی که کم و بیش با امور آموزشی و تربیتی سر و کار دارند می‌دانند که ارتباط برقرار کردن با بچه‌ها در سنین نونهالی و نوجوانی بسیار علمی و روانی است و باید در کنار آموزش به آنان که حوصله و صبر و متانت و آرامش به همراه نظم و انضباط را می‌طلبد، شیوه و نحوه آموزش هم به شکلی متنوع و شوق برانگیز باشد تا بازیکن خسته و دل زده نشود و همه‌گاه انگیزه را در آنان تقویت کرد. توصیه من به خانواده‌های ایرانی این است که فراموش نکنند تمامی قهرمانان بزرگ و افتخارآمیز در دنیا اولین گام را در موفقیت آنان مادران و پدرانشان برداشته‌اند و اگر آنان فرزندان خود را به میادین ورزش نمی‌بردند، هرگز قهرمانان بسیاری شناخته نمی‌شدند. چه بهتر که شما نیز فرزند خود را به محیط سالم و پراثری ورزش بیاورید.

تولد بازیکنان خوب ایرانی در رده‌های باشگاهی این کشورها خواهیم بود که مهمترین وظیفه ایرانیان ورزش دوست، حمایت و تشویق این حرکت اصولی و صحیح است که از طریق اسپانسر شدن یا تقبل بخشی از هزینه‌های اجاره زمین، هزینه شرکت در مسابقات، خرید وسایل مورد نیاز به این حرکت ارزشمند کمک نمایند.

برای نخستین بار تیمی از نوجوانان ایرانی در لیگ لندن

محمود سرابی سرپرست مدرسه آموزشی فوتبال ایران در این رابطه می‌گوید:

قبل از هر چیز باید توجه داشت چه کسی، چه کاری انجام می‌دهد. انجام دادن هر فعالیتی به شکل ظاهری و عوام فریبی شیوه متداول در جامعه ماست. هر کس به خود اجازه می‌دهد بدون سابقه و کارنامه و علم و تجربه وارد هر فعالیت تخصصی شود و این هر کی، هر کی شدن در جامعه ما بلایی است جبران ناپذیر که متأسفانه شاهد نمونه‌های بسیاری در ورزش، مطبوعات، تلویزیون، سیاست، فرهنگ و ادب در خارج از کشور هستیم. ولی آنچه که تفاوتها را آشکار می‌سازد عملکرد و بازده واقعی در نزد کسانی است که اهل شناخت و آگاهی هستند و گر نه از این دکانها زیاد باز و بسته می‌شود. مدرسه فوتبال ایران ثمره ۲۴ سال فعالیت درخشان و

تیم فوتبال پارس در دو رده سنی تیمهای خود را جهت شرکت در مسابقات لندن آماده می‌کند

تیم فوتبال پارس با سابقه‌ای ۳۲ ساله به عنوان قدیمی‌ترین تیم ایرانی در خارج از کشور محسوب می‌شود که همه‌گاه چهره‌های سرشناس فوتبال ایران نیز در این تیم حضور داشته‌اند و اکنون نیز در تیم فوتبال پارس همه بازیکنان سابقه بازی در تیمهای باشگاهی ایران دارند.

در فصل تابستان پارسی‌ها قصد دارند ۲ تیم با رده سنی مختلف در مسابقات لندن شرکت دهند که تیم اول شامل بازیکنان قدیمی و باتجربه خواهد بود و تیم دوم در رده سنی جوانترها خواهد بود که پشتوانه و آینده‌ساز تیم پارس خواهند بود.

محمود سرابی به عنوان سرپرست انجمن ورزش ایرانیان در لندن و مربی تیم پارس تمرینات و مسابقات تیمهای پارس را زیر نظر دارد و در این باره می‌گوید: انگلستان به عنوان مهد فوتبال جهان شناخته می‌شود و زمینه و بستری مناسب برای رشد و پرورش استعدادی خوب دارد و چنانچه ما نیز با جدی گرفتن استعدادیابی جوانانمان پرتلاش باشیم مسلماً در آینده‌ای نزدیک شاهد

درآستانه ۲۴ سال فعالیت انجمن ورزش در لندن

مدرسه آموزشی فوتبال ایران برای فصل تابستان ثبت نام می‌نماید

از ۶ سال تا ۱۸ سال اصول صحیح فوتبال را زیر نظر مربی بین‌المللی فوتبال بیاموزید

مدرسه آموزشی فوتبال ایران از ماه جولای در منطقه برنت کراس در ساعات ۱۲ تا ۲ آغاز به کار می‌کند.

مدرسه آموزشی فوتبال ایران با کادر آموزشی حرفه‌ای همراه با تجربه، علم و سابقه درخشان در فوتبال ایران اداره می‌گردد.

مدرسه آموزشی فوتبال ایران زیر نظر محمود سرابی دارای مدرک مربیگری از فدراسیون جهانی فوتبال «فیفا» اداره می‌شود.

جهت ثبت نام فرزندان خود با شماره ۰۷۸۷۵۲۳۸۵۴۴ تماس حاصل نمایید.



هرگز از خودشان می‌پرسند چرا فرزندان نابغه و جهانی خود را باید قربانی نیازها و امیال شخصی بکنند. ارغوان که اصلاً نمی‌داند جنایتکاری مثل احمدی‌نژاد کیه که بخواهد راکتش را به او بدهد و جنس تبلیغاتی سیاست کثیف آخوندی شود. ارغوان اگر بداند ندا کیست و هزاران دختر جوان با هزاران آرزو به دست این حکومت شکنجه، اعدام و تیرباران شده‌اند و مورد تجاوز قرار گرفته‌اند، آن هم از سوی امثال همین کثافت‌هایی چون احمدی‌نژادها، آیا او حاضر بود راکت که هیچ، حتی تفی هدیه احمدی‌نژاد کند؟

آقای رضایی، خجالت بکش، اسطوره و قهرمان سوزی نکن. به جوانان ایران که رحم نمی‌کنی، حداقل به دختر خودت رحم کن.

تلفن لمپن گونه پدر ارغوان رضایی

تلفن دفتر زنگ می‌زند، گوشی را بر می‌دارم صدایی با لهجه‌ای بی‌ادبانه می‌گوید: دفتر مجله رنکارنگ؟

بله بفرمائید.

- این مزخرفات چیه در مجله‌تون نوشتید؟!

کدام مطلب؟ درباره چی حرف می‌زنید!

- همین چرندیات که درباره ارغوان رضایی نوشتید! شما؟

- من بابای ارغوان رضایی هستم. شکایت می‌کنم از تون و پدرتونو در می‌آرم. فکر کردید هر غلطی خواستید می‌تونید بکنید!

اولا مطلب ما برگرفته از دهها سایت و رسانه مختلف و رسمی و معتبر و شناخته شده می‌باشد. دوماً مرتیکه خودتی.

..... الفاطی که برازنده چنین افرادی است.

و مکالمه قطع شد.

دوباره تلفن زنگ می‌زند و همان صدای قبلی است.

- چرا قطع کردی؟ اگر جرئت داری یکبار دیگر همان حرفها را تکرار کن؟!

با خنده می‌گویم: دیگه بازی صدا ضبط کردن کهنه شده. اگر راست می‌گوئی حتما شکایت کن تا معلوم شود بار چه کسی کج است. این لات بازی‌ها به شکل تو

نمی‌خوره! طرفت را هم نمی‌شناسی. برو دنبال کارت!

گوشی را می‌گذارم و به فکر فرو می‌روم. به راستی امثال همین ارسلان رضایی

و یک هفته پس از مکالمه بالا

ارغوان رضایی از پدرش به دادگاه شکایت کرد



که پدر ارغوان رضایی در رقابت‌های آزاد استرالیا، دوست‌پسر ۳۰ ساله دخترش را تهدید به برخورد فیزیکی کرد تا بلافاصله اتحادیه تنیس‌بازان نیز حضور او را در ورزشگاه‌ها ممنوع اعلام کند.

کارشناسان تنیس بر این باورند که اگر سال‌ها قبل ارسلان رضایی که پیشینه‌ای در تنیس ندارد، از مربی‌گری دخترش دست می‌کشید و اجازه می‌داد فدراسیون تنیس فرانسه برای او مربی انتخاب کند، ارغوان می‌توانست به جایگاهی به مراتب بهتر دست پیدا کند.

روزنامه فرانس‌سوار نیز می‌نویسد که ارسلان رضایی، اگرچه ارغوان را به قهرمانی تنیس رسانده، تاکنون چندین ماجرای جنجالی هم برای او ایجاد کرده است.

او در سال ۲۰۰۷ مربی تیم ملی تنیس زنان فرانسه را متهم کرد که قصد تجاوز به دخترش را داشته است. همین اتهام باعث شد فدراسیون تنیس فرانسه او را برای مدت نامعلومی از ورود به ورزشگاه تنیس محروم کند.

شکایت اخیر ارغوان در دادگاهی در حومه پاریس ارائه شده و ارسلان، پدر ارغوان، باید پاسخ‌گوی اتهام‌های وارد شده از طرف دخترش باشد.

سیر نزولی با شتابی مهارناپذیر از رده ۱۵ به رتبه‌ای پایین‌تر از ۵۰ نفر برتر جهان، حذف مجدد از یک تورنمنت دیگر و سپس شکایت از پدر.

پس از قهرمانی ارغوان رضایی در تورنمنت باسند ۲۰۱۰ که یازده ماه پیش در سوئد اتفاق افتاد، تمام اخباری که درباره او منتشر شده است فقط دربرگیرنده شکست‌ها، درگیری پدرش با دوست‌پسر او در ورزشگاه و سرانجام توسل به دادگاه به دلیل اختلافات مالی بوده است.

ارغوان رضایی، تنیس‌باز ایرانی مقیم فرانسه، از پدرش به اتهام اخاذی و دریافت حقوق بیش از اندازه به دادگاه شکایت کرده است.

خبرگزاری فرانسه اعلام کرده است که شکایت ارغوان از پدرش به دلیل «اذیت و آزار، خشونت و تهدید به مرگ» بوده است، گرچه به پلیس فرانسه هنوز مدرک مستندی ارائه نشده است.

ماجرای ارغوان و ارسلان

ارسلان رضایی که پیش از انقلاب فوتبالیست بود، پس از انقلاب به عنوان پناهنده سیاسی به فرانسه رفت. پیش از ماجرای اخیر نیز هنگامی

جامعه بازنده‌ها، جامعه برنده‌ها

محمود سرابی

تجددخواهی و مدرنیته زندگی کردن طبقاتی و گرایشهای مدرن به شکل گیری شیوه زندگی به سبک غربی به تدریج رایج شده بود و اثرات و نشانه‌های بسیاری در جامعه بوضوح دیده می‌شد مانند نحوه لباس پوشیدن زنان و مردان، تفریحات و سرگرمی‌های شبانه دیسکو و کاباره و کافه، کازینو، تفاخر و رقابت تحصیلات خانواده‌ها، و...

به یکباره در کمتر از یکسال پس از وقوع انقلاب تبدیل شد به چرخشی ۱۸۰ درجه‌ای علیه تمام نمادهای رژیم سابق.

بد لباس پوشیدن و سر و وضع آشفته و حتی کثیف در میان مردان، حجاب اجباری و انتخاب بدترین رنگها برای زنان، نداشتن سواد و علم و دانش در حد ابتدایی برای حکومتگران از راه رسیده، تظاهر به زندگی عاری از تجملات و نمادهای غربی، قدرت گرفتن افرادی با پیشینه‌های کیفی و جزایی و سابقه‌دار که بر جان و مال و ناموس مردم حاکم گشتند، تصویری جدید به وجود آورد که در حکومت مذهبی خمینی هیچ ملاک، معیار و سنجش علمی، تحصیلی، ارزشی وجود ندارد و به قول او یک پاسبان با مدرک ششم دبستان هم می‌تواند رئیس شهربانی کشور شود یا بیسواد بدون مدرک چون رجایی رئیس جمهور شد.

تأثیرات علنی و روشن این شیوه بر اخلاقیات، روحیات و عاداتهای مردم چنان اثرگذار که تأثیرات آن را می‌توان اکنون پس از ۳۲ سال به خوبی مشاهده کرد که هرکس تحت هر عنوان و شرایط که دلش خواست می‌تواند پای در جایی بگذارد که حضور در آن پست و مکان نیازمند طی کردن مدارجی علمی، تخصصی و فنی و استعداد و توانایی‌های فراوان فردی می‌باشد.

شیوه حکومت خمینی آموزش داد که این ارزشها همگی بیخود است و هرکس کلاهبرداری، عوامفریب‌تر، شارلاتان‌تر، وقیح‌تر و بی‌اصل و نسبت‌تر باشد بهتر و بیشتر کارش

– حضور دهها تلویزیون و صدها چهره تلویزیونی ساخته و پرداخته چه تفکری است؟

– با شارلاتانیسم چگونه بخشی از ایرانیان زودباور و ساده‌لوح را به ناکجا آباد می‌کشند!

– طبقه‌بندی تربیون داران خارج از کشور براساس بودجه‌بندی وزارت اطلاعات تعیین می‌شود.

– یک استودیو معمولی با حداقل وسایل و امکانات تکنیکی و فنی چند صد هزار دلار نیاز دارد پولش از کجا تأمین می‌شود؟

– قیمتها و نرخهای آگهی‌های تلویزیونی که بیش از ۴۰ کانال از مشتریان خود می‌گیرند جوابگوی هزینه‌های یکسال حتی یکی از ۴۰ کانال هم نمی‌شود!

– خطوط تعیین شده رژیم در تلویزیونهای سیاسی و غیرسیاسی چیست؟

– هرچه وقیح‌تر، پاچه ورمالیده‌تر و بی‌شرم‌تر برای رژیم مفیدتر.

در جوامع آسیب دیده و صدمه خورده مسلماً آمادگی تأثیرپذیری در گرایشهای سطحی و عامی بسیار قوی و شدید می‌باشد. زیرا پیامد حوادث و اتفاقاتی که اثرات منفی و مشکلات گوناگونی را برای مردمان آن جامعه به ارمغان می‌آورد باعث می‌گردد که حالات و روحیات مردم دچار نابسامانیها و انحرافات و لغزشهای مختلف گردد.

انقلاب دزدیده شده در سال ۵۷ ایران که به وسیله خمینی و طراحی چپاولگران جهانی به سوی تباهی و نابودی ایران و ایرانی رهنمون شد یکی از مهمترین حوادث تلخ تأثیرگذار بر چند نسل از ایرانیان گشت.

انقلاب در ایران یک زیر و روی شدن متضاد بود. در حکومت شاه که داشتن مدارک تحصیلی بالاتر،



– پولهای امداد غیبی از کجا می‌آید؟ قاچاق مواد مخدر، پولشویی؟!

به اشکال گوناگون؛

۵- تقسیم بندی وظایف تعیین شده در بخشهای سیاسی، هنری، ورزشی، اجتماعی، فرهنگی و مذهبی؛

رژیم می‌دانست حضور چند میلیونی ایرانیان خارج از کشور می‌تواند ضربه‌ای حیاتی به کلیت و موجودیت حکومت بزند.

نسل دوم رژیم جوانانی بودند که بر اساس برنامه‌ریزی‌های دولت‌های چپاولگر به سوی فراگیری سیستم اطلاعات، امنیتی هدایت شدند و در اکثر کشورهای غربی به آموزش هدایت جامعه‌ای سنتی، احساسی مانند ایران تربیت شدند.

اینان پایه‌گذاران فصل جدیدی در حیات و تداوم رژیم گشتند از جمله محسن سازگارا، اکبر گنجی، سعید حجاریان، باقی، سعید امامی هم به این جمع اضافه شد.

سالهای ۱۹۹۵ - ۱۹۹۴ را می‌توان اوج همه گیر طرحهای وزارت اطلاعاتی نامید که بر ۲ بخش داخل و خارج از کشور پایه‌ریزی شد که هماهنگی و تأثیرگذاری برنامه‌های داخل و خارج در موازات یکدیگر و تأثیرگذار به هر دو بخش بود.

در داخل زمینه طرحهای جناح بندیهای ساختگی و اپوزیسیون سازی قلابی را به راه انداختند و با دستگیری و زندانی کردن‌های نمایی چهره‌هایی که پاره‌های تن رژیم بودند و با استفاده از تبلیغات حقوق‌بگیران خارج از کشور که بسود اپوزیسیون ساختگی در داخل هیاهو

پیش می‌رود.

بخشی از این تأثیرگذاری‌ها را نیز میلیونها ایرانی با خود به خارج از کشور آوردند و با همان ترفند و شیوه خمینیسم به جان جامعه آسیب دیده خارج از کشور افتادند.

ابتدا حزب و گروه بازی سیاسی رایج شد و هرکس و ناکس مدعی رهبری مبارزه ملت ایران گشت که امروز پس از ۳۲ سال اعتبار و آبروی سیاسی برای هیچکس باقی نمانده و نیروهایی هم که هنوز خالصانه و مخلصانه در میدان باقیمانده‌اند را هم همین ایرانیان فراری آسیب می‌رسانند و ضربه به آنان می‌زنند.

سه دهه حضور حکومت خمینی و رشد و پرورش افرادی که به شیوه و راه و رسم او تربیت شده‌اند را می‌توان در کانالهای تلویزیونی، سایتهای اینترنتی و نشریات خارج از کشور هم دید.

این قشر و گروه چه در داخل کشور و چه خارج از کشور صفات مشترکی با یکدیگر دارند که عمده‌ترین آنان:

۱- وقاحت و بی‌شرمی در وارونه جلوه دادن واقعیت؛

۲- بازی با افکار عمومی جامعه به شکلهای ترفندهای طراحی شده از سوی رژیم؛

۳- جو سازی و ایجاد هیجانات کاذب و زودگذر از طریق رسانه‌های تصویری، نوشتاری و گفتاری برای گذراندن مدت کوتاهی که نتیجه آن کاملاً منفی و نهایتاً باعث دلسردی عمومی مردم گردد؛

۴- دریافت دستمزدهای حکومتی

براه می‌انداختند مانند کسانی که در لندن، پاریس، فرانکفورت و لس آنجلس ... زندگی می‌کنند و چهره‌هایی جنایتکار مانند گنجی‌ها و خاتمی‌ها، عبدالله نوری‌ها و طبرزدی‌ها و سازگاراها ... دهها قاتل را مظلوم به مردم می‌فروختند و می‌فروشد ولی آنچه رژیم را راضی نمی‌کرد عدم وسایل ارتباطات جمعی وسیع در خارج از کشور بود که بتواند با اکثریت جامعه در تماس باشد. زیرا در سالهای ۹۵ - ۹۴ چند نشریه و چند کانال تلویزیونی کابلی منحصر فقط به یک شهر بیشتر نبود.

رژیم با اختصاص بودجه هنگفت کانال تلویزیونی جام جم را از طریق سته لایت راه‌اندازی کرد ولی با تمام هزینه‌ها و تبلیغات بسیاری هیچگونه موفقیتی در کسب مخاطب نیافت تا اینکه اولین کانال سته لایتی برحسب حادثه و اتفاق که متعلق به مهندس شجره و ضیا آتابایی بود در ایران دیده شد و به ناگاه موج جدیدی که تاثیراتی شگفت از استقبال عمومی ایرانیان در داخل و بخصوص در خارج از کشور داشت به راه افتاد.

رژیم که بنگاه غافلگیر شده بود، درصدد مقابله با این پدیده نوظهور و غافلگیرانه برآمد. ابتدا با تهدید و باج دادنهای کلان به صاحبان اجاره دهنده کانالهای ماهواره‌ای آغاز کردند که جلوی فروش کانالهای تصویری به ایرانیان را بگیرند که قوانین اروپایی - آمریکایی چنین اجازه‌ای را به صاحبان فروش نمی‌داد. عملاً رژیم در برابر موج طوفانی و خطرناک قرار

گرفته بود. وزارت اطلاعات براساس طرحی کوتاه مدت و بودجه‌ای هنگفت درصدد مشابه سازی برآمد و با دراختیار گذاردن بودجه‌های هنگفت افرادی را به میدان آورد که نقش پادزهر را بازی کنند و بنگاه کانالهای تفریحی و بزن و برقص به همراه کانالهایی به ظاهر سیاسی به راه افتاد.

که در این میان فردی به نام ذاکری که از درون رژیم به خارج گریخته بود مدارکی از طریق تلویزیون پارس نشان داد که پولهای دریافتی امثال امیرقاسمی‌ها، شب‌خیزها و ... را نشان می‌داد.

ولی موج هیاهوسازی و شارلاتانیسم دیکته شده رژیم، افشاگری‌ها و حقیقت‌گویی‌ها را کم رنگ می‌کرد.

رژیم با تغییر کلی در برنامه‌سازی تلویزیون جام جم و طراحی مخاطب سازی با ارائه برنامه‌های زنده، مسابقات ورزشی، فیلمهای سینمایی، سریالهای تلویزیونی، خدمات آشپزی و پزشکی و مهاجرتی و وعده و فریب در پاسخ به بازگشت به ایران از یک سو و ایجاد چند کانال ۲۴ ساعته بی محتوا پخش موزیک از داخل و حمایت کانالهایی مانند PMC و GEM و ... از سوی دیگر بازار آشفته‌ای بوجود آورد که مردم حیران و متحیربمانند که حرف و سخن چه کسی را باور کنند یا نکنند.

جامعه زخم خورده، مستاصل و احساسی اسیر افرادی کلاهبردار و شارلاتان چون هخا و داور، فولادوند، شهرام همایون و نوری‌زاده ... دهها چهره ریز و درشت شد که همگی تحصیل کردگان

مکتب سی ساله خمینی بودند.

تغذیه مالی این فروشندگان تصویر مخرب و مایوس کننده از طریق شرکتهای زیر کنترل و با پوشش وزارت اطلاعات در دبی، اروپا، آمریکا و کانادا به نام آگهی و تبلیغات به اینان پرداخت می‌گردد و زیر پوشش آگهی‌های تجارتی درآمدی سرشار را به جیب این تلویزیون بازان سرازیر می‌کند.

رژیم از سویی دیگر با ایجاد مشاغل به ظاهر تجاری در خارج از کشور (بخصوص در اروپا) از قبیل رستوران، شرکتهای واردات و صادرات، اخذ ویزاهای توریستی و دانشجویی، سازمانهای خیریه، و ... سعی در پوشش انجام فعالیتهای غیرقانونی خود (ارسال مواد مخدر از ایران، پولشویی) را دارد. لازم به ذکر است که اکنون در انگلستان دهها ایرانی به جرم پولشویی و مواد مخدر در مقادیر بسیار زیادی در زندان بسر می‌برند.

آنچه همه این زنجیره نامرئی را به هم وصل میکند، طرح کشاندن مردم به سوی بی‌تفاوتی یا به بازی گرفتن عواطف و احساسات و هیجانات ملی و میهنی آنان است تا هر صباحی یکی را به بازی بگیرد و نقش قهرمان را بازی کند و کار به جایی برسد که شارلاتانهای با سوابقی کثیف از طریق همین کانالها امید مردمی ساده لوح و احساساتی شوند.

در شماره آینده با جزئیات بیشتر در باره طرحهای وزارت اطلاعات و گردانندگان این کانالهای تصویری خواهیم پرداخت.

جلسه اول مشاوره رایگان خواهد بود



خدمات اخذ اقامت دائم به همراه درخواست پاسپورت انگلیسی

خدمات ما شامل

- ◀ مشاور تحصیلی در انتخاب رشته و اخذ پذیرش تحصیلی از دانشگاه‌ها و کالج‌های معتبر UK
- ◀ مشاوره جهت مدارک مورد نیاز برای تکمیل پرونده UCAS
- ◀ خدمات اخذ و تمدید ویزای تحصیلی
- ◀ خدمات حساب بانکی جهت دانشجویان در انگلستان
- ◀ خدمات اجاره مسکن در سراسر UK
- ◀ اخذ انواع ویزای تحصیلی، دیداری، گردشگری و کاری
- ◀ خدمات مشاوره و اخذ انواع ویزای تحصیلی، دیداری و گردشگری به ایالات متحده آمریکا



77 Oxford St, London W1D 2ES
(+44207) 6592237 - 6592193
www.global-connection.co.uk
info@global-connection.co.uk

◀ آیا برای تمدید ویزای تحصیلی خود به مشکل برخورد کرده اید؟

◀ آیا برای پیوستن دوستان و خانواده خود به شما در انگلستان به مشکلی برخورد کرده اید؟

مشاورین مجرب و با تجربه ما آماده کمک و پاسخگویی به تمام سوالات شما عزیزان می‌باشند.

چرا در ایران انقلاب شد؟



شاه بودند و به کارتر نقش مستحکم شاه در خاورمیانه و سیاستهای جاه طلبانه شاه را گوشزد می‌کردند که به نفع منافع بلندمدت دولت آمریکا نبود.

بالا رفتن هر روزه قیمت نفت از سوی اوپک که عملاً تحت تاثیر تصمیمات شاه بود باعث دل نگرانی‌های دولتهای آمریکا و اروپا بود.

شاید برای سالهای ۸۱ - ۱۹۷۷ که دوره اول ریاست جمهوری کارتر بود غیر از طراحان سیاستهای کلی جهان کسی تصور فروپاشی شوروی را نمی‌کرد ولی آنان که سر نخ سیاستهای جهانی را اداره می‌کنند حداقل در هر زمان ۲۵ سال بعدی را در دستور استراتژیک برنامه‌های خود دارند و پیش بینی می‌نمایند هر چند آن سیاستها گام به گام و مرحله به مرحله پیاده شود.

فروپاشی شوروی و حضور پادشاهی قدرت طلب و دارای آرمانهای رویایی نمی‌توانست برای سیاستهای جهانی مطلوب باشد زیرا در طول ۳۷ سال حکومت محمدرضا شاه پهلوی او بارها به ۱۷ استان قفقاز اشاراتی داشت و هنوز چشمش به دنبال استانهایی بود که قبلاً متعلق به ایران بود و در پی قدرت گرفتن روسها و ضعف دولتهای قاجار آن ۱۷ استان به روسیه بخشیده شد و چنانچه حوادث فروپاشی شوروی همزمان با در قدرت قرار داشتن شاه بود در منطقه امکان برقراری کمربند سبز وجود نمی‌توانست داشته باشد.

انقلاب در ایران یا هر اسمی که بتوان بر آن نهاد، از درون مجموعه‌ای بیرون آمد که نقش تعیین کننده سیاستهای خارجی چپالگر نقش اصلی را یفا می‌کرد.

شاه جوان که در سالهای اولیه حکومتش نقش خانه شاگردی را در اجرای سیاستهای جهانی بخصوص آمریکا به عهده گرفته بودند بتدریج تجربه آموخت و طی چند دهه توانست رفرفرمی عظیم در نحوه زندگی و اداره مملکت بوجود آورد و احساس نماید این تغییرات مهم بخصوص در بخش اقتصادی و رفاه نسبی در ایران می‌تواند تضمینی برای ادامه سیاستهای مستقل طلبانه او در برابر جهانیان

نتیجه انتخابات در آمریکا در سال ۱۹۷۷ که به شکست جرارد فورد رئیس جمهوری وقت آمریکا انجامید و برنده شدن جیمی کارتر از حزب دمکراتها زنگ خطری بود برای شاه ایران که سرمایه‌گذاری قابل توجهی در طرفداری از فورد در انتخابات آمریکا کرده بود و به قدرت رسیدن جیمی کارتر زیاد به مذاق شاه و همچنین کارتر نسبت به شاه خوش نمی‌آمد.

در طول حکومت شاه همه گاه روابط او با جمهوریخواهان که در قدرت بودند به مراتب بهتر از دمکراتها بود.

جیمی کارتر در کابینه‌اش ۳ وزیر بسیار قدرتمند داشت سایروس ونس به عنوان وزیر امور خارجه و هارولد براون وزیر دفاع و برژینسکی وزیر مشاور در سیاستهای خارجی دولت کارتر.

برژینسکی خواهان حمایت و ابقای شاه در حکومت بود ولی سایروس ونس و هارولد براون معتقد به سرنگونی

• جنگ داخلی میان کابینه کارتر بر سر سرنگونی شاه

• آینده نگری در باره کمربند سبز و حضور شاه با قدرت نظامی

• آینده نفت و گاز ایران و نقش شاه و اوپک در منطقه

• نقش توده‌ای‌ها و عوامل سرسپرده نفوذی در حکومت شاه

• نشست سران جهان در گوادلوپ پرونده حکومت شاه را بست





باشد.

شاه بارها در سخنرانی‌ها و مصاحبه‌های خود علناً به سردمداران جهانی اعلام جنگ اقتصادی را می‌داد. او گاهی دست در جلیقه خود می‌کرد و در برابر دوربین‌ها و خبرنگاران رسماً اعلام می‌کرد: «ما دیگر باج به چشم آبی‌ها نخواهیم داد» معاملات باید پایا و منصفانه باشد و نفت را به عنوان اهرم فشار پشت سیاستهای خود حفظ می‌کرد.

سایروس ونس وزیر خارجه آمریکا موفق شد تیمی از وزرا و دولتمردان موثر در کابینه کارتر را با خود همراه و همساز کند و مقابل برژینسکی که خواهان حفظ شاه بود قرار دهد.

چارلز شوتس، والتر موندلا و جیمز شلینگر وزیر انرژی در جبهه سایروس بودند و در نهایت کارتر را متقاعد کردند که ادامه حکومت شاه به نفع سیاستهای کلی آمریکا در مسأله نفت و انرژی و دورنگای سیاسی خاورمیانه نیست و کارتر هم با انتخاب شیوه دگرگونی و سرنگونی شاه موافقت کرد و با ارتباطات و روابط سیاسی جهانی با سران کشورهای بزرگ در نهایت در نشست تابستانی در گودالوپ تصمیم جمعی گرفته شد که شاه برود.

سالهای ۵۶ - ۱۳۵۵ که ایران در ظاهر با ثبات‌ترین کشور در خاورمیانه محسوب می‌شد و اقتدار و قدرت نظامی، سیاسی و اقتصادی شاه در منطقه زبانزد همگان بود بناگاه در پی یک نوشته کوتاه و بی‌ارزش در روزنامه اطلاعات با امضاء احمد رشیدی مطلق که نویسنده مدعی بود آخوندی به نام خمینی هندی زاده است فتنه انقلاب

روشن شد و حکومتی با آن همه کبکبه و دبدبه چون حبابی در هم ریخت. حضور مهره‌های خودفروش و مزدوری که سالها در حکومت شاه جاسازی شده بودند شیرازه کشور و تصمیم‌گیری شاه را بهم ریختند. نقش مخرب و ویرانگر حزب توده و به نوعی جبهه ملی در این ویرانگری بسار تاثیرگذار بود. توده‌ای‌ها که از بدو تاسیس افتخارشان بی‌وطنی و عرق ملی است همه گاه در حوادث ایران نقشی مخرب علیه منافع ملی ایران داشته‌اند. در پیشانی این حزب خودفروش همه گاه نقش پادویی و واسطه

گری برای بیگانگان خودنمایی می‌کند. نوکری روسها و اقمارش چون برلین، چکسلواکی و کشورهای بلوک شرق سابق و سپس مزدوری آخوندها که کماکان ادامه هم دارد برگهای پرونده این حزب بی‌وطن و مزدور است. جبهه ملی‌ها هم وقتی سحابی نتوانست به مقام نخست وزیر شاه برد و این وظیفه به بختیار تفویض شد نقش مخالف و ضدیت را با شاه و حتی بختیار ایفا کردند. جاه طلبی‌های سحابی و جمعی از جبهه ملی‌های به قدرت نرسیده باعث شد آنان حتی بختیار را هم قربانی کنند. شاهپور بختیاری که کارنامه و سوابقش درخشان و روشن بود در زمانی که حکومت رسید که طرحهای سیاستهای جهانی به وسیله هویز و مهره‌هایی همچون قره باغی و فردوست به اجرا درآمده بود و شیرازه کشور پاشیده شده بود.

روزهایی که ایرانیان به خیابان می‌آمدند و شعار می‌دادند نه از آنچه داشتند آگاه بودند و نه از آنچه بر سرشان خواهد آمد تصویری در ذهن خود نمی‌کردند.

حوادث انقلاب ایران بعدهای بسیاری دارد و آنچه مسلم و روشن است جرقه این دگرگونی شوم در دولت کارتر زده شد. و شاهی مغرور و ملی گرا بدون در نظر گرفتن سیاستهای جهانی که خود او هم از دل همین سیاستها به حکومت رسید و در طی سالهای اولیه حفظ او بر مسند پادشاهی براساس خواسته آمریکا و اروپائیان بود ولی شاه بتدریج پنداشته بود اسی که سوار است محکم و تیزپاست. او نمی دانست سوار بر اسب تروا شده است.



با خرید، آبونمان شدن مجله رنگارنگ و دادن آگهی‌های تبلیغاتی خود حضور این نشریه را تداوم بخشید.

Gold One



شرکت GOLD ONE خریدار طلا و جواهر شما با مناسبترین قیمت بورس روز در دوسلدورف

انواع سکه - انگشتر - زنجیر - پلاک - دستبند



کیوان خفاف



WWW.GOLD-ONE.DE



KÖLNER LAND STR. 62
40591 DÜSSELDORF
HAUPT STR. 32
40597 DÜSSELDORF-BENRATH
TEL: 0211 - 69 54 49 39

ÖFFNUNGSZEITEN:
Mo-Fr: 10:30-14:00+
15:00-18:00 UHR
SA: 10:00-14:00 UHR
MOBIL: 0176 - 23 58 14 71



شبهای خاطره انگیز و
بیاد ماندنی خود را در
فضای صمیمی و متفاوت
رستوران کندو زنده کنید

رستوران کندو

مناسبترین مکان برای
برگزاری مراسم جشنها و

میهمانیهای شما

Tel: 0211 1579 1541



Restaurant kandu

Adresse:
Martinstraße 34,
40223 Düsseldorf

Geöffnet:

Mo - Do: 12:00 - 22:00

Fr, So: 12:00 - 23:00

Sa: 13:00 - 23:00

دوشنبه تا پنجشنبه از ظهر تا ۱۰ شب
جمعه تا یکشنبه از ظهر تا ۱۱ شب
شنبه از ۱ تا ۱۱ شب



سفرهای دور و دراز رنگارنگ



در روزگاری که به ندرت سلام و علیکی بدون حساب و کتاب رد و بدل می‌شود، ما به خود می‌بالیم که چنین یاران سترگ و بخشنده و مهربانی داریم. مشکل و غمی در خود نمی‌یابیم وقتی رفیقان با دریایی صفا و محبت و رفاقت، بیشتر از ما جور رنگارنگ را می‌کشند.

دوستانی همچون علی نجفی، سارا عباسی، ایرج ربیعی، ابراهیم، شاهین نیا، سیاوش خان چی چی نی، صرافیان، بهرام جاوید پور، محمد صفایی و حسن متقیان با دریایی از محبت و رفاقت.

اینان سرمایه‌های هنگفت ما هستند که همه این سالها باعث شده‌اند ما در میدان بمانیم و حرف اول را هم بزنیم.

پیچاره کسانی که ما را وصل به سازمانهای سیاسی و جریانهای واهی می‌کنند نمی‌دانند همه رفقای باصفا هستند که کمکهایشان در زمینه‌های توزیع و پخش مجله، یافتن آگهی‌های تجاری، جمع‌آوری مبالغ فروش و تبلیغات باعث می‌گردد چرخ رنگارنگ با همه مشکلات بچرخد.

و درودی داریم بر همه صاحبان تجارت و کسب و کار که با دادن آگهی‌هایشان به مجله رنگارنگ همه به سود خود حرکتی انجام می‌دهند و هم اینکه بضاعت مالی ما را کمک می‌نمایند.

هر ماهه هزاران کیلومتر سفرهای دور و دراز به عشق رساندن مجله‌ای که صفحاتش با عشق و ایمان و سلامت افکار به دست علاقمندانش می‌رسد.

سفری متجاوز از ۵ هزار کیلومتر که به شهرهای کشور هلند مانند آمستردام، روتردام، دن هاگ و... می‌رسد. با رنگارنگ پرسه زنان با قطار راهی پاریس هستیم. چمدانهایی مملو از مجله و هموطنانی که منتظر نشریه هستند.

۸ سال است با هر شماره مجله رنگارنگ سفری اعجاب انگیز به کشورهای مختلف اروپا می‌کنیم.

خوشبین‌ترین افراد هم ادامه این کار را بیش از چند شماره پیش بینی نمی‌کردند. گاهی افراد برای رفتن خود از شهر محل اقامتشان تا شهر دیگری چند سال طول می‌کشد چه برسد به سفرهایی عجیب و غریب با صدها کیلو مجله و کوهی از مشکلات مالی و نیروی انسانی و دهها مانع ریز و درشت، ولی سرمایه رنگارنگ که همه غیرممکن‌ها را ممکن می‌کند و اعجاب همگان را بر می‌انگیزد حضور یاران و دوستان اهل معرفت و رفاقت و صمیمیت و صفاست که ارزش و معیار محبت‌های بی‌دریغ آنان کمبودهای مالی را پر می‌کند.

اگر پول نداریم، اگر امکانات بسیار اندک است، اگر هر شماره باترس و لرز به استقبال شماره بعدی می‌رویم، ولی حساب بانکی رفاقت‌هایمان لبریز از عشق و محبت است.

سرمایه‌هایمان کسانی هستند که هر کدام با هیچ متر و اندازه‌ای قابل شمارش نیستند و این دوستان گنجی عاطفی هستند که در این روزگاران گم شدن عاطفه‌ها و دوستی‌ها و رفاقت‌های صمیمانه و واقعی، ما از این نعمت کمیاب برخورداریم.

بر فراز آسمانهای اروپا با رنگارنگ دانمارک، هلند، آلمان، اسپانیا، فرانسه سفرهای ماهانه با هزاران مجله و هزاران ایرانی مشتاق

* در راه اسپانیا و شهر مالاگا هستیم. از پنجره کوچک هواپیما و ارتفاع چند هزار متری از میان ابرها به پائین نگاه کنم که همه چیز ریز و کوچک به نظر می‌رسد. سفری چند روزه برای توزیع مجله در چند شهر اسپانیا و ملاقاتهایی برای تبلیغات و تلاشی برای توسعه و گسترش حرفه‌ای مجله رنگارنگ با هدفی که زیربنای آن تجاری نیست بلکه بردن پیامی ملی و مستقل به منازل ایرانیانی است که در سراسر اروپا مستقر هستند.

از مالاگا تا مادرید و بارسلون خود سفری دور و دراز و طولانی است ولی هدف مشکلات طاقت فرسا را چون نگاه کردن از پنجره کوچک هواپیما به پائین کوچک و ریزکنند.

مهم انجام وظیفه و رسالت رساندن مجله رنگارنگ به دست هزاران هموطن مشتاق است.

مجله‌ای که برای نخستین بار در طول تاریخ مطبوعات ایران تلفیقی حرفه‌ای در ارائه نشریه‌ای متفاوت را عرضه کرده است که بر تارک نشریه منافع و سرنوشت ملت ایران حک شده است.

* ۱۷ ساعت سفر با اتوبوس از لندن به شهر فرانکفورت و آغاز توزیع و پخش مجله شهر به شهر و

با خرید، آبونمان شدن مجله رنگارنگ و دادن آگهی‌های تبلیغاتی خود حضور این نشریه را تداوم بخشید.

نان اولین قوت، قوت آفرین برای انسان

BEHZAD

ادعا نیست می توانید فقط با یک بار مصرف تولیدات ما خودتان هم تجربه کنید و خوشمزه‌گی آن را تأیید فرمائید.



BEHZAD

Lawash Brot

مرکز تولید هامبورگ

Tel.: 0049 40 421 03 227-28

Fax: 0049 40 421 00 380

Witte Str. 2

21109 Hamburg

ahad.behzad@yahoo.de

www.a-behzad.de



نان بهزاد زبانزد همگان است

لطفا نظرات انتقادات و پیشنهادات خود را به ما ارسال کنید.
متشکرم بهزاد



گفتار نیک پندار نیک کردار نیک

آدرس جدید

Hohestr. 41

44139 Dortmund

با U 46 ایستگاه
Saarlandstr.

**Tel. 0231-
9504949**

سوپر پرسپولیس

دورتموند

به مدیریت خانم ناهید رضائی



دوشنبه تا شنبه: از ۱۰ صبح تا ۱۰ شب یکشنبه ها: از ۴ بعداز ظهر تا ۱۰ شب

پرسپولیس همچنان پیشتاز ارزانی با کیفیت بالاست!



INTERNATIONAL PHONE CARDS



Iran From 7.9¢



Africa From 5.9¢

Customer Service: 0221-320-36-939
CHESHMEHTEL.COM

Hotel Apollo



HOTEL APOLLO
WWW.HOTELAPOLLO-FFM.COM

از هر کجای اروپا به فرانکفورت سفر می کنید
هتل آپولو در خدمت شماست

هتل آپولو

در قلب شهر فرانکفورت (نزدیک ایستگاه قطار)



MUNCHENER STR. 44
60329 FRANKFURT
AM MAIN GERMANY

TEL: +49 (0)69 432228
+49 (0)69 256 263 42
FAX: +49 (0)69 256 249 91

مارلون براندو در فیلم ۱۹۷۸ «سوپرمن» به کارگردانی ریچارد دانر نقش جور-ال را بازی کرد. شان پن و کلايو اوون ديگر بازيگراني بودند كه براي اين نقش با آنها مذاكره شد.

راسل كرو سال ۲۰۱۰ دو فيلم «رايين هود» و «سه روز آينده» را روي پرده سينماها داشت. او فيلم «مردى با مشتهاي آهني» را در مرحله پس از توليد دارد. اين بازيگر ۴۷ ساله در سال ۲۰۰۱ براي «گلادياتور» برنده اسكار بهترين بازيگر مرد شد.

از فيلمهاي اخير او مي توان به «مرد سيندرلايي»، «گانگستر آمريكايي»، «مجموعه دروغها» و «شرائط موجود» اشاره كرد.

در «مرد فولادين» در حال مذاكره است، فيلمي كه زاك اسنايدر براي استوديويهاي برادران وارنر و لجندري پيكنچز كارگرداني خواهد كرد. هنري كاويل نقش سوپرمين را بازي مي كند. پيش از اين حضور ايمي آدامز، كوين كاستنر و دايان لين در «مرد فولادين» قطعي شده است. فيلمنامه را ديويد اس. گوپر بر اساس داستاني از خودش و نولان نوشته است.

نولان مثل هميشه جزئيات داستان را مخفي نگه داشته است. او در عين حال يكي از تهيه كنندگان فيلم است. فيلمبرداري «مرد فولادين» ماه آينده آغاز مي شود. بازيگر نقش مادر واقعي سوپرمين هنوز انتخاب نشده است.



راسل كرو با «سوپرمن» پرواز مي كند!

نظارت بر فيلم جديد «سوپرمين» را به عهده گرفت، به دنبال ستاره‌اي براي بازي در نقش جور-ال، پدر واقعي سوپرمين بود. كرو براي بازي در نقش جور-ال

بازيگر نيوزيلندي در تازه ترين فيلم «سوپرمين» نقشي را بازي مي كند كه مارلون براندو در نسخه سال ۱۹۷۸ به عهده داشت... از زماني كه كريستوفر نولان



ديكتاتوري ساشا بارون كوهن

استوديو پارامونت اولين عكس از فيلم سينمايي «ديكتاتور» را منتشر كرد كه اقتباسي آزاد از كتاب «زبيبه و پادشاه» نوشته صدام حسين ديكتاتور سابق عراق است...

اين فيلم به كارگرداني لري چارلز ۱۱ مه ۲۰۱۲ اكران مي شود.

برابر با بيانیه پارامونت كه قبلا منتشر شد «ديكتاتور» داستاني قهرماني از ديكتاتوري است كه زندگي خود را به خطر انداخت تا مطمئن شود دموكراسي هيچ وقت به كشوري كه عاشقانه سركوبش كرد، نيايد.

نقش اصلي فيلم را ساشا بارون كوهن بازيگر بریتانیایی به عهده دارد.

او بازيگر فيلمهاي «بورات»، «شبهاي تالادگا: ترانه ريكي بابي»، «سوئيني تاد: آرايشگر شيطان صفت خيابان فليت» و «برونو» است.

خواهد كرد. كالوين از كنديلند براي آزار و اذيت زنان برده و واداشتن مردان برده براي انجام مسابقه تا حد مرگ استفاده مي كند. كندى در يك مسابقه پوكر برنده مي شود و زن جانگو را تصاحب مي كند.

در هاليوود گفته مي شود تارانتينو نقش نازي بدجنس فيلم «لغنتيهاي بي آبرو» را براي دي كاپريو نوشته بود، اما اين همكاري محقق نشد. اين نقش در نهايت به كريستوف والتس رسيد كه به خاطر آن برنده اسكار بهترين بازيگر مرد مكمل شد. (والتس احتمالا در «جانگو آزاد شده» نقش يك جايزه بگير را به عهده خواهد داشت كه به جانگو كمك مي كند و او را آموزش مي دهد). ويل اسميت براي بازي در نقش جانگو وارد مذاكره شد، اما ظاهرا مذاكرات بي نتيجه بود و اكنون تارانتينو احتمالا گزینه‌هايي چون جمی فاکس و آیدریس البا را در نظر دارد.

كندى تنها شخصيت منفي «جانگو آزاد شده» نيست. او يك برده خانگي به نام استفن دارد كه به ديگر برده‌ها امر و نهي مي كند و جانگو پس از شكست كندى بايد با او روبرو شود. اين احتمال هست كه ساموئل ال. جكسون بازيگر فيلم «داستان عامه پسند» تارانتينو در اين نقش ظاهر شود.

تارانتينو سال ۱۹۹۴ با «داستان عامه پسند» جايزه نخل طلای جشنواره كن را برد و براي اين فيلم اسكار بهترين فيلمنامه غير اقتباسي را هم گرفت.

«سگداني»، «جكي براون»، «بيل را بكش: جلد ۱»، «بيل را بكش: جلد ۲» و «گرايندهاوس» از ديگر فيلمهاي اوست.

دي كاپريو فيلم زندگي نامه‌اي «جي. هورر» به كارگرداني كلينت ايستود را آماده نمايش دارد. او سه بار براي فيلمهاي «چه چيزي گيلبرت گريپ را مي خورد»، «هوانورد» و «الماس خونين» نامزد اسكار بوده است.



حضور دي كاپريو در فيلم كوئنتين تارانتينو

بازيگر نامزد اسكار براي بازي در نقش يكي از شخصيت‌هاي منفي وسترن «جانگو آزاد شده» تازه ترين ساخته كوئنتين تارانتينو مذاكره مي كند...

حضور لئوناردو دي كاپريو در فيلم جديد تارانتينو در هفته‌هاي اخير مورد توجه سايت‌هاي خبري بوده، هرچند به گفته منابع نزديك به پروژه هنوز هيچ قراردادي امضاء نشده و مذاكرات در مراحل اوليه است.

با اين حال، بازيگر نامزد اسكار دوست دارد در «جانگو آزاد شده» نقش آفريني كند. اين فيلم يك وسترن اسپاگتي درمورد برده‌اي به نام جانگو در غرب وحشي است كه براي پيدا كردن همسرش با يك جايزه بگير همراه مي شود.

دي كاپريو در صورت توافق نقش موسيو كالوين كندى صاحب كشت زاري به نام كنديلند را ايفاء

آنجلینا جولی و الیزابت تیلور

انیمیشن «پاندای کونگ فو کار ۲» می‌کرد. جانی دپ که پارسال با جولی در فیلم «گردشگر» بازی کرد، جولی و همسرش براد پیت را «الیزابت تیلور و ریچارد برتن عصر ما» لقب داده است.

تیلور و برتن سر صحنه فیلم «کلئوپاترا» با هم آشنا شدند و بعدها ازدواج کردند. این فیلم سال ۱۹۶۳ با بودجه‌ای ۴۴ میلیون دلاری ساخته شد و پرهزینه‌ترین فیلم زمان خود بود.

آنجلینا جولی فیلم «در سرزمین خون و عسل» را در مرحله پس از تولید دارد که اولین تجربه کارگردانی اوست. این فیلم داستانی عاشقانه را در پسرزمین جنگ داخلی بالکان به تصویر می‌کشد.

این که در واقع، او چنین نبود. جولی در مورد بازسازی «کلئوپاترا» به کارگردانی دیوید فینچر سازنده «شبکه اجتماعی»، ادامه داد: «او شخصیت جالبی داشت، اما خیلی زیبا نبود.»

او با اشاره به برداشت‌های غلط از ملکه مصر، گفت: «همیشه فکر می‌کردم او تنها شخصیتی باشکوه بود، اما وقتی بیشتر درموردش خواندم متوجه شدم در کنار این شکوه، یک مادر بسیار قوی و یک رهبر هم بود که به پنج زبان صحبت



نداشت آنجلینا جولی نقش معروف او را در فیلم «کلئوپاترا» تکرار کند. جولی در گفت‌وگو با روزنامه بریتانیایی تلگراف در این باره، گفت: «نقش‌آفرینی من به اندازه الیزابت (تیلور) دوست‌داشتنی نخواهد بود.»

بازیگر برنده اسکار که این روزها بازیکر آمریکایی که قرار است در پروژه سینمایی «کلئوپاترا» نقش ملکه معروف مصر را بازی کند گفت این فیلم نگاهی متفاوت به کلئوپاترا دارد...

شایعه شده بود الیزابت تیلور که اوایل امسال درگذشت، دوست

آگاتا کریستی را بازی می‌کند؟ حالا دیگر فرقی نمی‌کند چون مسئولان کمپانی دیزنی تصمیم گرفته اند جنیفر گارنر نقش خانم مارپل را در فیلم سینمایی بازی کنند...

آیا این انتخاب به این معنی است که گارنر باید هر روز ساعت‌ها زیر دست گرمورها باشد تا چهره‌ی خانم مارپل سالخورده را به خود بگیرد؟ خیر، این طور نیست چون مسئولان کمپانی دیزنی قصد دارند ایده‌ی اصلی خانم مارپل را بگیرند و آن شخصیت را برای نسل جوان تر بازآفرینی کنند. آنها از مارک فراست (چهار شگفت‌انگیز، توثین پیکس) خواسته اند تا فیلمنامه‌ی تازه بنویسد که در آن سن خانم مارپل با سن خانم گارنر تطابق داشته باشد.

گارنر از طریق کمپانی فیلمسازی شخصی اش، واندالیا فیلمز، یکی از تهیه کنندگان اصلی فیلم خواهد بود. هلن میرن - که با تازگی در فیلم آرتور با گارنر همبازی بود - و جودی دنچ هم در حال مذاکره برای ایفای نقش در این فیلم هستند.



جنیفر گارنر در نقش خانم مارپل

وقتی نام خانم مارپل را می‌شنوید، چه تصویری در ذهن تان شکل می‌گیرد؟ شمایی که جوان هیکسون در سریال تلویزیونی کلاسیک خانم مارپل داشت یا مورد تازه تر آنکه جرالدين مک اوان نقش کارآگاه سالخورده‌ی



مونیکا بلوچی در یک فیلم تاریخی

«آندره وایدا»، کارگردان سرشناس لهستانی قصد دارد از «مونیکا بلوچی» در نقش «اورینا فالاجی»، روزنامه‌نگار معروف ایتالیایی در فیلم جدیدش بازی بگیرد.

«مونیکا بلوچی» در سفر دو روزه به لهستان و در سکانس ۹ دقیقه‌ای نقش «اورینا فالاجی» را بازی کند که در دهه ۸۰ مصاحبه‌هایی با «لخ والسا» رئیس‌جمهوری اسبق لهستان انجام داد.

انتقام جویی یک سرباز زخمی بوسنیایی از یک آمریکایی می‌پردازد. سرباز بوسنیایی، آمریکایی را به سفری به منظور شکار دعوت می‌کند اما در پشت پرده جنگی مهلک در جریان است. کار فیلمبرداری از ماه ژوئن ۲۰۱۱ آغاز خواهد شد.

پروژه‌ی دوم محاکمه‌ی دریایی نام دارد و چارلز راون، تهیه‌کننده‌ی شوالیه‌ی تاریکی، مسئولیت تولید آن را برعهده دارد. فیلمنامه براساس یک رمان نوشته شده و راون این روزها سرگرم مذاکره با سرمایه‌گذاران آتی فیلم است.



تقابل مجدد جان تراولتا و نیکلاس کیج!

نیکلاس کیج و جان تراولتا دوباره مقابل هم قرار دهند، آن در فیلم تغییر چهره مقابله ای فراموش نشدنی با هم داشتند و بعد از گذشت سال ها از موفقیت آن فیلم، تهیه کنندگان دوباره به این فکر افتاده اند که کیج و تراولتا را دوباره مقابل هم قرار دهند، آن هم نه در یک فیلم بلکه در دو تریلر مختلف! پروژه‌ی اول شارپنل نام دارد که براساس فیلمنامه‌ای به قلم اوان دورتی ساخته می‌شود. داستان فیلم به ماجراهای

گزارشی از یک تن فروش مرد در تهران

سی سال تلاش حکومتی که نتیجه داده!

رژیم جمهوری اسلامی از بدو تاسیس حکومت قرون وسطایی خود به خوبی نشان داد که بی جهت صنف آخوند روضه خوان سوار کول مردم نشده‌اند و مردم را به دنبال خود نکشیده‌اند. این جماعت هرزه، عیاش، بی‌دین و ایمان و شارلاتان و کلاهبردار که سی سال است ابزار و امکانات حکومتی هم یافته‌اند و خزانه کشوری ثروتمند را هم در اختیار دارند با افکار شیطانی خود سی سال طرح و برنامه و ترفند ریخته است که مسیر ملتی را به سوی فساد و تباهی و اعتیاد و بیماری سوق دهد که به خوبی نشان می‌دهد تا حدود زیادی موفق هم عمل کرده‌اند.

اینان در مسیر ویرانی اخلاقی جامعه خود جلودار می‌شوند و با ساختن هزاران سایت سکسی که محور اکثریت آنان سکس‌های خانوادگی است (دختری با پدر یا عمویش، پسری با مادر یا خاله و عمه‌اش و...) سعی کرده‌اند تا زشتی این اعمال را عادی جلوه دهند. و یا فیلمهایی سینمایی سالهای اخیر که همگی بر محور داستانهای پسرهای و دخترهای جوان خوشگذران می‌چرخد یا نشریات و کتابهایی که ظاهراً ممنوعه هستند و تماماً از چاپخانه‌های دولتی رژیم به بازار روانه می‌شوند.

نمونه آن همین نوشته‌ای است که نشان می‌دهد این رژیم چه خواب وحشتناکی برای نسل جوان ایران در سر دارد و با چنین مقالاتی جوانان را تشویق می‌کند هیچ عملی زشت نیست حتی تن فروشی!!!

عرفان را در یکی از پارک‌های شمال شهر تهران می‌بینم. پسر ۲۸ ساله‌ای که کتابی از «کافکا» به دست گرفته و مشغول نت برداری از کتاب است.

عرفان ۵ سال است که به زنانی که مشتری او هستند خدمات جنسی ارائه می‌دهد. عاشق فلسفه، زن و شغل خود است. به زعم خودش تن فروش حرفه‌ای و متخصصی است و تفاوت زیادی با نامزد خود دارد که همکار اوست. به نظر او مردی که خدمات جنسی ارائه می‌دهد خوشبخت‌تر است و مثل زنان روسپی افسرده نمی‌شود.

گفت و گو با عرفان سلسله مراتب فرودستی و فرادستی زنان و مردان را به خوبی نشان می‌دهد. عرفان شغل خود را تخصص بی نظیری می‌داند و درآمدی بسیار بالاتر از همکاران زن خود دارد. خود را تحقیر شده نمی‌یابد و زندگی خود را

مدرن و توأم با خوشبختی می‌داند.

وقتی می‌خواهم از ۵ سال پیش بگویم و اینکه چرا چنین فکری به سرش زد، خیلی ساده می‌گویم: درست مثل همه زنان فاحشه. من از زمان نوجوانی مثل اکثر پسرهای جوان متوجه بودم که برای زنان میانسال جذابیت‌هایی دارم. آن زمان که شروع به کار حرفه‌ای (به این معنی که بخواهم پولی بابت خدماتم بگیرم) کردم، دانشجوی دانشگاه تهران بودم. چند بار از طرف همکلاسی‌های مسن تر و حتی یکی از اساتید به من پیشنهاد شد که فقط با آنها سکس داشته باشم. و بعد یکی از همان‌ها بود که به من پول خوبی داد و گفت حاضر است این رابطه را به همین شیوه ادامه دهد. شروع کار از همین روابط جسته گریخته بود.



شیوه جذب مشتری عرفان کم کم روشن می‌شود. او می‌گوید: دو سال بعد از آن که چند مشتری ثابت پیدا کرده بودم خانه‌ای در شمال شهر اجاره کردم و تردد در شمال شهر من را نسبت به بوق ماشین زنان حساس کرد. با زنها می‌رفتم و تمام مدت از اینکه مثل بچه نوازشم می‌کنند و تا ۶۰۰ هزار تومان برای یک شب به من می‌دهند احساس غرور می‌کردم.

او احساس خود را نسبت به زنان اینطور توصیف می‌کند: اوایل چندان از زنها خوشم نمی‌آمد یعنی فقط به سکس و جنبه‌های جنسی زنان فکر می‌کردم. ولی بعد از اینکه این کار را شروع کردم عاشق زنها شدم. موجوداتی بسیار ظریف هستند و پیچیدگی‌هایی دارند که از کشف آنها در هر زنی لذت می‌برم. زنان میانسالی که مشتری من هستند واقعا ترسناک هستند. وقتی با من حرف

می‌زنند از درک آنها و از پیچیدگی دنیای ذهنی آنها وحشت می‌کنم. ساده‌ترینشان از بزرگترین مردهایی که می‌شناسم پیچیده‌تر هستند. من با تک تک مشتری‌انم عاشقانه می‌خواهم.

عرفان با وجود اینکه سال‌ها کنار خیابان ایستاده و امروز هم همه مخارج سنگین خود را از همین طریق تامین می‌کند اما هیچ‌گاه احساس حقارت را در مقابل مشتریانش حس نکرده. وقتی در این مورد خاص صحبت می‌کند نشانی از افسردگی و تحقیر شدگی یک زن روسپی در حرف‌هایش نیست. همانطور که نشانی از آن نگاه اومانیستی و عاشقانه نسبت به زن. می‌گوید: این زنها هستند که به من نیاز دارند. زنانی که می‌دانم حاضرند به خاطر خدمات من پول زیادی بدهند. بارها در رختخواب امتحانشان کردم. آنها تا ۱۰ برابر توافق

اولیه را با کمال میل می‌پذیرند.

در حاشیه همین حرف‌ها همکاران زن خود را سرزنش می‌کند و می‌گوید: زنها بیخود موضوع را برای خودشان نکبت‌بار می‌کنند. البته جامعه هم به این موضوع دامن می‌زند. این یک شغل است مثل همه شغل‌ها. وقتی اینطور به موضوع نگاه کنیم قضیه حل می‌شود. من یک تخصص دارم. بدن و قیافه خوبی دارم، پس از آن استفاده می‌کنم تا خوب زندگی کنم. هیچ چیز هم نمی‌تواند این کار را برای من قبیح و زشت جلوه دهد. زنان زیادی به خدمات من نیاز دارند و من هم به پول زیادی نیازمندم. پس قضیه ایرادی ندارد. یک معامله عادلانه!

عرفان می‌گوید زنان روسپی همه زندگی خود را وقف شغل خود و دردسرهایش می‌کنند در حالی که او به تفریح، موسیقی و مطالعه خود هم می‌رسد. البته او به این نکته توجه نمی‌کند که درآمد او قابل مقایسه با زنان روسپی نیست. امنیت او تا این حد در خطر نیست و حس خرسندی او را هیچ یک از زنان همکارش تجربه نمی‌کنند.

در منطقه‌ای که مشتریان عرفان زندگی می‌کنند، قیمت یک روسپی زن بین ۵۰-۱۵۰ هزار تومان است در حالی که او برای هر سرویسی که ارائه می‌کند بین ۳۰۰ تا ۶۰۰ هزار تومان پول می‌گیرد. این رقم باورنکردنی را می‌توان با دیدن لباس‌های مارکدار، ماشین گران‌قیمت و منزل شخصی‌اش حدس زد.

عرفان می‌گوید تا وقتی که توان این کار را دارد بی‌هیچ شرمساری این کار را ادامه خواهد داد و: «خدا را چه دیدی شاید با یکی از مشتری‌انم ازدواج کردم. آنها دوست داشتنی و عاشق شدنی هستند».

این جمله خداحافظی عرفان است: حالا باور کردی من خوشبخت‌ترین تن‌فروش جهانم!



رستوران کسری

در محیطی گرم و خانوادگی آماده پذیرایی از شما و میهمانانتان می باشد.
همچنین سفارشات شما برای منزل و محل کار پذیرفته می شود.

Fire Point
KASSRA

چلوکبابی کسری

پاتوق
ایرانیان
فروش ذائقه

محیط مناسب
برای برگزاری
م جشن ها و
میهمانیهای
شما



(U-Bahn Berliner Tor) Berlinertordamm 4, 20099 Hamburg
Tel.: 040/ 24 69 61

هادی فرسندی در رنگارنگ



هر که بهر نشئه گشتن کرد سعی
در خماری ماند از کف داده رأی

گرم بود اما بساط رهبری
آتش نارنج سینه کفتری

اکبری لم داده بر پستی دوست
پسته را از بهر او میکند پوست

خاتمی در بزم آن عالیجناب
بود مال خالص و تریاک ناب

داشت آن ناخالصی ها بهر خلق
جنس اعلا بود بهر اهل دلق

با ادب ، چون خادم آن بارگاه
یا سناتور در حضور پادشاه.

خره خرده ، تکه تکه ، بست بست
بر سر وافور آن رهبر نشست

بوسه زد بر حقه آن حقه باز
دود شد از آتش او ؛ سرفراز

دود شد پیچید در وافور او
رفت تا اعماق وی ، جمهور او*

(*جمهور: قسمت اعظم یک چیز. - فرهنگ معین)

تن فروشی می کنم با قلب صاف!

آن یکی می رفت بر ماشین سوار
خانمی را تور زد در رهگذار

نرخ طی کردند و با هم ساخته
حرفشان در راه، گل انداخته

گفت دختر: کار من این کار نیست
علتش البته جز اجبار نیست

نامزدی دارم ز نسل مؤمنین
با تعصب، اهل سنت، اهل دین

من که سال پیش یاری داشتم
پس بکارت را محل نگذاشتم

چون نمانده مهلتی تا روز عقد
چون ندارم وجه لازم، پول نقد

آمدم اینجا که هر جوری که هست
خرج دوخت و دوز را آرم به دست

نیست گرچه باکره، خود شوهرم
زین گمان شادست که: من دخترم!

پس ندارم چاره غیر از دوختن
ورنه می باید که عمری سوختن!

تن فروشی می کنم با قلب صاف
تا که باشم باکره شام زفاف!

اسرار درون

ترسم از این که اگر در آسیا بلوا شود
میهن ما بخشی از تنب و ابوموسی شود

میزند خیمه بر ایران عاقبت شیخ دویی
آل و اوضاعش اگر در کاخ مرمر جا شود

میتوان با پول نقد امروز ایران را خرید
مملکت وقتی که بی پول است خود کالا شود

ژاپن دوم نشد ایران، ولیکن غم مخور
بخت اگر یاری کند، شاید گواتمالا شود

هر کسی از ظن خود شد یار این محنتکده
ای خوش آن یاری که اسرار درون جویا شود

ما ز شیخ و شاه خیلی مشت ها وا کرده ایم
همتی یاران که ترسم مشت ما هم وا شود

فحش ها دادیم و جوک ها ساختیم از کارشان
تا که شاید خاطر آزرده مان ارضا شود

با جوک «گره نره» هر شب بسی خندیده ایم
تا سگ هار حکومت هر شبش فردا شود

رفع تکلیفی که ما اینگونه از خود کرده ایم
وای اگر سرمشق ملت های آفریقا شود!

شاه تو بودی و من، ملا منم، ملا تویی
پس چه خواهی کشورت بی شاه و بی ملا شود

تشنه ی خون ات منم ، تو تشنه ی خون منی
این وسط بدنامیش سهم دراکولا شود!

بس که ما بر پشت هم مهر خربت می زنیم
هر که از ره میرسد، خواهد سوار ما شود

گر نشیند « مرغ آزادی» به بام ما، یقین
بر سر دستور پختش بین ما دعوا شود!

ترسم از اینکه دموکراسی اگر شد نوبتی
نوبت ما، عصر روز آخر دنیا شود!

خاتمی تریاک قاطی دار بود

خاتمی تریاک قاطی دار بود
خالصش کم ، قاطی اش بسیار بود

ملت خسته - خماری از انقلاب
دل به بستش بست و کردش انتخاب

آن اوائل بوی او مطلوب بود
لامروت جیرجیرش خوب بود

داشت لبخندی جوان و زن فریب
چون زغال خوب تأثیرش عجیب

در بساط منقل و آن دنگ و فنگ
یا همان قلفور و آب و سیخ و سنگ

هر خماری خسته جان ناامید
دل به او خوش کرده بود و میکشید

هی بچسبان بست و بست و بست و بست
تاجرش پیروز و مردم ورشکست

بست هایش هیچ گیرائی نداشت
نشئه دادن را توانائی نداشت

هر چه رفت آن پک زدنهای پیشتر
شد عیان ناخالصی ها بیشتر

آن زغال گولزن هم از قضا
دود کرد و گند زد بر آن فضا

پک زدن ها راحتی حاصل نکرد
درد ، سرها را گرفت و ول نکرد

سینه هم کم کم ز سم آن مواد
گشت مسموم و به خس خس افتاد

چون حجاب افتاد از روی ریا
شد خماری افزون و نشئه کیمیا

سفره رنگارنگ



سفره رنگارنگ را تقدیم خوانندگان خود می‌نمائیم

هدف از این کار آموزش و طبخ غذاهای مختلف است که هر کس مایل بود وهوس کرد در خانه آشپزی کند بتواند از روی دستور العمل چاپ شده غذای مورد علاقه خود و دیگر افراد خانواده را درست کند این شما و این هم سفره رنگارنگ با یک غذای اصلی و یک دسر که تقدیم حضورتان میشود این صفحه از سوی شرکت برنج ناز تقدیم حضورتان میگردد

سرخ و آماده کنید

قاشق روغن را در تابه در داری روی آتش ملایم داغ کنید و لوبیای پخته را ۱۰ - ۱۲ دقیقه در آن تفت دهید سبزی آتش را کم کنید قیمة را با نیم پیما نه اب به لوبیا اضافه کنید و زعفران دم کرده را نیز به آن اضافه می کنیم در تابه را بندید و بگذارید ۴۰ دقیقه بپزید نیم پیما نه اب روغن در دیگ داغ کنید و چند کفگیر از برنج اب کش در دیگ بریزید سپس مخلوط لوبیا و قیمة را لای پاشید و برنج را روی آن بریزید دیگ را با در و شعله پخش کن روی آتش تیز بگذارید پس از ۱۰ - ۱۲ دقیقه که برنج بخار داد آتش آن را کم کنید و دم کنی روی روی دیگ بگذارید پس از ۸۰ - ۹۰ دقیقه پلو آماده است.



طرز تهیه :

برنج را بجوشانید و آبکش کنید البته کمی خشک تر بر دارید گوشت و پیاز و رب گوجه فرنگی را مانند قیمة ساده

لوبیا پلو جهت ۴-۵ نفر

مواد لازم:

برنج خیسانده ۳ پیمانه

لوبیا سبز خرد کرده پخته نیم کیلو

گوشت قیمة کرده ۲۵۰ گرم

پیاز یکعدد

رب گوجه فرنگی ۲-۳ قاشق

زعفران ساییده و دم کرده اندکی

روغن

نمک و فلفل

برنج با سماتی فالص طرای سیلا



فقط یک بار برنج با سماتی ناز را امتحان کنید
ناز کیفیت و مرغوبیت عالی آن لذت ببرید

* به مناسبت ماه رمضان
در ازاء خرید ۱۰۰ کیلو گرم برنج ناز
یک کیسه ۵ کیلویی از فروشگاه
به رایگان دریافت دارید

Tel: 020 70 96 00 63
0788 666 8587

نمونه رایگان به رستوران ها ارائه میگردد

Naz Food UK Limited

Unit 12, off Reynolds Avenue, Manor park E12 6JS



بی تعارفه

سالار آزادی

بدهند چه رسد به آنکه خود را مسئول و مقصر بدانند! شاید ما خوش خیال هستیم که در انتظار اعتراف به تقصیر کسانی نشستیم که هم کس و همه چیز را در تولد و نگهداری و همراهی با جانوری چون جمهوری اسلامی دخیل و سهیم قلمداد می‌کنند، الّا وجود بی‌بدیل خود او تازه همین امروز هم در بستر آخوندها سرگرم عشوه‌گری و خوش رقصی هستند. نمونه‌ای از این پیر و پاتال‌های چندش آور و ننگ آلود را می‌توان در همسر بی‌شرم دکتر حسین فاطمی، وزیر امور خارجه در دولت دکتر محمد مصدق، نخست وزیر وطن‌پرست و آزادیخواه و بزرگ ایران در ابتدای دهه سی پیدا کرد!

گاه به گاه در این دنیای پر از رنگ و فریب باید به تماشای بیرون آمدن لاشخور و کفتار از بیسه شیران نشست تا از هزار توی بعضی‌ها به حیرت و حیرانی ابدی دچار گردی. دو سال پیش همسر دکتر فاطمی پس از سالها اقامت در انگلیس ناگهان چارقد به سر انداخت و به دعوت رحیم مشائی، رئیس دفتر احمدی‌نژاد و رابط جن و جنگیر در دولت جمهوری اسلامی به تهران رفت و در یک سوئیت اختصاصی در هتل لاله به نقش مهمان ویژه فروغ‌لید! این پیر پای در لب گور بدو بدو به مهمانی آخوندها وارد شد تا در مصاحبه‌ای تاریخی به خیال خودش پس از پنجاه و چند سال که از کشته شدن همسرش می‌گذشت، اعلام کند که دلیل و علت علاقه‌اش به احمدی‌نژاد این است که رفتار و گفتار و کارهای ایشان بسیار شبیه دکتر فاطمی است!!!

پاسخ دلبرانه حکومت آخوندی به کشف بزرگ و بی‌نظیر همسر دکتر فاطمی هم در نهایت این بود که او را به عنوان جاسوس و فرستاده خارجی‌ها در یک نمایش ساختگی و تبلیغاتی و جنگ سرکاری به اصطلاح دو جناح رهبر و رئیس جمهوری دستگیر و قربانی کردند تا دیگر یادش باشد که جانوری مثل جمهوری اسلامی در صورت نیاز و لزوم بچه‌های خود را نیز می‌خورد چه رسد به پیر و پاتال‌های خرفت و مفت‌خور!

آدمی در عالم خاکی نمی‌آید به دست
عالمی دیگر بیاید ساخت و ز نو آدمی

منوچهر «بزرگ» بود!

شاید آن خائنده متین و نجیب و انسان منش آرزو داشت که پرواز ابدی‌اش همچون زندگانی‌اش، آرام و بی‌سر و صدا باشد و همین گونه نیز اتفاق افتاد. منوچهر خان سخائی با آن صدای دل‌انگیز و روح‌نوازه واقع «آقا» بود و در هر حال و هر زمان وقار و شخصیت مثال‌زدنی یک خواننده مردمی و آزاداندیش را به تماشا گذاشت.

بیش از پنجاه سال در قبیله هنرمندانی به نغمه خوانی پرداخت و با صدای خودش و به دور از هر آرایش در جایگاهی ویژه ایستاد و تا آخر نیز همانی بود که از آغاز

کرد. خوش تیپ‌ترین قهرمان ورزشی آن سرزمین همیشه افسرده وقتی در نقش سخنگوی دلاور و بی‌آلایش مردمانی گرفتار سرکوب و خفقان ظاهر شد و حرف دل یک ملت زندانی را به زبان آورد، دلنشین‌ترین و دوست‌داشتنی‌تر از هر زمان گشت و سرطان و آثار هولناک آن را نیز به شرمندگی و خجالت کشاند!

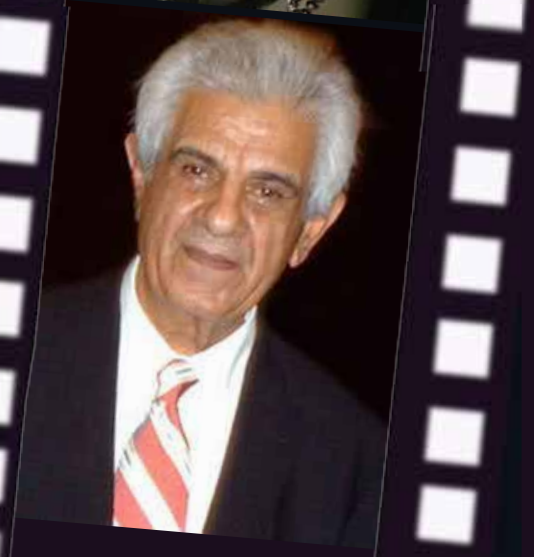
حجازی در روزگار بی‌قهرمانی یک ملت سرخورده و زخمی، در آخرین فرصت به لطف ذات اعتراض آمیزش و جسارت برخاسته از شرافت و صداقت جوشانش تبدیل به قهرمان ملی شد تا جرعه‌ای گوارا برای تشنگان آزادی ایران از چنگ جنایتکاران آویزان به مذهب باشد. در روزگار بی‌آبرویی و حراج سی و سه ساله ارزش‌های انسانی، ناصر خان همچون دوران پرافتخار دروازه‌بانی‌اش و یکی که دو می‌نداشت، با همان قامت رعنا و استوار به تنهایی بار صد هزار ورزشکار زبان در حلقوم فروخته را بر دوش کشید تا پهلوانی در فرهنگ ایرانی را زنده کند. کلاه را به نشانه احترام برای دروازه‌بان بزرگ شرافت و صداقت و حقیقت از سر بردارید!

در روزگاری که از در و دیوار رنگ و ریامی بارد و چیز چندانی برای آبروداری در آن کهن دیار باقی نمانده است، ناصر خان به راستی آبرویی شد تا بیش از این از نسل‌های آینده شرمند نباشیم. اگر در دوران جهان پهلوان تختی، چندان امکانی برای ضبط و ثبت گفتار و رفتار آن بزرگ وجود نداشت و بیشتر روایت این و حکایت آن، درهای شناسائی و شناخت از تختی را گشود، حجازی هیچ نیازی به روایت و حکایت ندارد و ساعت‌ها آرشو صدا و تصویر ناصر خان برای پیشکش به آیندگان در دست است. تختی و حجازی به نسل‌های پربروز و دیروز ایران آبرو بخشیدند، آبرویخس نسل امروز ورزش ما کیست؟! عشق‌بازی کار بازی نیست ای دل‌سرباز
ورنه کوی عشق نتوان زد به چوگان هوس

ننگ بر این پیر و پاتال‌ها!

نسل‌های دیروز و پربروز ایران یعنی پنجاه سال به بالا‌های امروز در سال پنجاه و هفت کاری کردند کارستان و از هول حلیم و آتش ساخته و پرداخته خمینی با سرب به یک استخر خالی شیرجه زدند که آن شود تا دنیا دنیا است، شرمند و بدهکار ایران و ایرانی‌ها باشند.

سه دهه اخیر را می‌توان اگر نه سیاه‌ترین که بی‌گمان یکی از سیاه‌ترین دوره‌های تاریخ هزاران ساله ایران دانست و با این وجود آنهایی که نقش پررنگ و کم رنگ در آفرینش و زایش هیولای عجیب‌الخلقه‌ای به نام جمهوری اسلامی داشتند، هنوز که هنوز است حاضر نیستند تا یک پوزش خشک و خالی تحویل بچه‌های خود



ناصر خان حجازی!

یکی به اندازه صد هزار!

گفته‌اند که هر قهرمان دو بار می‌میرد، بار اول آن هنگام که زمان قهرمانی‌اش به پایان می‌رسد و دومین بار نیز وقتی که عمرش به سر می‌آید و از این دنیای خاکی می‌رود.

ناصر خان حجازی، بهترین دروازه‌بان فوتبال ایران اما کارنامه‌ای را به یادگار گذاشت که با این گفته درباره قهرمانان ورزشی چندان همخوانی ندارد! هنگامی که او بار سفر همیشگی از این جهان را بست، تا آنجا عزیز مردم ایران بود که حالا حالاها در دل ملت و نسل‌های آینده زنده و ترو تازه بماند و انگاری حجازی به زندگانی جاودانه در قلب هر ایرانی راستین و آزاده دست پیدا



زیر و رو شدن باید شاهد عجیب و غریب‌ترین اتفاقات بود که خوشبختی بعضی‌ها روی بدبختی خیلی‌ها ساخته خواهد شد!

سی سال از ظهور و حضور معین در موسیقی ایران می‌گذرد و او همه‌گاه تلاش داشته تا فقط و فقط در دایره به اصطلاح هنری فعالیت و خودنمایی کند و با پرهیز و گریز از هر گفتگوی غیرهنری به خودی خود بگوید که میل و رغبتی به دیگر مسائل ندارد و لابد «سیاسی» نیست!! معین اما چندی پیش دست به انتشار یک اثر با کلامی متمایز و متفاوت زده که گویا حماسی است و با این حال، بیش از هر چیز به نوحه و مرثیه و روضه‌خوانی می‌نماید! انگاری باید با صدای ناشیانه و ناآشنای معین برای این اثر خاص به حال سیاوش، رستم، سهراب، درفش کاوه، تخت جمشید، کمان آرش، شیرین و فرهاد، بابک، زرتشت، لیلی و مجنون، بچه‌های البرز و... زار زار گریست و بر سینه کوید و زنجیر زد!

وقتی این اثر متفاوت و متمایز را از معین شنیدیم، این پرسش به میان آمد که آیا سابقه و تجربه سی سال خوانندگی یعنی کشک و معین نمی‌داند که یک کار حماسی با نوحه خوانی از این دنیا تا آن دنیا فاصله دارد و تلفیق این دو تا آنجا که اسف بار و مسخره می‌شود که پنداری به سفارش آخواندها ساخته و پرداخته شده است. خمینی جنایتکار و عقده‌ای و دروغگو تنها یک بار راست گفت و آن هم این بود: «ما هر چه داریم از این روضه‌ها و گریه‌ها داریم.» رهبر دشمنان ایران و ایرانی به درستی از دستاوردهای روضه و گریه برای سلطه‌گری آخواندها بر مردم یاد کرده و با این حال، معین بسیار ناشیانه و با صدائی شبیه به ناله و آه و نوحه به سراغ کاری حماسی رفته که باید از او درخواست کرد:

آقای معین! ترا به خدا نخوان! ای کاش پیش از تهیه و پخش این محصول مصیبت‌بار یک نفر پیدا می‌شد و معین را از گمراهی بیرون می‌آورد.

در بساط نکته دانان خودفروشی شرط نیست با سخن دانسته گویای مرد بخرد یا خموش

، هاید و... همیشه در دل هر ایرانی قدرشناس زنده خواهند بود و آن هنگام که دوران کوچکی و حقارت با سقوط ملاها به پایان برسد، نام این بزرگان زینت بخش و احترام بخش محل‌ها و مکان‌های هنری ایران خواهد شد.

چون سرآمد دولت شب‌های وصل
بگذرد ایام هجران نیز هم

آقای معین! ترا به خدا نخوان!

یاد آن روزگار خوش باد که ایران هنوز زیر و رو نشده بود و چند مرد بزرگ و کاردان بر شعر و موسیقی سایه داشتند و بیشتر آثار آن دوره نیز جاودانه شدند و به راستی شنیدن هر بار، اسباب دلگشائی و روح نوازی می‌شود.

در آشفته بازار و بلبشوی سی و سه ساله و حکومت دین فروشان، همه چیز زیر و رو گشت و بسیاری از نابغه‌ها و استعدادها در هر زمینه نیست و نابود شدند و به جای جنس‌های اصلی و مرغوب، بنجل‌ها و قلابی‌ها تاخت و تاز کردند و موسیقی ما نیز به واقع نمای تاسف بار این فاجعه بود. نگاهی گذرا به سقوط و ابتذال وحشتناک آواز، ترانه و ملودی در این سال‌های سیاه حکایت از آن دارد که چند صدای با ارزش و قابل شنیدن در سه دهه گذشته در خارج و داخل ایران از میان دهها و شاید هم صدها صدای گوش و روح خراش مطوح شدند!

در جمع این چند خوش صدای انگشت شمار بدون هیچ شک و تردیدی باید روی نام معین تاکید. معین از قضا اولین خواننده پس از انقلاب اسلامی ویرانگر بود که صدای دلنشین او از بیرون مرزها به داخل رفت و در دورانی که موسیقی به فتوای آخواندها حرام و تعطیل بود، معین این بخت را پیدا کرد تا به اصطلاح یک شبه ره صد ساله را طی کند.

صدای گرم و غم آلود معین با چند آهنگ عاشقانه به سرعت برق و باد در دورافتاده‌ترین کوچه پس کوچه‌های شهرها و در هر روستا و ده و دمن پیچید و بعضی‌ها بی آنکه حتی نام خواننده را بدانند، دل به صدای معین دادند. در نبود صداهای قدیمی و آشنا و خانه نشینی و دریدری نام‌های بزرگ موسیقی ایران به دست ملاها، شاید بتوان گفت این شانس نصیب معین شد تا در اوضاع و احوالی غیر طبیعی گام به صحنه‌ای بگذارد که کاملاً خالی بود و بدور از چهره‌های بزرگ. به هر روی، در هر

نشان داده بود.

در روزگاری که پیرامون بسیاری از اهالی هنر حرف و حدیث وجود دارد و هر لحظه خبرهای درشت و ریز از این یا آن به گوش می‌رسد و برای هر نام آشنا سازی کوک می‌شد، منوچهر خان همه‌گاه محترمانه با خانواده زیست و آن گونه زندگی کرد که شایعه پرورها نیز در برابر سادگی و بزرگی‌اش زانو زدند. سخائی عزیز به سان پرستویی پرواز کرد و رفت تا روح پاکش را به آرامش همیشگی برساند، اما ما یعنی ایرانی‌ها تا چه اندازه این خواننده بزرگ را می‌شناسیم؟!

باور نگارنده این است که هر ملتی اگر بزرگان خود را ننشاند، محکوم به کوچکی است و آیا به راستی ما بزرگان‌مان را می‌شناسیم؟

واقعیت و حقیقت انکارناپذیر موجود گویای آن است که ایرانی‌ها دست کم در سی و سه سال گذشته کوچک بوده‌اند و اگر این چنین نبودیم، هرگز آخواندهای جنایتکار و ضد ایران و ایرانی نمی‌توانستند حکومت پلید و کثیف خود را تا امروز تداوم بخشند!

در چنین روزگاری شاید جای حیرت نباشد که سخائی بزرگ و «آقا» با آن کارنامه درخشان و روشن در خوانندگی و به یادگار گذاشتن آهنگ‌هایی ماندگار به شکلی غریبانه و در غربت از این جهان کوچ کند. چنانچه جای حیرت نباشد، اما جای گلایه از سازمان مجاهدین خلق و شورای ملی مقاومت وجود دارد که به گونه‌ای سزاوارانه و شایسته در گرامیداشت و بزرگداشت منوچهر خان سخائی نکوشیدند و اگر انصاف و استقلال داشته باشیم، کمترین تعادل و توازن و تناسب را در برگزاری مراسم مرضیه بزرگ و سخائی بزرگ به چشم ندیدیم!

شرایط زمانی و مکانی هرگز نمی‌تواند این توجیه را قابل قبول سازد که زمان درگذشت مرضیه به گونه‌ای دیگر بود و منوچهر هنگامی درگذشت که کشتار در کمپ اشرف بر همه چیز سایه انداخته بود!! مرضیه و منوچهر هر دو بزرگ بودند و هر مراسم نیز باید در شأن آنان باشد، آیا شأن و منزلت منوچهر از سوی سازمان و شورائی که او دلبسته و وابسته و خدمتگذار آن بود، به صورت نصفه و نیمه هم رعایت شد؟

تساوی حق و حقوق انسان‌ها را باید در عمل نشان بدهیم و شعار را می‌توان از دهان هر کس و هر گروه شنید، ضمن آن که هیچ کس و هیچ گروهی اجازه و حق ندارد هترمندان ملّی را خرج تبلیغات فردی و سازمانی کند!

بهرروی استاد بنان، قمرالملوک وزیری، محمود خوانساری، مرضیه، منوچهر، سوسن، ویگن، دلکش

مجله رنگارنگ یکبار مصرف نیست و هر شماره آن سالها در منازل فارسی زبانان نگهداری می شود.

کارگاه ممیزی دکتر شاد



دکتر بهروز شاد از همکاران جدید مجله رنگارنگ است. ایشان در هر شماره از مجله رنگارنگ نگاهی آگاهانه و روشنگرانه به اوضاع و احوال پیرامون زندگی ایرانیان دارد. دکتر بهروز شاد استاد دانشگاه است و در رشته جامعه شناسی تدریس می کند. از میان موضوعات مختلف برای این شماره مجله رنگارنگ ایشان اولین محصول کارگاه ممیزی خود را تقدیم خوانندگان رنگارنگ کرده است.

از قول خبرگزاری های دروغ پرداز حکومت آخوندی نقل می کنید تا خوانند حساب کار خود بدانند و بدانند که این خبر چیزی بجز یک دروغ دیگر مثل هزاران دروغ روزانه این رسانه ها نیست؟

باور کنید هم بی بی سی می داند و هم هر آدم نا آگاهی که بیشتر خوانندگان این گونه اخبار کل خبر را نمی خوانند، مگر اینکه بسیار خبر مهمی باشد در غیر این صورت تیر و لید خبر را می خوانند و از روی خبر می گذرند، مگر اینکه نسبت به موضوع خبر حساسیت ویژه ای داشته باشند. توجه داشته باشید در دنیای امروز که انسان بیچاره صبح تا شام از هر طرف بمباران خبری می شود، وقت آن ندارد که هر خبری را مو به مو بخواند و پیگیری کامل کند، در نتیجه بیشتر افراد اخبار را تنها با خواندن تیر و لید خبر به پایان می برند.

باید از تهیه کننده خبر بی بی سی پرسید که از چه جهت بدین گونه خبررسانی می کند! آیا می خواهد ارزش و مقام سید علی را با اینگونه خبررسانی بالا ببرد و او را رهبر شیعیان جهان بنمایاند! یا پروژه دیگری پشت این نوع خبررسانی است؟! به سخن ساده: خانم بی بی سکنه لطفاً غرض و مرض خود از این نوع خبررسانی را به اطلاع عموم مردم برسانید!

شورای هماهنگی راه زرد ناامیدی : هنوز در تعطیلات نوروزی هستیم و همچنان صبور باشیم.

به گزارش مشترک گرس و چلمه و سهم نیوز شورای هماهنگی راه زرد ناامیدی، از ملت بزرگوار و همیشه آگاه ایران درخواست کرد احساسی عمل نکنند و از هیچ کشور و قیامی الگو نگیرند و همچنان صبور باشند.

در اطلاعیه شورای هماهنگی سبز امید آمده است: ملت حماسه افروز ایران از انجایی که اعضای رسمی و غیر رسمی و شناسا و ناشناس و کادر وظیفه و پیمانی و روز مزد و صلواتی و نیمه وقت و تمام وقت شورای هماهنگی راه

غرض و مرض بی بی سی!

وقتی رسانه های با سابقه طولانی بی بی سی تیر می زند "شیعیان بحرین" خواستار یاری رهبر جمهوری اسلامی شدند" به این معناست که بی بی سی خود به مدارکی دست یافته که نشان می دهد شیعیان بحرین چنین غلطی را کرده اند.

جالب تر اینکه در لید خبر هم نامی از منبع خبری بی بی سی نیست و مجدداً بی بی سکنه با اطمینان کامل بدون ذکر نام منبع (از قول خود عکس امام را در ماه می بیند) و می نویسد:



در حالیکه برخی کشورهای عرب منطقه خلیج فارس نگران نقش جمهوری اسلامی در تحولات منطقه هستند، گزارش شده که جمعی از شیعیان بحرینی ار رهبر جمهوری اسلامی درخواست یاری کرده اند.

آنگاه است که هر خواننده ای گمان می برد که صحت و سقم این اخبار را بی بی سی تایید می کند. بعد وقتی بی بی سی میخ خود را کوفت و آنچه منظور و هدف سیاسی این رسانه است به خواننده منتقل شد آنگاه می نویسد:

به گزارش خبرگزاری دولتی ایران - ایرنا - جمعی از شیعیان و مقلدان آیت الله علی خامنه ای، رهبر جمهوری اسلامی، در بحرین با ارسال نامه ای، "خواستار دعای خیر و یاری" او شده اند.

یکی نیست از این سیاسی کاران بی شرم پیرسد چرا بجای تیر زدن به شکل بالا از همان اول نمی نویسد که این خبر را



بازی های نخ نمای امنیتی رژیم

باز رژیم آخوندی به ... شعر گویی از این دست روی آورد! باور کنید همه این شامورتی بازی ها برای این است که در سالگرد ۲۲ خرداد افکار عمومی را مشغول چیزی بکنند و گرنه کسی داستان های مسخره محمد رضا مدحی را باور نکرد و بطور کلی مدحی یک مهره سوخته بود و کسی بجز آیت الله نوری زاده فریب او را نخورد!

آخه کدام احمقی، شخصی مثل مدحی را به عنوان رهبر دولت در تبعید قبول می کند؟! هنوز آن مردک انگشت عقیق بدست، امیرارجمند با اینکه زبان فرانسه بلغور می کند و پز درس خواندن در دانشگاه های فرانسه را می دهد کسی قبولش نکرده، حالا توقع دارید این مدحی شپشو را کسی قبول کرده باشد. این پروژه های شما دیگر نخ نما شده و هیچ نه قمری بجز آیت الله نوری زاده و چهار تا جوان نابالغ فریب آنرا نمی خورند. باور کنید یک بچه مدرسه کلاس چهارم ابتدایی هم می تواند به گماشته بودن این مدحی پی ببرد. اگر به این خیال هستید که سازمانهای امنیتی غرب به این سادگی فریب شما را خوردند، باید به ریش شما خندید! سازمان امنیت شما بقایای ساواک است، که یک سازمان تربیت شده غرب بود، حالا چهار تا آخوند مافنگی خیال می کنند به این راحتی می توانند غرب را فریب بدهند! بدبخت ها بروید نماز شب تان را بخوانید و مثل رئیس جمهورتان از جن گیر و رمال و فالگیر کمک بگیرید شاید از پشت پرده با خبر شدید!!!

وای بر حال ما اگر باز هم به همین سادگی وارد بازی های قدیمی رژیم شویم! این بازی ها چنان نخ نما شده که دیگر هیچکس را فریب نمی دهد! آیا واقعا شما فریب این بازی را خوردید؟!

به ریشش بستند که دولت فخیمه هم احتمالا بطور مستقیم رویش نمیشده ببندد!

۴. بیخودی خودتان را برای نقد اینها زحمت ندهید، این که می نویسند نه برای من و شما و جنبش و رهائی و آزادیخواهیست، که بنظر میرسد بیشترش به زبان کد است و پاسخی به کدهائی که از آن طرف می آید. تا شما بیائی اینها را دی کد بکنی، این نظام صد تا کفن پوسانده! مثلاً همین مطلب برادر رفیق ابراهیم خان که درز کرد احتمالا ترجمه تحت الفظیش چیزی شبیه به این میشود اگر اشتباه نکنم

اوضاع قاراشمیش شده، جنبش چیزی نمونده نظام دست نشاندۀ دولت فخیمه و کارتلهای وابسته و آیت الله بی بی سکیه را کله پا کند! عجب غلطی کردیم! شما هم بیفت به غلط کردن! شتر دیدی ندیدی!! جنبش کیه؟ چیه یعنی چیزه... چیزه! میزه! اصلاً جنبش ره با کدوم میم مینویسن مسعود جان؟ ابی جان دستمان به دامت کومک!

هیس! پیام ابی جان آمد! طلائیها بگوش: ابی جان: چه مرگتونه شماها چرا دست و پاتونه گم کردین! منکه مثلاً تو بیمارستان بستری و هشتاد سالمه کمتر از شما زرد کردم. به کم خودتونه جمعه جور کنید، یکی بینه بخونه میفهمه ترسیدین زرد کردین! بعد اکبر جان، همه با من هماهنگ میکنید. حرف اضافی هم نباشه!

۱. به آمریکا گفتیم که به نظام گفتیم که فخیمه گفته که بگیم که فعلاً فقط همین سه شرط را احتمالاً میپذیریم. (همان سه شرطی که درز داده شد و بر سرش مذاکره هست و کلیتون هم خوشحال قرار شده بره ایران!) درست یادم نیست چی بود. گمونم آزادی راهپیمائی مسالمت آمیز؟ یکیش هم... آزادی بیان بود؟ که امروز در همه مقالات جبهه بی بی سکیه "آزادی بیان" زیاد آمده و هزار بار تاکید شده که خیلی خیلی مهمه و چون در گفتار خامنه ای و اسد هم ذکر از "آزادی بیان" نیست، پس حتماً اگه خانی بیاد بگه آزادی بیان داریم یعنی دیگه ما آخر دموکراسی هستیم و رژیم موندنیه، هوررر! به سلامتی بی بی سیکه و فخیمه! این هم یک "کلاه گشاد" طلائی دیگر بر سر مستعمره جنوبی فخیمه در آمریکای شمالی! هه هه هه...

۲. آهان، تا یادم نرفته، می بخشید سخن به درازا کشید بسکه بیهودست مثل استعمار و نظامهای دست نشاندۀ خلاصه و به ختم خیر کردنش کمی تا حدودی دشواره اما ناممکن هم نیست. اینهاش:

کد فخیمه از بی بی سکیه در کل چشمک میزند که: اوکی! سزالله و رهبراش کشک! خانی رو عشقه! درحالیکه بنظم این بار لقب خانی نه سید خندان و یا سید گریان که سید گورکن نظام خواهد شد. "خر طلائی" در باتلاقی از گندابه های جنایات خویش گیر کرده و دگر دستور قتل عام از سوی فخیمه و بی بی سیکه هم بخانش خواهد داد! چه رسد به سید گورکن خاتم این بزرگمرد تاریخ واپسگرائی و دوران طلائی دوم!

ختم کلام و نظام!

۱. دوست و برادر و رفیق طاهری پور هم بخشی را خوب و شفاف گفتند اما بخش دیگری هنوز هم مانده که نیازمند شفافیت بیشترست. نمیدانم شما با تکیه بر کدام شواهد تاریخی فرض را برین گذاشته اید که جبهه اصلاح طلبان داخل و خارج و ضمایم کراواتی و جیره خواران و سودگرایان نتیجتاً وابسته به این جبهه اصولاً در پی همان چیزی که ملت است و "آزادی" می نامد هستند؟ درحالیکه بنظم بیشترین شواهد تاریخی در رد این فرض موجود بوده و عنقریب اسنادش در حال تکامل و بزودی تکمیلتر هم میشود.

۲. بنظر شما اگر جناب روانشاد مصدق السلطنه بزرگ زنده شوند و از گور بدر آیند و اینهمه دستمال بدست حرفه ای با کارنامه های رنگارنگ و گاهی هم خونین را صف کشیده و در حال مالیدن سنگ قبر مبارک ببینند که هر یک خود را فرزند سیاسی خلف ایشان میخوانند، اول گوش کدامشان را می پیچانند؟

شما ممکنست بفرائید جناب بهنود مدیر محترم بی بی سی لندن پایتخت بریتانیای فخیمه! در حالیکه بنظم به بیشترین احتمال گوش همان ابی خان یزدی را بخواهند بپیچانند، اما احتمالاً بخاطر شرایط جسمی و روحی و مزاجی و روانی و عقلی ایشان در این دوران مانند ما اجالتاً تا ابداً دستشان به گوشمالی نمی رود! شاید هم من زیادی رفیق القلبم، لذا بلکه هم رفت. بلکه هم خواستار شدند



خودشان شخصاً ایشان را در دادگاه لاهه برای "خیانت به ایران" و "همدستی در جنایت علیه ایران و بشریت" محاکمه بفرماید. که البته جای تعجب خواهد بود، حتی برای خود ابراهیم خان.

۳. بنظر شما مصدق در طرح دعوی علیه ابراهیم خان و دار و دسته دوران طلائی، و خواهان بازگشت به دوران طلائی و نا نادم از دوران طلائی و ماست مالهای دوران طلائی و دورقاپچینهایشان در دادگاه لاهه ابتدا به کدامین جنایت از جنایات دوران طلائی علیه بشریت خواهد پرداخت؟ احتمالاً میفرماید او هم مثل اینها شیخ خلخال را هزاران باره فدای همه این مدعیان مخلص خواهد کرد و سعی میکند مثل مسعود خان یک جورائی ماله کشی کند و اینها را پشت خلخال و سایرین پنهان کند! درحالیکه مصدق احتمالاً اول همینها را به جایگاه فرا میخواند که با ادعای ادامه راه مصدق و خدمت به ایران، "خدمت هر دو حسابی رسیدند"، در واقع جنایتها



زرد نا امیدی در تعطیلات تابستانی به سر می برد برخی از عوامل صهیونیسم و سودجوی وابسته به استخبار جهانی از موقعیت سو استفاده کرده و با جو سازی ملت همیشه آگاه مسلمان ایران را که دل در گرو دوران فوق بشری و طلائی اما خمینی راحل را دارند امیدوار کرده اند و قصد تحرکاتی ایدئیی در خاک ولایت کرده اند لذا خادمان حقیقی ملت ایران که بعد از آخرین سه شنبه سال گذشته در تعطیلات تابستانی به سر می برند متهم به کمک کاری کرده اند و با مطرح کردن موضعات پیش پا افتاده که در جهت امیدواری ملت شریف ایران است قصد دارند لکه های سبزی بر ماهیت انقلابی اسلامی شورای هماهنگی راه زرد ناامیدی وارد کنند و از آب گل الود ماهی و یا احياناً وزغ بگیرند ولی ملت ایران درک می کنند که بعد از ۲۵ بهمن که رهبران به حبس درامدند شورا در عرض یک ماه کار فوق شبانه روزی با روزی ۲۵ ساعت کار مداوم در شبانه روز بساط امیدواری ملت ایران را به نا امیدی تبدیل کرد. کار مداوم شبانه روزی منجر به خستگی و فرتوت شدن اعضای شورای هماهنگی راه زرد نا امیدی شد که تصمیم به مرخصی چند ماهی برای نوروز گرفتیم و هنوز در تعطیلات هستیم و تا رفع خستگی سه شنبه های اعتراض همچنان در استراحت به سر می بریم. لذا ملت ایران همچنان صبور باشید و صبر پیشه کنید برای اینکه سحر نزدیک است. در اخر از ملت بزرگ ایران می خواهیم از گول خوردن پرهیز کنند و از کشورهای منطقه به هیچ وجه الگو نگیرند زیرا شرایط کشور اسلامی ما با سایر کشورهای اسلامی خیلی فرق می کند ملت های دیگر نا دانسته در دام اسرائیل و امریکا افتادند و سران خیلی خویشان را که سنگی در برابر غرب ملحد بودند را نابود کردند والان کشورشان در چنگال امپریالسم غاصب است و برای همین شورای ناهماهنگی راه زرد ناامیدی ضمن ناامید کردن ملت ایران برای تحرکات انقلابی با ماهیت اسرائیلی را محکوم کرده و همچنان بر ارمانهای امام و قانون اساسی تاکید ورزیده و البته اگر نمایندگان راه زرد نا امیدی تایید صلاحیت شدند خواستار شرکت غیر آگاهانه در تیرماه هستیم.

من التوفیق یاس الزرد جمعی

شفافیت!

حال که زمان شفاف گوئیست و اقلاً برخیا این مقدار را فهمیده ایم، بگذار بنظم را شفاف بگویم: بنظر من که خیلی هم مهم نیست و لذا دوستان از همه ما معمولاً بهتر یا در ارتباط با از ما بهتران لازم نیست خیلی بخاطرش خودشان را ناراحت کرده، گریبان چاک دهند یا از همان کارهای دیگر دوران طلائیانشان:

بیش از سه دهه از روزهای خون و آتش، فریاد و همه‌همه، ریا و نیرنگ و قتل و غارت و خیانت که سرزمین ما را در بر گرفته می‌گذرد و تا کنون کتابها، مقالات و رسانه‌های متعددی پیرامون فاجعه ۵۷ (نه بحران) به رشته تحریر درآمده است. شاید از همه آنها مشخص‌تر، تیمسار ارتشبد دکتر عباس قره باغی باشد که عضو شورای سلطنت و رئیس ستاد بزرگ ارتشتاران و یکی از عاملین بسیار موثر در روند رویدادهای سیاسی - نظامی کشور بوده‌اند.

من هر بار مروری چندباره بر کتاب ایشان (حقایق درباره بحران ایران) می‌کنم، به نکات قابل تعمق بسیاری برخورد می‌کنم و لذا مطلب این شماره را به بررسی دوران ریاست تیمسار قره باغی در زمان آشوب ۵۷ اختصاص می‌دهم و مطالب و گفته‌ها را مرور خواهیم کرد.

تیمسار قره باغی برعکس وقایع تاریخی و بعکس حقایق تاریخ نویسی کرده و آنچه را که علیه خود او بود مسکوت گذاشت. او همه چیز را می‌خواست در تاریخ ثبت نماید؟ در تاریخ ثبت شود که تیمسار ارتشبد با شرکت در کابینه سه نخست وزیر و بودن در رأس ارتش و عضو شورای سلطنت و با داشتن مقام استادی و مدارک دکترای حقوق، نتیجه عملش بی‌طرفی ارتش و شرکت در توطئه‌ای که رژیم را تعویض و غارت ارتش را طرح ریزی کرده بودند، بود؟

من چون بحقانیت خیانت عمدی تیمسار قره باغی اعتقاد و باور دارم از نگاه خود به تخصص و عملکرد یک نظامی در بالاترین رده در ارتش می‌نگرم و به طرح چند سؤال اکتفا می‌نمایم.

به آتش سوزی سینما رکس آبادان که وسیله مذهبیون انجام شد اقدامی به عمل نیاوردند و به خاطر تعصب شدید مذهبی که داشتند حتی نخواستند حقایق این فاجعه را برای نسل‌های آینده این کشور و برای ضبط در تاریخ در کتاب خود منعکس نمایند. ولی حقایق دیر یا زود روشن می‌گردد همچنان که روشن گردید و چنین است فاجعه آتش سوزی سینما رکس آبادان:

روزی روزنامه‌ها خبر دستگیری شخصی به نام «عاشور» در عراق و تحویل شدن او به دولت ایران را منتشر نمودند و اشاره هم شده بود که این شخص عامل به آتش کشیدن سینما رکس است. از این شخص بازجویی به عمل آمد که همه مدارک و مستندات و شرح بازجویی او نیز وجود دارد. این شخص از نخستین لحظات بازجویی با دقیق‌ترین جزئیات طرح آتش زدن سینماها را که

نقدی دیگر بر خیانت تیمسار قره باغی

می‌دادند و مسئله نمایش فیلم بر ضد رژیم نیز از پایه و بن بی‌اساس بود چقدر موثر بود. سؤال این است که چرا این مدارک و پرونده منتشر نشد؟ من پاسخ می‌دهم. چرا من بگویم. خمینی خودش پاسخ داد. او گفت، روزی که شریف امامی صحبت از آشتی با روحانیون را باب کرد دانستم که کار رژیم ساخته شده است و باید فشار را زیاد کنم. دستور دادم که... این دیگر احتیاج به دکترای حقوق شدن ندارد.

سیاست سازش و آشتی که تیمسار مجری آن بود عامل اصلی پیروزی شورشیان مذهبی بود. و در این موارد قضاوت را به ملت ایران واگذاشته بودند! ملت شرافتمند ایران قضاوت چه چیزی را بکند؟ تیمسار قره باغی که ارتش و افسران را به حد صفر نزول داده بود تمام سازمانها را ضعیف، بی‌انضباط و حتی تمام ارگانهای نظامی و غیرنظامی را بی‌هدف، بی‌برنامه جلوه دادند و جز خود که دستوردهنده، هم‌آهنگ کننده و برنامه دهنده بودند، کسی دیگر را به حساب نیاورد.

تیمسار قره باغی چه گلی بر سر ارتش زد؟ چه خدمتی کرد؟ جز تنظیم سند بی‌طرفی ارتش، کدام افسری در ارتش شاهنشاهی سراغ داریم که از تیمسار به خوبی یاد کرده باشد و یا از بلوغ نظامی و سیستم فرماندهی‌اش رضایت داشته باشد؟

چرا ایشان ننوشتند که ساحل نشینان رودخانه تایمز از فرصت ریاست جمهوری کارتر که مردی بی‌تصمیم و ضعیف بود با آن تز حقوق بشر، گویا در هیچ کشور دیگری در سراسر جهان حتی در کوبا و سوریه و... حقوق بشر نقض نمی‌شد این برنامه‌ها و صدها طرح دیگر برای ویرانی ایران به موازات قرار گرفتن تیمسار قره باغی در مقام‌های بالای کشور و شغل ریاست ستاد بزرگ ارتشتاران انجام گ رفت. در زمان تیمسار بود که ورود نوارها از نجف و پاریس و رفت و آمد ملایان و پیک‌ها و روشنفران گمراه از کلیه مرزهای ایران بلامانع و بدون توقف شروع گردید و پس از آنکه به کلی ساواک را با حضور و موافقت ایشان در هیات دولت آقای بختیار منحل کردند، در حقیقت جواز عبور به کلیه مزدوران و ترویست‌های بین‌المللی، انقلابیون فلسطینی و لیبائی و اعضای گروههای مختلف سازمان اخوان المسلمین داده شد. در زمان صدارت شریف امامی وزیر کشور بود و مطلع هم بود که در مسئولیت هیات دولت به طور جمعی شریک است و با آنهمه سوابقی که از آخوندها و فلسفه شیعی حکومتی و ذات ملاها داشتند و می‌دانستند که این قوم همیشه مانع پیشرفت و ترقی کشور بود چگونه می‌خواست رضایت آنان را جلب کند، رضایت برای چه، با چه قیمتی؟ نمی‌دانست که آخوندها با پشتیبانی بیگانگان طرح حکومت اسلامی را ریخته؟

در منزل خمینی در نجف تدارک شده و او و سه نفر دیگر که دستگیر شده‌اند با ۵ هزار دینار عراقی و یازده هزار دلار جهت انجام مأموریت تخریبی خود به ایران آمده‌اند و مواد منفجره و آتشزای مورد نیاز آنها را شخصی به نام «فواد کریمی» در آبادان در اختیارشان گذاشته بود را بیان و اعتراف نمود.

به طبق اوراقی که از هم دستان فواد کریمی و عاشور به دست آمده بود، طرح ریزی فاجعه سینما رکس که با حضور احمد خمینی و شیخ هادی و هادس مدرسی برنامه ریزی شده بود به نحوی تنظیم یافته بود که دولت در این کار متهم می‌شد. جالب اینکه در یکی از دهها اعلامیه‌ای



که از خانه فواد کریمی به دست آمده بود و یک هفته پیش از به آتش کشیدن سینما در چاپخانه «حصیری» خرمشهر به چاپ رسیده بود این چنین جملاتی به چشم می‌خورد:

(سلام بر ملت قهرمان و مسلمان ایران، جلادان شاه بار دیگر جنایتی تازه مرتکب شدند. هنگامی که به همت جمعی از دانشجویان، مردم مبارز آبادان مشغول تماشای فیلمی از جنایات شاه بودند سینما را به آتش کشیده و به دستور رئیس شهربانی جلاد آبادان، درهای سینما را به روی مردم روزه‌دار بستند). همچنین مدرک کتبی اعترافات رئیس چاپخانه که در مقابل هفتاد هزار تومان اعلامیه‌ها را یک هفته قبل از فاجعه سینما به چاپ رسانیده بود در پرونده عینا موجود است. ملاحظه می‌فرمائید چگونه تبلیغات جهنمی خمینی تقریباً به همه مردم حتی طرفداران دولت تلقین کرده بودند که آتش زدن سینما کار ساواک و شهربانی بوده است حال آنکه اگر در شرایط هیستریک آن روز این مسئله بررسی می‌شد با توجه به سابقه کار آتش زدن سینمای قم، روشن می‌شد که دولت هرگز از این کار نفعی نبرده است و با توجه به اینکه در سینما فیلم گوزنها را نشان

اعتماد به نفس را چگونه بوجود بیاوریم؟

تغییر کلمه های منفی به مثبت: وقتی متوجه شدید که در ذهنتان از چیزی شکایت می کنید، دوباره به تصوراتتان فکر کنید. آیا اتفاقی را منفی می پندارید درحالیکه لزوماً آنطور نیست؟ (مثلاً وقتی برنامه هایتان در آخرین لحظه کنسل شده را می توانید اتفاقی منفی بپندارید اما کاریکه می توانید با زمان اضافی و برنامه جدید خود بکنید مثبت است). دفعه بعدی که متوجه شدید چیزی استرس برایتان ایجاد می کند، مکث کنید و درمورد آن دوباره فکر کنید و سعی کنید جایگزینی مثبت یا حداقل خنثی برای آن پیدا کنید.

عبارات های منفی را به صورت سؤال مطرح کنید: عبارات منفی مثل "من نمی توانم اینکار را انجام دهم" یا "این غیرممکن است" بسیار مخرب هستند چون استرس شما را بالا برده و باعث می شود دیگر دنبال راه حل نباشید. دفعه بعدی که متوجه شدید درمورد چیزی افکار منفی به ذهنتان هجوم آورده، آن عبارات منفی را به سوال تبدیل کنید. پس درعوض بگویید، "چطور می توانم از عهده اینکار برآیم؟"

اصولاً افکار منفی مخرب هدفهای آینده میشود و میتواند نقش مهمی در تصمیم گیریها داشته باشد البته این به آن معنا نیست که همیشه بی گذار به آب بزنید و بدون منطق قدم در راه زندگی بگذارید منظور اینست که عینک دودی را بردارید که واقعیت زندگی را شفافتر ببینید با این کار اعتماد به نفس قویتر میشود و مسائل به صورت منطقی قابل هضم خواهد بود

افکار آن روزتان بنویسید یا درمورد یک موضوع خاص احساسات را بنویسید و بعداً آنرا تحلیل کنید. نوشتن خاطرات روزانه ابزار بسیار خوبی برای آزمایش پدیده های ذهنی و درونیتان است. و یا وقتی متوجه می شوید که حرف و فکری منفی از ذهنتان می گذرد همان موقع به خودتان ایست بدهید. بلند گفتن این کلمه قدرت بیشتری در متوقف کردن افکارتان دارد و باعث می شود بفهمید که چقدر برای توقف افکارتان تلاش کرده اید.

و روش دیگر اینکه یک دستبند لاستیکی دور مچتان ببندید. هر بار که متوجه شدید فکر منفی از ذهنتان می گذرد آن دستبند را کشیده و بعد رها کنید تا به دستتان ضربه بزند. این درد کوچک می تواند نتیجه فکر منفیتان باشد و باعث می شود که از افکارتان آگاه تر شوید و سعی کنید که افکار منفی را از خودتان دور کنید.

یک راه خوب برای متوقف کردن یک عادت بد این است که آنرا با یک عادت بهتر جایگزین کنید از واژه خوب استفاده کنید: آیا تا به حال در بیمارستان بوده اید؟ متوجه شده اید که پرستاران چطور به جای کلمه "درد" از کلمه "ناراحتی" استفاده می کنند؟ اینکار به این دلیل انجام می شود چون "درد" واژه ای قوی تر است

در گفتگوی های درونی خود سعی کنید واژه هایی که انرژی منفی زیادی دارند را با واژه هایی خنثی جایگزین کنید. مثلاً به جای اینکه بگویید از فلان چیز "متنفرم" بگویید از فلان چیز "عصبانی هستم"



همکارمان سارا عباسی از پاریس

عادت گفتگوی مثبت یا منفی با خود از کودکی آغاز می شود. معمولاً عادت گفتگو با خود چیزی است که تفکر ما را در طول سالیان شکل می دهد و به طرق مختلف با اثر کردن بر میزان استرس در زندگی بر ما تاثیر می گذارد. اما هر زمانی برای تغییر آن مناسب است. اولین قدم برای تغییر این است که نسبت به این مشکل آگاهی پیدا کنید. ممکن است متوجه نشوید که چه زمان هایی در ذهنتان گفتگوی منفی دارید یا اینکه این عادت تا چه میزان بر تجربیاتتان اثر می گذارد

یک سری روشهایی است که میتواند از گفتگوهای درونی با خبر کند و چه خوب است که از آنها استفاده شود

همیشه دفتر یادداشتی همراه خود داشته باشید و هر فکر منفی که به سراغتان می آید را در آن یادداشت کنید. آخر روز یک خلاصه کلی از تمام

مسلماناً به عنوان توطئه علیه روحانیت و توهین به مرجعیت شیعه مورد خشم مردم قرار می گرفت و می گفت که روشن است که مردم آتشسوزی سینما رکس و جنایت زنده زنده سوزانیده شدن زن و مرد و کودک و جوان به دستور خمینی را باور نخواهند کرد. عجب که با این منطق عمداً از سوگند سربازی و وظیفه وطنپرستی خود شانه خالی کرد و عملاً سازش با شورشیان و آخوندها را تأیید کردند و بر خیانت خود مهر تأیید زدند. چرا از آن مرد بیگانه که به او خاطرنشان کرد برای آرامش کشور به آیات قم سری بزنید و گفتگو کند، با توجه به تعصب مذهبی و عدم اعتقادات به آرمانهای ملی و یا از تاریخ و طرح و اسناد میدان ژاله در روز ۱۷ شهریور یادی نکردند و مسببین آن را با وجود دستگیری رسوا نکردند. و صدها از این چراها که در شماره دیگر به آن خواهیم پرداخت.

دنباله دارد.

سیاست سازش با دشمنان که علناً مورد حمایت بیگانگان بود با اقدامات موزیانه سالیان و هویر و پارسونز در تمامی دستگاهها و پایگاههای سیاسی و اجرائی کشور به سرعت گسترده شد. این سیاست گرچه به ظاهر حکایت از انسانیت و برادری داشت (مانند تز حقوق بشر کارتر) ولی در واقع تیز کردن دندانهای گرگ بود. تیمسار می دانستند از نظر روانی سازش با مخالفین همیشه امتیازی است که به دشمنان داده می شود دشمنانی که فلسفه اعتقادی و مبارزاتی آنان از میان برداشتن رژیم و سیه روزی ملت و کشور بود. امتیاز به دشمن چیزی جز شکست نیست، گرچه نام این امتیاز آشتی و سازش و امثال اینها باشد. به هر حال آقای شریف امامی نخست وزیر با همکاری و همفکری تیمسار قره باغی در اجرای سیاست اتحاد ملی و آشتی، پرونده و مدارک را با نمایندگانی نزد ملاها فرستادند و آنها قول دادند پس از بررسی کلی نتیجه را اطلاع خواهند داد و معتقد بود که اگر دولت مدارک را منتشر کند

نمی دانست که خمینی دنبال رویای امپراتوری اسلامی و ولایت فقیه و حکومت جهان اسلام است؟ نمی دانستند که قوم آخوندها ایادی بدون تردید بیگانگان بوده و با تمدن و رفاه مردم و صنعتی شدن کشور مخالفند؟ اگر می دانست و آنطور عمل کرد که در خیانت او تردیدی باقی نمی ماند، و اگر نمی دانست که بد بحال کشوری که وزیر کشورش و رئیس ستاد ارتشش و ارتشبدش و دکترای حقوقش تیمسار ارتشبد دکتر عباس قره باغی بود.

به هر دو دلیل در خیانت عمدی جای هیچ درنگی نخواهد بود.

مگر این آقای شریف امامی رئیس دولت نبود که هرگاه تیمسار اوپسی می خواستند برابر قانون در اجرای وظایف حکومت نظامی اقدام نمایند پیغام می فرستاد که بگذارید مردم دق دلشان را خالی کنند و حاج سید جوادی ها را که در بازداشت بودند آزاد می کرد؟

ترانه‌های عاطفی

داستان دنباله دار (قسمت چهارم)

نوشته م. س



- نسیم، من همه آرزوها، احساسات و آینده‌ام را با تو در قلبم ساختم. خواهش می‌کنم با من حرف بزن. مهم اینه که تو دیشب بمن گفتی که کسی را دوست داری و عشق تو به او یک عشق ممنوعه است! چرا؟ ممنوعه! خواهش می‌کنم با من حرف بزن و خودت را هم خالی کن. قول می‌دهم تا آخر عمرم حتی یک بار هم این موضوع را حتی با خودت هم تکرار نکنم.

نسیم آرام با دستمال روی میز بازی می‌کرد و بعد آرام سرش را بالا گرفت و گفت:

- هوتن، نمیدونم اصلا کارم درست هست یا نه؟ که دیشب راز دلم را برات گفتم. ولی حالات و رفتار صمیمانه و مهربان تو وادارم کرد راز دلم را بگویم. چون نمی‌خواستم با تو نقش بازی کنم. ولی از من نخواه اسم او را به تو بگویم چون...

اشک و بغض به نسیم اجازه نداد حرف بزند. برای اولین بار دستش را لمس کردم و بوسه‌ای بر آن زدم و ملتسانه به او گفتم:

- خواهش می‌کنم نسیم حرف بزن. مهم نیست. مهم اینه که تو داری با مسئولیت و وجدان از احساسات می‌گی. و همین جا هم من و تو همه حرفهای تو را چال می‌کنیم و خاک فراموشی روش می‌ریزیم.

- هوتن چقدر راست حرف می‌زنی! مگه به همین سادگیه! اگر من اسم او را نیاورم به خاطر خودم نیست بخاطر اونه و شرایط زندگیش، وگرنه درباره خودم که بتو گفتم و حالا تو میدونی که در قلب من چه می‌گذره!

- نسیم، واقعا این حس و احساس را الان هم

پنهان کردم در خاکستر غم

آن همه آرزو دل دیوانه

چه بگویم با من ای دل چه ها کردی

تو مرا با عشق او آشنا کردی

پس از این زاری مکن

هوس یاری مکن

تو ای ناکام دل دیوانه

با غم دیرینه ام

به مزار سینه ام

بخواب آرام دل دیوانه

نزدیک خانه نسیم رسیدم و از تلفن عمومی به خانه او زنگ زدم و لحظاتی بعد صدای نسیم چون شرنگی گوارا در جان و روحم ریخت.

- بله؟

- سلام نسیم. منم، هوتن. حالت خوبه؟

- آره خوبم. فردا بر می‌گردم سر کار.

- ولی من می‌خوام همین الان ترا ببینم و تا فردا نمی‌توونم صبر کنم.

- ولی من اصلا شرایط خوبی ندارم. بذار همون فردا همدیگر را می‌بینیم.

- نه. خواهش می‌کنم نسیم. امروز ترا ببینم. خواهش می‌کنم.

بالاخره پس از کلنجار فراوان نسیم موافقت کرد و من منتظرش ماندم تا آمد.

رنگ به چهره نداشت و به خوبی معلوم بود شب را خوب ن خوابیده است. با او به طرف یکی از کافی شاپهای نزدیک راه افتادیم و حالا روبروی هم نشسته‌ایم و من چشم در چشم او دوختمه و پرسیدم:

در شماره قبل خواندید که:

هوتن یکی از فوتبالیستهای سرشناس در مراغه به مطب دوستش دکتر فرهاد به منشی او دل می‌بندد و تلاش میکند به وسیله دکتر فرهاد در جلسه ای خصوصی نسیم منشی دکتر فرهاد را ملاقات کند و بلاخره این اتفاق می‌افتد و دکتر فرهاد پس از جلسه ای که در باشگاه هوتن دارد هر دو به به طرف خانه دکتر فرهاد می‌روند و دکتر به او مژده می‌دهد نسیم هم مهمان خانه آنان است. بعد از اولین دیدارمان در خانه دکتر فرهاد عشق و علاقه من به نسیم دو صد چندان بیشتر شد و برای دیدن او لحظه شماری می‌کردم.

چند باری با نسیم دوتایی ملاقات کردیم و هر بار صد چندان عاشق و دلخسته او می‌شدم تا اینکه شبی نسیم به من گفت که عاشق کس دیگری است و از من قول گرفت از این راز او به هیچکس حرفی نزنم چون این یک عشق ممنوعه است.

در راه تمام فکرم مشغول حرفهای دیشب نسیم بود و مدام از خود می‌پرسیدم:

- او عاشق کیست؟ چرا می‌گفت عشق ممنوعه؟! داشتم دیوانه می‌شدم و به آهنگ ویگن دل دیوانه گوش می‌دادم که می‌خواند.

با تو رفتم

بی تو باز آمدم

از سر کوی او دل دیوانه

داری؟ یعنی مثل همیشه عاشق او هستی؟

– هوتن. نمی‌دونم! واقعاً نمی‌دونم، البته آشنایی با تو و دیدارهایمون باعث شده در دلم بتو هم علاقه مند بشم و همین حس دوگانگی داره دیونه‌ام می‌کنه.

و دوباره گریه اجازه نداد نسیم دنباله حرفهایش را ادامه بدهد. منم سعی کردم آزادش بگذارم تا کمی آرامتر باشد. تا بالاخره دوباره بحرف آمد و گفت:

– هوتن زندگی یک خانواده در میان است. زندگی کسانی که هیچکدام گناهی ندارند اگر این راز برملا شود و زندگیشان از هم بپاشد چون این احساسات لعنتی منه و هیچکس هم در پا گرفتن این عشق ممنوعه تقصیری نداشته غیر از من. و خود من هم باید یه جوری حلتش کنم. فقط به من فرصت بده و بیا همین جا این موضوع را تمام کنیم.

نگاهی به او کردم و سری تکان دادم و گفتم:

– هر طور که تو بخواهی. اگر فکر می‌کنی اینجوری بهتره باشه.

ساعتی آنجا بودیم و نسیم خواست که او را به خانه برسانم و فردا شب شام را با هم بخوریم.

وقتی به طرف مطب فرهاد می‌راندم سرم پر از علامت سوال بود و حس حسادت عجیبی به کسی داشتم که اصلاً نمی‌شناختمش. ولی فکر می‌کردم عجب آدم خوشبختی است که نسیم چنین عاشقانه او را دوست دارد. و دوباره به صدای ویگن و ترانه دل دیوونه او گوش می‌دادم که انگاری برای دل دیوونه من خوانده بود.

به مطب دکتر فرهاد رسیدم. شیرین که نقش منشی او را به عهده گرفته بود و به جای نسیم به مطب آمده بود، بایدیدن من بدون آنکه ملاحظه بیماری را که در مطب نشسته بود بکند، با هیجان و اضطراب پرسید:

– چی شد هوتن، نسیم را دیدی؟ حالش خوب بود؟

– آره شیرین. خیلی بهتر بود. کلی حرف زدیم و قول و قرارهای جدی‌تری برای آینده‌مان گذاشتیم. از فردا هم بر می‌گردد سر کار!

– خوب خدا را شکر. خیلی نگرانش بودم. نسیم دختر خیلی خوب و ماهی است خوش بحالت که چنین جواهری پیدا کردی. بهت تبریک میگم.

با شیرین مشغول صحبت بودیم که مریض فرهاد از اتاق بیرون آمد و فرهاد با دیدن من با سر اشاره کرد به اتاق بروم و وقتی داخل شدم با هیجان پرسید:

– چی شد هوتن!؟

– چی، چی شد؟

– زهر مار، مرتبکه، چی چی شد چیه، نشیم را میگم چش بود؟

– هیچی می‌گفت دیگه نمی‌تونه بدون من حتی یک لحظه زندگی کنه و از من قول گرفت از فردا صبح پیام و همین جا کنارش بشینم و...

فرهاد نداشت حرفم تمام بشه و با عصبانیت گفت:

– خفه شو، چرت و پرت نگو. جان من چش بود؟

– راستش مسئله خاصی نبود. بیشتر نگران بود که آینده رابطه ما چه خواهد شد و به کجا خواهد

کشید. چون می‌گفت دلش نمی‌خواهد مدتی با هم باشیم و بعد هر کس بره دنبال کارش. و منم به او گفتم که اصلاً اینجوری نیست و من آینده زندگیمو با او می‌خواهم بسازم و فکر می‌کنم آرامتر شد و قرار شد کمی جدی‌تر در همین روزها با هم حرف بزنیم.

– خیالم راحت شد هوتن. چون نسیم واقعاً دختر باشخصیت و محترمی است. فقط تعجب می‌کنم که چطور خر شده به الاغی مثل تو دل بسته!

هر دو زدیم زیر خنده و نشستیم روی صندلی مقابل فرهاد که حرف بزنم ولی او داد زد:

– پاشو مرتبکه بیکار و علاف، کجا جا خوش می‌کنی، کلی بیمار بیرون منتظره بیاد داخل. هری بزن بیرون، مگه تو نباید تا یکی دو ساعت دیگه استادیوم باشی؟ برو و منم آنجا می‌بینمت. امروز بازی مهمی است و امیدوارم نتیجه خوبی بگیریم.

از مطب فرهاد بیرون آمدم و به طرف استادیوم راه افتادم. فرهاد هم به عنوان مسئول پزشکی باشگاه سربازها باید بیاید و بعداز دیدن نسیم و فرهاد کمی احساس آرامش بیشتری می‌کنم.

بازی تمام شد و با پیروزی خوبی که به دست آوردیم باعث شد روحیه‌ام بهتر شود و به همراه دکتر فرهاد از استادیوم خارج شدیم و او مرا به خانه رساند و قبل از رفتن گفت:

– هوتن کمی بیشتر مواظب نسیم باش.

– چشم.

به خانه رسیدم و مادرم خوشحال و خندان گفت:

– مادر بازیات را در تلویزیون دیدم و کیف کردم با او گل قشنگی که زدی. مادر قربونت بره.

مادرم را در آغوش گرفتم و همیشه آغوش او برایم امن‌ترین و احساسی‌ترین جایگاه دنیا بود. بوسیدمش و گفتم:

– من قربون شما برم که هر چی دارم از شما دارم. به طرف تلفن رفتم و شماره نسیم را گرفتم و لحظاتی بعد صدای دلنشین او را شنیدم:

– بله.

– سلام نسیم جان.

– سلام هوتن. خوبی؟ تبریک می‌گم مسابقه را از تلویزیون دیدم.

– مرسی خانوم خانوما. حالت چطور؟ می‌خواهی پیام دنبالت بریم بیرون؟

– نه بهتره تو هم استراحت کنی. بذاریم واسه فرداشب.

– هر چی تو بگی. ولی باید قول بدی فردا شب همه چیز را به من بگی.

– حالا تا فرداشب.

بعد از مکالمه با نسیرین و خوردن شام، به رختخواب رفتم ولی دلهره و نگرانی عجیبی حس می‌کردم. نمی‌دانم چرا می‌ترسیدم بالاخره عشقی که در دل نسیم است باعث جدایی ما بشود. بالاخره با افکار خسته و آشفته به خواب رفتم. ظهر قرار ی برای مصاحبه با یک روزنامه ورزشی داشتم و به دفتر آنان رفتم. یکی دو ساعتی آنجا بودم و بعد یکسره به مطب فرهاد رفتم. نسیم با دیدن من خنده‌ای کرد و گفت:

– سلام هوتن. فکر می‌کنیم باید فکر یک روپوش سفید هم برای تو بود. چون به جای اینکه بیشتر در باشگاه باشی در مطب حضور داری!

– اگر ناراحتی بر می‌گردم!

– لوس نکن خودت را. بیا بنشین و از بازی دیروز برام تعریف کن.

گرم گفتگو با نسیم بودم که فرهاد هم با بیمارش از اتاق خارج شد و با دیدن من گفت:

– به به، شاهزاده پای عصایی!

و زد زیر خنده و ادامه داد:

– تو از جون منشی من چی می‌خوای؟ مگه کار و زندگی و پدر و مادر نداری؟ عجب گرفتاری شدیم! هر سه خندیدیم و بیمارها با تعجب به ما نگاه می‌کردند که چه خبر است و بالاخره فرهاد با بیمار بعدی به اتاقش رفت. رو به نسیم کردم و گفتم:

– ساعت ۸ شب می‌آیم دنبالت.

– باشه.

– از فرهاد هم خداحافظی کن.

از مطب خارج شدم. چند تا کار داشتم انجام دادم و رفتم خانه تا شب کمی استراحت کنم.

سر ساعت ۸ جلوی خانه نسیم بودم و او از خانه بیرون آمد و مثل یک فرشته رویایی شده بود. دیدنش احساسی عاشقانه به من می‌داد که گاهی صدای قلبم را خودم هم می‌شنیدم که با چه هیجان و التهابی می‌تپد.

به طرف رستورانی که هر دو دوست داشتیم رفتیم و شام خوریم و من از او پرسیدم:

– می‌توانیم در باره موضوعت حرف بزنیم.

– اینجانه وقتی رفتیم در ماشین صحبت می‌کنیم. بعد از خوردن دسر و چای بعد از شام به طرف ماشین رفتیم و در خیابانهای تقریباً خلوتی که می‌شناختم حرکت می‌کردم. صدای خواننده مورد علاقه هر دوی ما از ضبط صوت ماشین پخش می‌شد که می‌خواند.

نگاهی به او کردم و گفتم:

– نسیم بیا امشب همه چیز را با هم حل کنیم و هر چی در دل داری بگو.

– هوتن خودم هم خسته شدم ولی واقعاً نمی‌تونم... – نسیم، تو از عشق ممنوع حرف می‌زنی و می‌گی فقط من و تو از این راز خبر داریم. خوب نگران چی هستی؟ حرف بزن. اسمشو بگو.

لحظاتی سکوت در ماشین حکمفرما شد. نسیم چشمان زیبا و نفس گیرش پر از اشک بود و من در حال سکنه بدم. ولی هیچ کاری ازم ساخته نبود و فقط ناله کنان گفتم:

– نسیم التماس می‌کنم حرف بزن. به خاطر من، به خاطر خودت، به خاطر آینده‌مان.

– هوتن قول شرافتمندانه بده که هر چی بین ما پیش آمد تو از این موضوع حرفی نخواهی زد.

– قسم می‌خورم، به شرفم به جان تو که عزیزترین برایم

نگاهی دوباره به من کرد و سرش را پائین انداخت و گفت:

– اون که من عاشقش هستم، فرهاد است!!

ادامه دارد

برگزیده ای از میان

نامه ها، ایمیل ها

تلخ ها و

خند های شما



حمید جلالی - لندن

پس از ماهها چشمان به رنگارنگ نوروزی روشن شد. باور کنید هر بار که به فروشگاههای ایرانی سر می‌زد، اولین سوالم این بود که رنگارنگ منتشر شده و متأسفانه پاسخها منفی بود. تا اینکه ۱۵ مارچ مجله رنگارنگ را از فروشگاه مازندران گرفتم و با ولع و اشتیاق به خانه بردم و خودم، همسر و پدر و مادر زرم دست به دست می‌دادیم مجله را و درباره هر مطلبی چهارتایی بحث می‌کردیم و تفاوت یک مجله حرفه‌ای و پایبند به اصول شرافت انسانی همین تأثیرات آن در میان مردم است.

جناب سردبیر عزیز بحث مجله رنگارنگ در خانه ما، باور کنید در اکثر میهمانی‌های دوستانه هم که داریم بارها و بارها بحث مجله رنگارنگ بوده و با وجود عقاید مختلف درباره آن همگی اعتقادشان این بوده که تنها مجله‌ای که ارزش و اعتبار خریدن و خواندن دارد همین مجله رنگارنگ است. امیدوارم همیشه سربلند و موفق باشید و درودی داریم که نثار نویسندگان باسرف و مسئول مجله می‌کنم.

دکتر سیروس اعرابی، مالاگا

جناب آقای مدیر مجله رنگارنگ با درود فراوان

شب عید در رستوران ایرانی که مراسم عید نوروز برپا بود مجله شما را به عنوان هدیه نوروزی به ما دادند. دوشنبه که فرصتی دست داد با حوصله آن را ورق زدم و هرچه بیشتر زمان گذشت اشتیاق و هیجان من هم برای خواندن بیشتر شد و واقعاً لذت بردم و احساس غرور کردم که چنین نشریه‌ای زیبا و کیفیت عالی چاپ و مطالبی بسیار خواندنی و جذاب ولی پرمحتوا و روشنگر منتشر می‌شود. به همراه این یادداشت مبلغ ناقابل حق اشتراک یک ساله مجله را هم تقدیمتان کردم و هر کمک و همکاری که از من ساخته باشد با کمال میل حاضرم به اهداف بزرگ و ایرانی شما کمک کنم.

بی‌امضاء - لندن

اربانتان را در عراق نقره داغ می‌کنن. آقای سربای حتما این روزها حالت خیلی خراب است. حق هم داری. اربابت مسعود رجوی و تروریستهایش را دارند در عراق به درک واصل می‌کنن. باید تو و امثال رفقای مجاهدت عزادار باشی. حالا هزینه‌هایت را چه کسی پرداخت می‌کند؟ شاید برای همین بود که مدتها خبری از رنگارنگ و صدرنگی‌هایت نبود. خوشحال شدیم گفتیم حقوقش را اربابش قطع کرده و حتما به دنبال کار می‌گردد. اینقدر خوش رقصی نکن، چون روزهای آخر عمر این ماهنامه کثیف فرا رسیده و اینقدر روزنامه، مجله خوب، خواندنی و پرمحتوا و مهمتر از همه مجانی در لندن هست که هیچکس پول و وقتش را برای مجله آشغال تو نمی‌گذارد.

ابراهیم روستا - کلن آلمان

آقای سربای از دیدنتان در کلن به طور اتفاقی خیلی خوشحال شدم و از اینکه اجازه دادید پیشانی مردانه‌تان را ببوسم سپاسگزار هستیم. سالهاست مجله رنگارنگ هر شام با دقت و وسواس می‌خوانم و هر بار صدها بار به قلم و شجاعت مردانه شما درود می‌فرستم. شما فراموش نکنید نام شما، همکارانتان و مجله رنگارنگ در حافظه تاریخی ملت ایران می‌ماند. تنها نشریه‌ای که شجاعت و شهامتی ناب ایرانی در هر صفحه‌اش، هر عقیده و نظری را منعکس می‌کند مسئول نشریه که شما هستید باید انسانی آزاد و پهلوان صفت باشید که خوشبختانه هستید. ۲ مقاله خانم مرضیه و شاهزاده در غربت محشر بود. از راه دور مجدداً پیشانی مردانه‌ات را می‌بوسم و درودی دارم به همکارانتان مثل سالار آزادی، سیروس افهمی، فرخ فروزین، هادی خرسندی، ایرج مصداقی، خانم سارا عباسی و همه کسانی که در این راه سخت و مقدس و ملی، میهنی به شما کمک می‌کنند.

سودابه - لندن

درد شما از کجاست؟ اینهمه فحاشی و بی‌تریبی به چهره‌های محبوب مردم می‌کنید که چی به دست بیارید؟ دردتون اینه که کسی شما را تحویل نمی‌گیره و حتی آگهی‌هاشون را به شما نمی‌دن، حتما یک جای کارتون عیب داره. اینهمه مجله و روزنامه دیگه هم در لندن هست چرا آنها به کسی کاری ندارند فقط شماها خود هر آتش باید باشید یاد خدا بیمارز مرحوم رودلف می‌افتم که می‌گفت رنگارنگی‌ها باجگیر هستن. فکری بحال خودتون بکنید، کسی گوشش به تیزدن‌های شما بدهکار نیست.

مهدی روزبه - فرانسه

مجله رنگارنگ را در پاریس پانزدهم از فروشگاه اسکان دریافت کردم و واقعا از خواندن چنین نشریه‌ای پربار لذت بردم و سوالم از شما این است که می‌توانم برایتان شعر و قصه بفرستم چون سالهاست که قصه‌ها و شعرهای زیادی نوشته‌ام و تا بحال جایی چاپ نشده است. شماره تلفن خودم را برایتان نوشته‌ام که اگر پاسخ شما مثبت بود به من خبر بدهید.

تقدیم به مجله و سردبیر عزیز

فریده حکیمی - آلمان

«امروز هم خواهد گذشت»
امروز هم روزیست که خواهد گذشت
روز مهربانی است که خواهد گذشت
نور خورشید کره روشن این روز را
امروز سیزده بدر است که خواهد گذشت
روزهای عید نوروزمان به اتمام رسید
در غربت ... روزهای دیگر هم خواهد گذشت

آزاده - هامبورگ

آقای سربای عزیز با سلام. پس از ماهها مجله رنگارنگ را دوباره دیدم. بسیار خوشحال شدم. یادتان نرود شما ما را معتاد به رنگارگ کرده‌اید وقتی دیر می‌شود احساس بدی دارم و چشم براه

مجله بودن انتظار بدی است. ما را خیلی چشم براه نگذارید چون مجله رنگارنگ بوی و رنگ عشق به ایران را می‌دهد. حس خیزش و نفرت در برابر متجاوزان به سرزمینمان را می‌دهد. ترا به ایرانیان قسم خیلی ما را چشم براه نگذارید.

ترانه معمارزاده - لندن

در شمال لندن چه خبر است؟

آقای سردبیر مجله رنگارنگ این نامه را به شما می‌نویسم که می‌دانم درد و احساس بدی نسبت به روابط ایرانیان با هم دارید. در این چند سال اخیر هزاران ایرانی در قسمت شمال لندن از گلدرز گرین به بالا ساکن شده‌اند که شاید مرکز این اجتماع را بتوان فینچلی سنترال نام برد.

آنچه دردآور و عذاب دهنده است روابط وحشتناک و بد ایرانیان با هم است. سر یکدیگر کلاه می‌گذارند. جوانان و نوجوانان را به راه ناصواب می‌کشاند. برای زنان و دختران جوان که حتی شوهر هم دارند دام می‌گسترانند. زنان سالخورده با قیافه‌هایی به ظاهر مهربان زنان و دختران را به سوی فاسدهای بد می‌کشند و زندگیشان را گند می‌زنند.

تریاک و سایر مواد مخدر در این جامعه کوچک ایرانی به راحتی رد و بدل می‌شود.

همه معیارهای اخلاقی نادیده می‌گردد. پسرها و دخترها به راحتی آب خوردن تلاش می‌کنند دوست پسر یا دوست دختر دیگری را بدزدند.

آقای سردبیر در این منطقه لندن از دزدی‌های صرافها و ارزفروشها گرفته تا تصادفات ساختگی و غیرقانونی تا فروش مواد مخدر تا دامهایی برای کشاندن زنان و دختران به فساد تا بسیاری مسائل دیگر که واقعاً اگر آنهایی که ضربه خورده‌اند جرأت و شهامت داشته باشند برای شما بازگو کنند یا بنویسند، مثنوی غم‌انگیز و دردناکی می‌شود.

این مقدمه را برایتان نوشتم چون می‌دانم

سخت است! ما را با خودت آشنا کن، ما از تو چیز زیادی نمی دانیم. ما فقط نامت را زمزمه کرده ایم. ما به وسعت یک تاریخ از تو محروم مانده ایم. ای نادیده ترین! اگر آمدی با نشانی بیا که تو را بشناسیم. هان! آی آزادی، اگر به سرزمین ما آمدی، با آگاهی بیا. تا بر دروازه های این شهر تو را با شمشیر گردن نزنیم، تا در حافظه ی کند تاریخ نگذاریم که تو را از ما بدزدند، تا تو را با بی بندوباری و هیچ بدل دیگری اشتباه نگیریم. آخر می دانی؟ بهای قدم های تو بر این خاک خون های خوب ترین فرزندان این سرزمین بوده است. بهای تو سنگین ترین بهای دنیاست. پس این بار با آگاهی بیا. با آگاهی. با آگاهی.

نامه های خود را به آدرس ما ارسال کنید
P.O.BOX 2821
LONDON NW2 1DS

آی آزادی! اگر روزی به سرزمین من رسیدی، با شادی بیا. با چادر سیاه و تحجر و ریش نیا، با مارش نظامی و جنگ نیا، با آواز و موسیقی و رنگ بیا. با تفنگ های بزرگ در دست کودکان کوچک نیا، با گل و بوسه و کتاب بیا. از تقوا و جنگ و شهادت نگو، از انسانیت و صلح و شهامت بگو. برای مان از زندگی بگو، از پنجره های باز بگو، دل های ما را با نسیم آشتی بده، با دوستی و عشق آشنای مان کن. به ما بیاموز که چگونه زندگی کنیم، چگونه مردن را به وقت خود خواهیم آموخت. به ما شأن انسان بودن را بیاموز، به خدا "خود" خواهیم رسید.

آی آزادی، اگر به سرزمین من رسیدی، بر قلب های عاشق ما قدم بگذار، مهرت را در دل های ما بیفکن تا آزادگی در درون ما بجوشد و تو را با هیچ چیز دیگری تاخت نزنیم. با هر نفس یادمان بماند که تو از نفس عزیزتری! بدانیم که آزادی یک نعمت نیست، یک مسولیت است. به ما بیاموز که داشتن و نگهداشتن تو

اهل زد و بند و شارلاتان بازی های روزنامه، مجله های دیگر نیستید. شهامت چاپش را دارید. شاید این نوشته باعث بشود دیگران هم بنویسند و حتی بدون ذکر نامشان بقیه را هم آگاه سازند.

پوبک حقیقی آزادی!

اگر روزی به سرزمین من رسیدی، در قالب پیرمردی سیاه پوش با ریش سپید و عبای سیاه با لهجه ای غریب و فرهنگی عرب و چشمهایی سرد و ترسناک نیا. برای مان از مرگ نگو. به گورستان نرو، گورستان پایان است، نباید آغاز باشد. این بار توی دهان هیچ کس نزن، وعده ی تو خالی نده، نفث را بر سر سفره ها نیار، نان مان را بر سر سفره های مان باقی بگذار. از آب و برق مجانی نگو. از تلاش انسانی بگو، از سازندگی و آبادانی بگو. از تعهد کور نگو، از تخصص و دانش و شور بگو.

کیومرث رباحی

(محاكمه پدر)

یکی گفت معنی این کار چیست
 در ایران ما جز شب تار نیست
 گرفتند از مرد و زن عشق را
 دگر جز دل و جان بیمار نیست
 چو هر روزه از خانه بیرون روی
 نبینی جوانی که بر دار نیست
 پس از آنکه کشتند خورشید را
 در ایرانمان جز شب تار نیست
 از این جزاقتال های بلند
 کسی جز جوانان خریدار نیست
 چنین است افکار ضحاک وار
 که جز مغز تو، روزی مار نیست
 کجائید آهنگران زمان؟
 ببین کاوه زنده است، بر دار نیست؟
 اگر کاوه بر دار شدی وای ما
 که چون او یکی بود و بسیار نیست
 نفس خسته، تن خسته، جان خسته است
 وطن خواه خواب است و بیدار نیست
 ولی راد مردی ز نسل کیان

که ایرانی است و ز اغیار نیست
 قسم خورد آنان نه ایرانی اند
 در ایران ما جز رخ یار نیست
 پدر جان بخشمت تا ابد
 نگو کار، کار من زار نیست
 تو گفתי نباید سر کار رفت
 تو گفתי که دولت دگر یار نیست
 به مادر تو آموختی صد شعار
 تو گفתי شعار است و این عار نیست
 تو گفתי به خواهر که چادر پیوش
 که این رسم، رسم شتر دار نیست
 تو گفתי شب الله اکبر بگو
 که این خانه جای تو بیعار نیست
 تو گفתי که در سال پنجاه و هشت
 دگر بینوا و گرفتار نیست
 تو گفתי که عدل است و داد و دهش
 دگر ظالم و ظلم در کار نیست
 تو گفתי که در خانه های خدا
 نشانی ز مکر و ز مکار نیست
 تو گفתי سخن های احق فریب
 هزاران سخن، جای انکار نیست
 تو گفתי در اسلام تبعیض نیست

دو صد گفته چون نیم کردار نیست
 تو گفתי که زیباست فردای ما
 و در گلستانهای ما خار نیست
 تو گفתי در آینده نقل و نبات
 در انبار کمتر ز خروار نیست
 تو گفתי که در بین همسایه ها
 به جز صلح و پیمان پر بار نیست
 تو گفתי در ایران آینده مان
 همه شاغل هستند و بیکار نیست
 تو گفתי از این ثروت بی حساب
 دگر بینوائی در انظار نیست
 تو گفתי به ماوای خرگوش ها
 دگر حمله گرگ و گفتار نیست
 تو گفתי که آزاد و آزاده ایم
 سخن دیگر از کشت و کشتار نیست
 تو گفתי به صلح و صفا یکدلیم
 کسی با کسی در کلنجار نیست
 تو گفתי، تو گفתי، تو گفתי، پدر
 دگر در وطن چوبه دار نیست
 تو گفתי که هر شب به مسجد برو
 که در مسجد ما دغلکار نیست
 بلی رفتم، اما بگویم چه شد؟

زمان پس کم و جای گفتار نیست
 من و آن جوانان ناپخته، خام
 که راهی در اینجا جز اقرار نیست
 فتادیم در دام، پروانه وار
 کسی را رهائی از این تار نیست
 پس از من جوانان صف اندر صفند
 که اعدام من آخرین کار نیست
 به جان عزیزان هم خون من
 که برتر از آنها مرا یار نیست
 ندانستی از دین اسلام هیچ
 که چون و چرائیش در کار نیست
 یکی رهبر و دیگران راه خواه
 در این راه بیدار و غم خوار نیست
 تو دادی هزاران شعار تهی
 چه گویم که حاجت به گفتار نیست
 در این آخرین دم، چه گویم پدر
 که در پیش رویم به جز دار نیست
 طنابی که بر گردنم حلقه شد
 ز حمق تو شد چشم خونبار چیست
 ز حمق تو شد چشم خونبار چیست.

اتحاد و همیاری ملی با همت عالی



ولی ما به همت عالی و افکار انسانی و احساسات ملی و میهنی شما ایمان داریم و می دانیم مجله ای را که متعلق به خودتان می باشد را تنها خواهید گذاشت .
 چنانچه چند دقیقه ای از وقتتان را به گذاشتن مبلغی در حد امکاناتتان در پاکتی به آدرس فوق اختصاص دهید، با این حرکت زیبا و ملی و میهنی باعث دلگرمی و امیدواری بیشتر ما در این راه سخت خواهید شد.

کماکان مجله رنگارنگ را در خانه هایتان حفظ کنید. شاید در زندگی روزمره هر کدام از شما مبلغ ۵، ۱۰، ۲۰ یا ... پوند و یورو مبلغ زیادی نباشد ولی چنانچه از سوی شما و تعدادی دیگر از دوستان برای ما ارسال شود گره گشای مشکلات مالی ما خواهد شد و کمک خواهد کرد همچنان استمرار یابیم.
 در بازار آلوده و آشفته امروز مطبوعات ایرانی در خارج از کشور که صدها نشریه ریز و درشت با حمایت پنهانی حکومت آخوندی سرازیر بازار شده است و همه چیزشان مجانی است، چون شرافت نداشته شان! رقابتی نابرابر و ناعادلانه را به وجود آورده اند که ادامه زندگی مطبوعاتی رنگارنگ را سخت و سخت تر کرده اند

۲۵ سال در جهت منافع ملی و میهنی شما هموطن عزیز قلم زده ایم و مجله رنگارنگ را به عنوان شناسنامه هویت ایرانیان خارج از کشور نشین منتشر کرده ایم.
 ۲۵ سال پیش همین گونه نوشته ایم که امروز می بینید.
 بر سر منافع ملی کشورمان با هیچکس و هیچ گروهی زد و بند و معامله نکرده ایم و طی ۲۵ سال گذشته دیناری کمک مالی دریافت نکرده ایم زیرا اعتقاد داریم استقلال و ثبات مجله رنگارنگ در آزادی قلم و بیان آن نهفته است
 امروز برای اولین بار به خاطر تداوم زندگی مجله رنگارنگ سفره دل پیش شما صاحبان اصلی این نشریه گشاده ایم و انتظار داریم با حمایت و پشتیبانی شما عزیزان

شما و رنگارنگ

صفحات مجله رنگارنگ آلبومی است از عکسهایی که در طول ۲۵ سال گذشته شما از فرزندان خود برای ما فرستاده‌اید که امروز کودکان شما به مرز ۲۵ سالگی رسیده‌اند و هنوز که مجله رنگارنگ آن سالها را می‌بینید لبخندی شیرین و خاطره‌انگیز بر لبهایتان نقش می‌بندد یا دانش‌آموزان ممتازی را که سالها پیش معرفی می‌کرده‌ایم امروز، پزشک، اقتصاددان، وکیل یا صاحب مشاغل چشمگیر هستند. قصد داریم هر ماهه بخشی به زندگانی شما عزیزان اختصاص دهیم که گزارش یا عکسهایی از مراسم ازدواج، سالگرد ازدواج، تولدهای عزیزان، عکسهای فرزندان و یا درد دلها، پیامی برای کسی که دوستش دارید و یا نوشته‌های دلخواهتان را برای ما بفرستید ما نیز در مجله چاپ خواهیم نمود. به هر حال این صفحات متعلق به شماست. عکسها یا پیام‌های مورد علاقه خود را از طریق پست یا ایمیل برای ما ارسال نمایید.

ایمیل ما: rangarang_london@hotmail.com

آدرس ما: POBox: 2821 , London NW2 1DS



Kamyar



Kianoush



Kitty



Prince



Bereti



Lio



Lily



Aydin

تنهایی

وقتی هیچ قلبی عاشقانه برات نمی‌طبه،
وقتی هیچ نگاهی منتظرت نیست، وقتی هیچ قلمی نامه‌ای
برات نمی‌نویسه،
وقتی منتظر صدایی عاشقانه نیستی، وقتی می‌دونی زنگ
خوندهات را آشنایی نخواهد زد،
تازه می‌فهمی چقدر تنهایی!
تنهایی مثل یک خودکشی بی صداست.

گرانی

چه کسی می‌گوید که گرانی شده است؟
دوره ارزانیست!
دل روبودن ارزان، دل شکستن ارزان، دوستی ارزان است.
دشمنی ها ارزان، چه شرافت ارزان!
تن عریان ارزان، آبرو قیمت یک تکه نان،
و دروغ از همه چیز ارزان تر،
قیمت عشق چقدر کم شده است،
کمتر از آب روان،
و چه خفیف بزرگی خورده،
قیمت هر انسان

بازارچه اروپایی رنگارنگ +44 (0)208 20 800 10

سالن آرایش فروشی

یک سالن آرایشی با سابقه طولانی مدت در منطقه

میداول به دلیل مسافت به فروش می‌رسد.

۰۷۸۷۷۱۹۲۱۸۳

حسابداری

کارهای حسابداری و اداری پذیرفته می‌شود

۰۷۴۰۳۰۰۱۵۰

ماساژ و تراسی برای بانوان

خانی با تخصص در زمینه ماساژ جهت بانوان

علاقتمند در لندن

۰۷۴۰۳۰۰۸۸۸۹

پرستار با تجربه

خانی هستم با تجربه نگهداری از سالمندان و

کودکان در سنین مختلف در صورت تقاضا لطفاً با

شماره زیر تماس حاصل نمایید

۰۷۴۱۲۹۰۶۲۲۹

بازار یابی و تبلیغات

جهت همکاری در مجله رنگارنگ در زمینه

بازاریابی و تبلیغات از علاقمندان دعوت به

همکاری مینماید

۰۲۰۸۲۰۸۰۰۱۰

جدی نگیرید واسه خنده س



از اونبائی که همه ایرانی ها با هر قومیت و قبیله ای
واسه ما مفرم هستن ما تا اونبائی که شده بهای استفاده از
قومیت ها از کلمه غضنفر یا بهروز فالی بند استفاده می کنیم
. آگه هم نشده فلامه فیلی شرمند افلاق ورز شکاریتونیم

به غضنفر میگن ناراحت نمیشی شما رو مسخره میکنن
میگه نه اینا همش خاطره ست

چی شد ؟
یارو میگه : یه سازمانی تشکیل شد به نام یونس کو

به یارو میگن چرا رو پرچم دزدان دریایی عکس یه کله
با ضبدر کشیدن؟ رشتیه میگه: یعنی خوردن کله پاچه در
کشتی ممنوع.

آگه برق ژاپن ۱ ساعت بره آمریکا میتونه به ژاپن برسه حالا
آگه برق ایران ۱ ساعت بره چی میشه ؟ ایران تو جمعیت
به چین میرسه !

غضنفر میره «استرپ شو» ، بعد از چند ساعت به رفیقش
میگه: پاشو بریم، از اول معلوم بود این دختره زوروش
نی‌رسه میله رو کج کنه.

کمیته امداد برای چندمین بار از برادران غضنفر خواست
که بعد از انداختن سکه به صندوق صدقات بچه های خود
را سوار صندوق نکنن

به ۲۰۶ صندوقدار میگن چه احساسی داری؟
میگه احساس جنیفر لویزی.

غضنفر زنگ میزنه ثبت احوال ، میگه : ببخشید اونجا ثبت
احواله ؟ من امروز احوال خوبه ، می خواستم ثبت کنم !

به غضنفر میگن: چي شد که ایدز گرفتی؟ میگه: از توال
فرنگی!
میگن: آدم که از توال فرنگی ایدز نمیگیره. میگه: آخه نفر
قبلی هنوز بلند نشده بود.

وصیت نامه غضنفر رو میخوانن : من همه نمازمو خوندم
فقط ۲۰ سال واسم وضو بگیرید
به یارو میگن وقتی حضرت یونس رفت تو دهن نهنگ

واژه نگاری های غلط و عامیانه

کس خل یعنی چی؟؟؟

این کلمه فحش نیست اصلاً و قسمت اولش هیچ ربطی به خانم ها نداره ...
زمان قدیم وقتی می خواستن یه خبری رو توی شهر اعلام کنن با یه طبل هایی به اسم کوس مردم رو دور خودشون جمع
می کردن و خبر رو می دادن بعد همیشه یه احمق هایی هم بودن که از نظر عقلی مشکل داشتن و الکی می اومدن و این
طبل هارو می زدن و مردم رو به اشتباه می انداختن و مردم هم اهمیت نمی دادن و می گفتن بی خیال کوس خله اس ...
از اون روز دیگه جا می اوفته هر احمقی که می بینیم می گیم این کس خله ...

همه چیز درباره واژه "کس شعر"

امروزه کسی نیست که معنای واژه "کس شعر" را نداند و حتی به جرات میتوانم بگویم
کسی نیست که کس شعر نگوید.

ولی با اطمینان میتوانم بگویم که ۹۰٪ خوانندگان این مطلب از تاریخچه این واژه خبر
ندارند!!

من اخیراً به تاریخچه این واژه پی برده ام و بر خود واجب میدانم که شما را هم در مورد
این موضوع غنی کنم! البته این که من میخواهم تاریخچه "کس شعر" را برایتان بگویم به
این معنی نیست که من آدم بی حیا و بی تربیتی هستم.
اصلاً بگذارید توضیح بدهم تا خودتان متوجه شوید.
اول از همه اجازه میخوام که یک کم غیر ادبی بنویسم. البته منظورم این نیست که بی ادبی
بنویسم! منظورم اینه که راحت تر و خودمونی تر بنویسم.

اول از همه سری به لغتنامه دهخدا زدم و معنی اون رو اینطور دیدم :

کس شعر ش همان یاهه گویی است.

کرسی شعر است که اینطور تغییر پیدا کرده است.

...

خوب بقیش رو بنارید خودم بنویسم. چون آگه از لغتنامه کپی کنم باید همش رو دوباره
توضیح بدم!

در گذشته وقتی که بخاری و

تلویزیون نبود، مردم باید شبهای طولانی زمستان رو سر میکردن! خدایش عذاب آورده! نه
تلویزیون و نه کامپیوتر و نه بخاری!! البته اینا نبودن ولی چیزی بود که جای هرسه تای اینا
رو پر میکرد! و اون چیزی نبود به جز کرسی.

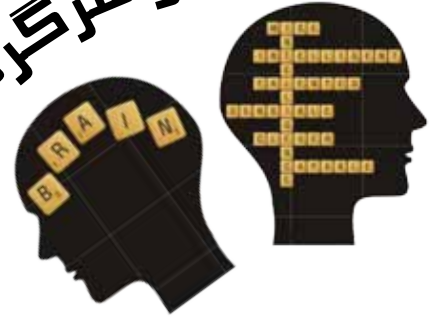
مردم دور این کرسیها که اندازه میز مناظره انتخاباتی بود جمع میشدن و شعرهایی که بلد
بودن نوبتی میخوندن تا حوصله شون سر نره! ولی یکم یکم دیدن بازم داره حوصله شون
سر میره و هنوز کسی پیدا نشده تلویزیون رو اختراع کنه واسه همین شروع کردن به تولید
شعر پای این کرسی ها! به این رویه میگفتن کرسی شعر...البته همه که خوب بلد نیستن
عین من شعر تولید کنن! در هر هزار نفر یک نفر میشه محمد تقی بهار. بقیه در اصل فقط
مثل الفنون کس شعر میگفتن. ولی از اونجایی که هنوز کسی نمیدونست کس شعر چیه،
بهشون نمیگفتن کس شعر نگو. البته مردم متوجه شده بودن که این کس شعرها دو تا
ویژگی مهم داره:

(۱) فقط واسه گذروندن وقت هست و هیچ ارزش دیگه ای نداره

(۲) ان کس شعرها در حالی که هیچ شباهتی به شعر ندارن، ولی بی شباهت به شعر هم
نیستن

خلاصه این واژه کرسی شعر رفته رفته جای خودش رو به واژه بی ناموسی کس شعر داد.
البته مدت زیادی از تولید اولین کس شعر نمیگذره ولی امروزه شاهد پیشرفته ترین و تپل
ترین کس شعرها از جانب دولتمردان هستیم.

جدول و سرگرمی



افقی:

- ۱- نوشته ای از رادیارد کیپلینگ که حاکی از سفرها و
- خطرات اوست- کاشف میکروب سل ۲- فلز پرمصرف-
- انکار کردن- دوستی و محبت- لانه زنبور عسل ۳- آهنگ
- عزا- براده آهن یا خرده های چوب- محصول شالیزار ۴-
- نان کاغذی- هر چیز کروی- بستنی چوبی ۵- آدم چالاک-
- گرافایگی- میوه مقوی ۶- برگزیده چیزی- حکیم ربانی و
- خداشناس- به آن زنده ایم- آواز کردن ۷- ننگ و عیب-
- اشباع شده- جانوری کنار مرداب که به آن "بیدستر" هم می
- گویند ۸- شتر تندرو- آنسوی چیزی- کتاب ارزنده فروید
- ۹- محافظت و نگهداری- عبادت غیرواجب- سرای
- اشخاص متمول ۱۰- نغزین- غربال و مویر- باور قلبی-
- لخت و عربان ۱۱- درخت زبان گنجشک- بیگانگان-
- ۱۲- فرزند ذکور- پخش و پلا- کوچ کردن
- و دورشدن ۱۳- پنه زن- اتاق خنک زیرزمینی- خراب و
- ویران ۱۴- شهری در مازندران- گل ته حوض- سرحد-

بازی تخته و تاس ۱۵- آبدیده- از آثار برجسته ژان آنوی نمایشنامه نویس فرانسوی.

عمودی:

- ۱- بهشت معروف شداد- داستانی خیال انگیز با هجوی تند درباره استبداد از جرج ارول نویسنده انگلیسی ۲- نابودی و هلاکت- شاعر انگلیسی و سراینده "دون ژوان"- به شکم
 - خوابیده است ۳- فردای پریروز- جاری و سیال- نوعی سیستم پخش تلویزیونی ۴- پیدا کننده راه دین- گرداگرد دهان- اندوه و غصه ۵- پول قدرتمند آسیا- آشنا- سوداگر متمکن-
 - یکدندگی و عناد ۶- کمی و نقصان- آرایش هنری- نفی تازی- دوازده ماه تمام ۷- صفت سیب زمینی- رمان نویس مشهور آمریکایی و خالق "حماسه گندم" ۸- مشت و تودهنی-
 - صدای دلنشین- راه شناس ۹- از آثار ریمسکی کرساکف موسیقیدان نام آور روسی- دلدادۀ عدرا ۱۰- تقویت امواج رادیویی- آب روستایی- مطلبی را به ذهن کسی انداختن- لکه
 - های سفید روی پوست ۱۱- حرف انتخاب- جاروکش- چوب سوختنی- داستانی از واسیلیس واسیلیکوس نویسنده یونانی ۱۲- دو مصراع شاعر- بیماری پوستی- رهایی بخش
 - ۱۳- حیا و آزر- تیری که با کمان انداخته شود- دستار و عمامه ۱۴- معدن- داستانی نوشته جیووانی ورگا نویسنده ایتالیایی- ستاره آسمانی ۱۵- اولین رمان نیکلای لسکوف داستان
- نویس روسی- اندام.

اتحاد و همیاری ملی با همت عالی

۲۵ سال در جهت منافع ملی و میهنی شما هموطن عزیز قلم زده ایم و مجله رنگارنگ را به عنوان شناسنامه هویت ایرانیان خارج از کشور نشین منتشر کرده ایم.

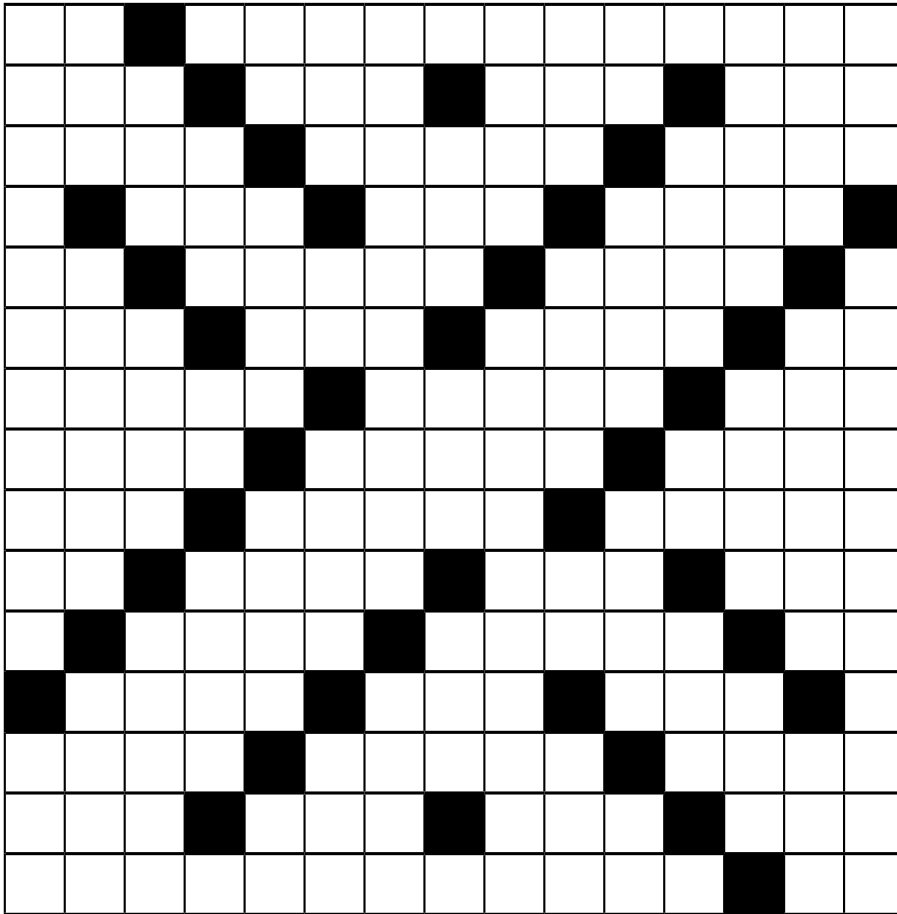
۲۵ سال پیش همین گونه نوشته ایم که امروز می بینید.

بر سر منافع ملی کشورمان با هیچ گروهي زد و بند و معامله نکرده ایم و طی ۲۵ سال گذشته دیناری کمک مالی دریافت نکرده ایم زیرا اعتقاد داریم استقلال و ثبات مجله رنگارنگ در آزادی قلم و بیان آن نهفته است

امروز برای اولین بار به خاطر تداوم زندگی مجله رنگارنگ سفره دل پیش شما صاحبان اصلی این نشریه گشاده ایم و انتظار داریم با حمایت و پشتیبانی شما عزیزان کماکان مجله رنگارنگ را در خانه ها یمان حفظ کنید. شاید در زندگی روزمره هر کدام از شما مبلغ ۵، ۱۰، ۲۰ یا ... پوند و یورو مبلغ زیادی نباشد ولی چنانچه از سوی شما و تعدادی دیگر از دوستان برای ما ارسال شود گره گشای مشکلات مالی ما خواهد شد و کمک خواهد کرد همچنان استمرار یابیم.

در بازار آلوده و آشفته امروز مطبوعات ایرانی در خارج از کشور که صدها نشریه ریز و درشت با حمایت پنهانی حکومت آخوندی سرازیر بازار شده است و

۱۵ ۱۴ ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱

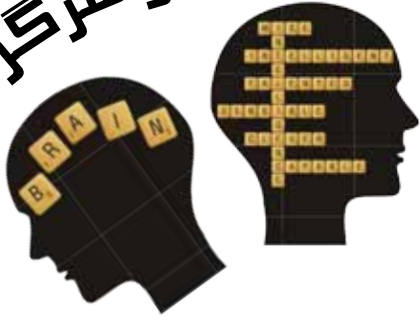


همه چیزشان مجانی است، چون شرافت نداشته شان! رقابتی نابرابر و ناعادلانه را به وجود آورده اند که ادامه زندگی مطبوعاتی رنگارنگ را سخت و سخت تر کرده اند

ولی ما به همت عالی و افکار انسانی و احساسات ملی و میهنی شما ایمان داریم و می دانیم مجله ای را که متعلق به خودتان می باشد را تنها خواهید گذاشت . چنانچه چند دقیقه ای از وقتتان را به گذاشتن مبلغی در حد امکاناتتان در پاکتی به آدرس ما اختصاص دهید، با این حرکت زیبا و ملی و میهنی باعث دلگرمی و امیدواری بیشتر ما در این راه سخت خواهید شد.



جدول و سرگرمی



۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
														۱
														۲
														۳
														۴
														۵
														۶
														۷
														۸
														۹
														۱۰
														۱۱
														۱۲
														۱۳
														۱۴
														۱۵

افقی:

- ۱- کشوری در قاره اروپا با مرکز تیرانا- شرکت فرنگی
- ۲- تالاب و آبگیر- دلتگی و افسردگی ۳- عید ویتنامی ها- زن گندمگون- ایالت جدایی طلب اسپانیا- مرغابی ۴- نیروها- نتیجه ارزیابی- میوه تلفنی ۵- بزرگتر- از اجرام آسمانی- همان دارایی است ۶- ملاقات- پول خارجی- حکمرانی و ریاست ۷- تیغه آزمایشگاهی- زمین لغزنده- گربه عرب- نگارش مطلبی در کتاب یا روزنامه ۸- آزرده- نام قدیم مشکین شهر ۹- بخشندگی- عضوی بر صورت- رنگ موی فوری- فریب و حيله ۱۰- مطابق روز- چین و شکن پوست- طمانینه و آرامش ۱۱- شهری

در کردستان- سبب و دستاویز- از فرشتگان شب اول قبر ۱۲- محور سنگ آسیاب- بنیاد و پی عمارت- بانگ و آواز ۱۳- قلب- بهشت و فردوس- گرمابه- قلب قرآن ۱۴- از درجات نظامی- یار سلامان ۱۵- شهری در استان همدان- شیطان.

عمودی:

- ۱- خرده گیری سازنده- از بنادر مهم در استان خوزستان ۲- نمایندگی دادن- زنجیرها ۳- شهر مرکبات- قهوه خانه اداره!- پسوند شباهت ۴- رود مرزی شمالی- کتابی از مهاتما گاندی- شهری در خراسان قدیم ۵- جمع ندیم- فغان و فریاد ۶- مددکار- آسان- انبوه و فراوان ۷- کشاورز- استوانه ای در سیلندر که موجب حرکت میل لنگ می شود ۸- دوست و رفیق- سنگریزه ۹- جنگ و پیکار- تنگه ای که اندونزی و سنگاپور را از هم جدا می کند ۱۰- سردرگم- اسب رستم- کاستی ۱۱- از مشتقات شیر- اره درودگری ۱۲- پوشش چشم- قوی و پر زور- همنشین گل ۱۳- اسب آذری- کتابی از هربرت جرج ولز- قدم یکپا ۱۴- لک لک- منسوب به دنیا ۱۵- کنایه از مهارت و زبردستی- در حال ترس و بیم.

به آنان که دوستشان دارید و می خواهید همیشه با یاد شما باشند مجله رنگارنگ را هدیه کنید

فرم اشتراک

نام و نام فامیل

آدرس کامل

میزان حق اشتراک: در انگلستان یک ساله ۴۰ پوند در اروپا یک ساله ۶۰ یورو در آمریکا یک ساله ۱۰۰ دلار

لطفا چک خود را به نام M.Sarabi صادر فرمائید

M.sarabi

RANGARANG International , PoBox 2821 London NW2 1DS United Kingdom

Email: rangarang_london@hotmail.com

فال ماه شما



فروردین :

اگر جواب خیلی از فداکاریها و محبت ها به متولدین این ماه برگشته است ولی فضائی از خوش نامی و محبوبیت و یادآوری های دلنشین می تواند آینده ای زیبا برای این گروه ترسیم کند. در حالیکه بعضی متولدین این ماه سعی دارند از عشق و دردسرهاش فرار کنند و خود را در زندگی معمولی و آدم های نرمال غرق نمایند.



اردیبهشت :

در زمینه کسب و کار و شغل بعضی از متولدین این ماه بسیار پولساز و موفق و مبتکر هستند، برخی بدلیل رکود اقتصادی ناگهان دچار ترس و دلهره شده و حتی ابتکارات و خلاقیت های خود را بهمین سبب از دست داده اند. به این گروه توصیه میشود باامید بکار بپردازند و روحیه خود را نبازند که هنوز شانس های خوبی در راه است.



خرداد :

باید استعدادها و خلاقیت های متولدین این ماه را دو بار بررسی نمود چرا که اغلب آنها به دلیل فروتنی و خضوع سعی دارند قدرت خود را به رخ نکنند و به همین جهت از خیلی موقعیت های ممتاز بدور می افتند. اغلب دختر خانم های متولد این ماه از لحاظ استعداد در تحصیل و کار در مرحله ای خاص قرار دارند و از میان آنها عده ای به درجه و مقام های بالائی دست می یابند.



تیر :

فرد مورد علاقه متولدین این ماه خیلی روی رفتار و اخلاق مهربان و انسانی شان حساب میکند . اگر دلیل خستگی و مشغله و غیره ، این رفتار تغییر کند مسلماً این روابط را بهم میریزد . روحیه کمک در متولدین این ماه بسیار بالاست . همیشه برای یاری دادن به محتاجان و اطرافیان آماده هستند ، در این میان بدلیل اشتباه و یا سوء تعبیر عده ای تصمیم گرفته اند دیگر دست یاری به سوی کسی دراز نکنند که مسلماً صحیح نیست .



مرداد :

شاید اکنون احساس نموده باشید نمیتوانید روی هیچکس حساب نمائید. بنابراین بهترین دوره را دارید که تمام قید و بندهای بیهوده را از دور خود جدا نموده و با تمرکز نمودن روی آنچه که واقعا میتوانید خوشحالتان سازد، هدف و روش جدید زندگی را پیش گیرید. در زندگی زناشویی و احساسی اگر منطقه تصمیمات خود را بگیرید، خودتان را خوشبخت تر خواهید یافت. در دوره فشارهای شدید مالی قرار دارید.



شهریور :

بار دیگر آرامش خود را بدست آورده و همین باعث میشود که در عشق بتوانید روزهای شادی را تجربه نمائید بشرطی که به افراد دیگر خانواده ، بخصوص خانواده خودتان اجازه دخالت در زندگی خصوصی و زناشویتان را ندهید. خواهید توانست با همکاران تبادل نظر نموده و مسئولیتهای را زودتر به پایان برسانید. بسیاری از شماها علاقمند به فعالیتهایی خواهید گشت.. نامه های شادی دریافت خواهید نمود



مهر :



اجازه ندهید برخی مسایل شما را آزار دهد. برخی کارهای شما متوقف شده است ولی در این ماه بنیه و توان بیشتری برای انجام آنها خواهید داشت. این ماه، میتواند ماه پیشرفت و ترقی برای شما باشد، اما این موضوع یک شرط دارد و آن تمرکز شما بر چیزهای مهم است، که در این صورت بهترین نتیجه را برای شما پی خواهد داشت. سعی کنید خودتان باشید و کارهایتان را به خوبی انجام دهید.

آبان :



امروز، روز مهمیست برای انجام یک مصاحبه کاری، ملاقات با دوست عزیز، امتحان دادن و یا کارهای خاصی که از قبل برایش نقشه های که از پیش زیاد به آن فکر کردید. در این روز نزدیکترین ارتباط شما با دیگران بر روی پایه های محکم بنا میشود

آذر :



شما مانند درختی که برگهای خشک خود را میریزد میخواهید دگرگون شوید اما بهتر است این کار را نکنید. حتی اگر در آرزوی فرار و گریز میسوزید از جای خود تکان نخورید. زمان بهترین تغییرات را در شرایط زندگی شما بوجود خواهد آورد.

دی :



از افراد خودخواه فاصله بگیرید. برخی از صفات خوب شما در محیط کار باعث میشود وظایف مهمی به شما ارجاع شود. دو ملاقات مهم خواهید داشت که یکی در مورد مسائل تحصیلی و شغلی است و دیگری در مورد زندگی آینده تان. به یک سفر کوتاه ولی جالب خواهید رفت. یکی از دوستانتان که از شما دلخور بود، به اشتباه خود پی خواهد برد و از شما دلجویی خواهد کرد. گمشده ای را بعد از سالیان طولانی پیدا خواهید نمود.

بهمن :



بعضی از متولدین این ماه بخاطر نیش زبان و متلکهای بعضی ها به تنگ آمده و آماده عکس العمل تندی هستند که توصیه میشود با آرامش و صبورانه عمل کنند و تا حد ممکن آنها را به یک گفتگوی آرام مبدل سازند البته حق با آنهاست ولی به جنجال و درگیری های بزرگتر نمی ارزند. آن عده از متولدین این ماه که دچار بیماری سوءظن و شک و تردید هستند باید در درمان خود اقدام نمایند وگرنه از نظر روحی دچار صدمه خواهند شد، خصوصا آنها که زندگی زناشویی دارند.

اسفند :



عشق شما را تنها نگذاشته است بلکه کاملاً برعکس، مدتی سخت کار کرده اید، زیادی بخشیده اید و اکنون زمان استراحت شماست. استراحت واقعی و روز آرامش برای شما رقم خورده است. از زندگیتان لذت ببرید و از تجربه هایتان برای ارج نهادن به روی آن بهره بگیرید.

اتحاد و همیاری ملی با همت عالی

۲۵ سال در جهت منافع ملی و میهنی شما هموطن عزیز قلم زده ایم و مجله رنگارنگ را به عنوان شناسنامه هویت ایرانیان خارج از کشور نشین منتشر کرده ایم. ۲۵ سال پیش همین گونه نوشته ایم که امروز می بینید.

بر سر منافع ملی کشورمان با هیچکس و هیچ گروهی زد و بند و معامله نکرده ایم و طی ۲۵ سال گذشته دیناری کمک مالی دریافت نکرده ایم زیرا اعتقاد داریم استقلال و ثبات مجله رنگارنگ در آزادی قلم و بیان آن نهفته است

امروز برای اولین بار به خاطر تداوم زندگی مجله رنگارنگ سفره دل پیش شما صاحبان اصلی این نشریه گشاده ایم و انتظار داریم با حمایت و پشتیبانی شما عزیزان کماکان مجله رنگارنگ را در خانه هایتان حفظ کنید. شاید در زندگی روزمره هر کدام از شما مبلغ ۵، ۱۰، ۲۰ یا ... پوند و یورو مبلغ زیادی نباشد ولی چنانچه از سوی شما و تعدادی دیگر از دوستان برای ما ارسال شود گره گشای مشکلات مالی ما خواهد شد و کمک خواهد کرد همچنان استمرار یابیم.

در بازار آلوده و آشفته امروز مطبوعات ایرانی در خارج از کشور که صدها نشریه ریز و درشت با حمایت پنهانی حکومت آخوندی سرازیر بازار شده است و

همه چیزشان مجانی است، چون شرافت نداشته شان! رقابتی نابرابر و ناعادلانه را به وجود آورده اند که ادامه زندگی مطبوعاتی رنگارنگ را سخت و سخت تر کرده اند

ولی ما به همت عالی و افکار انسانی و احساسات ملی و میهنی شما ایمان داریم و می دانیم مجله ای را که متعلق به خودتان می باشد را تنها نخواهید گذاشت . چنانچه چند دقیقه ای از وقتتان را به گذاشتن مبلغی در حد امکاناتتان در پاکتی به آدرس ما اختصاص دهید، با این حرکت زیبا و ملی و میهنی باعث دلگرمی و امیدواری بیشتر ما در این راه سخت خواهید شد.



Celebrity Gossip



Lady Gaga in Taiwan

She's one of the most popular international entertainers in Taiwan and received the royal treatment as she visited the central Taichung government offices



Lindsay Lohan: 25th Birthday

With the past 365 days being marred by ongoing legal woes, Lindsay Lohan is hoping that the age of twenty-five has better things in store.

Emma Watson Covers Harper's Bazaar UK August 2011



Gracing the front page of numerous publications, Emma Watson adorns the cover of the August 2011 issue of Harper's Bazaar UK.

Maria Shriver Files for Divorce from Arnold Schwarzenegger



With no chance of a reconciliation, Maria Shriver has officially filed for divorce from Arnold 25-year marriage, the legal filing comes after the couple split in May



Aquarius:

If you have children, you will spend a lot of time nurturing and caring for them. The Sun, Venus, and Mercury will all travel through Cancer in your sector related to children. Even if you don't have kids, it will be a lot of fun to hang out with other people's children. These planets will also bring developments in your love life. Your home and family life will be busy while you complete several practical and decorative projects. Jupiter in Taurus all month will bring good times and cooperation with your relatives and extended family.



Pisces:

You will be at work so much this month that it will start to feel like home. You'll see more of co-workers than family or friends. The Sun, Mercury, and Venus traveling through Cancer and your work sector will aid in mentoring and training less experienced staff. Mars will be in Gemini most of the month and Venus will be in Cancer for a few days at the start. The two will activate your love life and bring an attraction to someone. With Jupiter in Taurus, you will enjoy and appreciate your home and family. Saturn in Libra will stall any travel or educational plans.



Aries:

Several planets in Cancer and a New Moon this month will keep you focused on home and family. Cancer is in square to your sign, so don't expect everything to go smoothly. Mars and Venus will travel through Gemini, bringing a busy time with relatives, friends, and neighbors. You will take a back seat and be the person supporting everyone else for a change. Mercury will be in Leo for most of the month after the first few days. You will be fun loving and flirtatious. A Full Moon in Capricorn on July 15 could create some headaches in career matters.



Taurus:

Expect to feel positive and have a lot of faith with Jupiter in your sign this month. During this transit you will be generous and helpful toward others and happy with your situation in life. Several planets will transit through Cancer now. You will nurture and support others and be helpful and kind. A New Moon in Cancer on July 1 will help you make a new start in your family and home life. Things will seem stable and secure, but you may be anxious due to pressure coming from another person. Mercury in Leo means there will be drama at home.



Gemini:

Both Mars and Venus will be in your sign this month. Mars will help you be proactive, and Venus will help you effortlessly attract what you want. These planets in Gemini will help you increase your network. You will feel confident and assertive. Planets in Cancer will help you deal with money matters. Saving and investing will help you feel more financially secure. A Cancer New Moon on July 1 will help you make a new start in money management. Neptune in Pisces will continue to bring confusion to your career. Saturn in Libra will dampen your creative and romantic life.



Cancer:

This will be a powerful month for you as the Sun, Venus, and Mercury travel through your sign. These transits will help to improve your relationships and communications. You will be diplomatic and cooperative. A July 1 New Moon in your sign will bring out your natural abilities and talents. The spotlight will be on your home and family life. This influence will help you make changes and start fresh. A July 15 Full Moon in Capricorn may cause difficulties with your partner, if you have one. You may argue and bicker over who is responsible for what.



Leo:

Mars will be in Gemini, as will Venus for a short time. Your focus will be on friendships. Take the lead in planning activities that everyone will enjoy. You may also get involved in an organization that you're interested in. Mercury will be in your sign for most of the month. You will be friendly and outgoing and have no trouble making new friends. Life will be busy and you will have a lot of activities to juggle. Jupiter in Taurus will help you grow and develop your career. Uranus in Aries will bring variety and constant change.



Virgo:

This month you will be concerned about the people in your life and try to see that they're happy and secure. You will be helpful, kind, and supportive due to planets moving in Cancer and a New Moon there on July 1. The New Moon will also help you be more sensitive and nurturing. Your intuition will be stronger. Mars in Gemini for most of the month will help you focus on your career and make new connections. Attend networking events in your area. Jupiter in Taurus will bring the urge to see the world and learn new things.



Libra:

Several planets will be in Cancer, and a New Moon will play a prominent role in intuitively knowing how to approach career matters. Follow your instincts. Mercury in Leo will help you stay in touch with friends. When you're together, you will have a good time and laugh a lot. Mars in Gemini will make you eager to explore the world and increase your knowledge. Jupiter in Taurus will bring sensuality. Mars and Venus in Gemini activate your social life. A July 15 Full Moon in Capricorn will create tension in your home or family life.



Scorpio:

Three planets moving to Cancer this month will inspire you to stay close to home instead of traveling during your vacation. If you do take a trip, it will be to visit family. Mercury in Cancer for a few days will help facilitate your staying in touch. A July 1 New Moon in Cancer will help you make a new start at home. A July 15 Full Moon in Capricorn may cause disruption in your neighborhood or within your extended family. Jupiter in Taurus can help smooth over any rough spots in your relationship.



Sagittarius:

You may have to work at communication with your partner this month. Take time to discuss any issues that you have. Venus will be in Gemini until July 4, so that will be a good time to approach your partner. Planets in Cancer will bring out your sensitivity. You will develop an interest in life after death and reincarnation. A July 1 New Moon in Cancer will inspire you to help someone by lending money or giving support. Uranus in Aries will stir things up in your house of romance. An attraction to someone may take you by surprise.



Capricorn:

The Sun, Mercury, and Venus will move through Cancer and your sector of relationships. At this time, you will be a supportive, caring partner and willing to take care of the person you love. Jupiter in Taurus and your love sector will bring out your romantic side. You experience satisfaction when spending time with someone you love over a candlelit dinner. A Full Moon on July 15 in your sign will shake your confidence. You may become tired and rundown. Pluto in your sign brings transformation if you can let go of the past.



governments (American and European) are trying to find the leaders who are guiding the people and haven't been known.

When we look at the slogans in the past couple of months, notice the wishes of millions of people, when we see the objection of hundreds of students in all over the country, all of them are one thing. And that is the overthrow of this regime and they desire a government that is secular and free and national and not Islamic rules.

The leadership of this demonstration in the past couple of months has been incomparable and a masterpiece. They have been able to be active underground and guide the public demonstration against this government. And definitely these group are those who have been at some point with this government and have experienced the kind of American and European governments' methods and styles. They are aware of this regime's plans and games which are having some agents to pretend they are against this regime. And today Iranian people are standing strong and only and only want the overthrow of this regime.





AN UNDERGROUND AND UNKNOWN YOUNG GROUP ARE ORGANISING THE IRANIAN OPPOSITION AGAINST THE DICTATOR REGIME OF MOLLAHS.

In the beginning the regime of mullahs and the politician in Europe and America thought that the objection of Iranian people against the election of presidency would be temporary. Mir Hossein Mosavi was one of the candidates and the Iranian people came to the streets to object to the results of the elections in the name of supporting him. And regime in vain thought that mosavi is the main factor, so there won't be any serious danger because mosavi has been one of them during the last 30 years and has always been loyal and trustee. He has been the prime minister for 8 years during Khamenei presidency who is now the supreme leader of revolution.

But the objections and protest of Iranian people with this regime is now out of control and their slogans are changed to overthrow of regime. Mir Hossein Mosavi and Khatami and Karobi and their group tried to pretend they are in control of the people and whenever they want, they can halter it but after 3 days of the first demonstration, millions of people came in the streets and clashed with the special agents and private police. Tens of people were killed and thousands were

arrested. Regime understood that the demonstration has no connection to Mosavi and Khatami because their motto was against what they were saying. Iranian people wished for overthrow and prolapsed of this anti-Iranian regime and in their slogans they practically want the overthrow of this regime and the trial of its



leaders. Iranian people are willing for an Iranian and national government and announced their repulsion about Islamic government and their leaders.

The American and European Government for protecting their benefits in Iran, have been flirting with Islamic government for years. They pretend that they are against this regime, but behind the curtains they protect their economic contracts with mullah's regime. This time, they are trying to say that all these demonstrations of Iranian people are in support of Mosavi, Khatami and Karobi. But the methods of objection and presence of people obviously shows that Iranian people know that Mosavi, Khatami and Karobi are part of this dictator regime and anti-Iranian.

But the main point is that this regime and all the other





EVERYONE NEEDS TO HAVE A CHANCE



In the world of dream and fantasy, a world of scenes that music, cinema and dance, the FA is looking for new faces.

Youth need to have a golden opportunity to raise and excell themselves.

Chance and opportunity are proiority to the fans and enthusiasts to be able to find this golden opportunity to showcase and maximise their talents and self confidence in order to become a famous, successful and rich.

To inherently be able to demonstrate their talent and confidence, eventually become popular figures successfully making money.

Rangarang magazine and Hana modeling agency have been active

for many years in the advertising market. They have been successful in introducing new models and most successful modes and trends in London and other countries have started their bright careers with Rangarang magazine and Hana modeling agency.

Hana Modeling Agency

The first Iranian modeling agency has experienced more than 15 years of successful activity and has been able to blossom ordinary aspiring models with no past experience into professional, experienced, highly talented models.

It has proven its success as the majority of models have gone on to find jobs in other agencies.

Attending at the scenes as a model, artist, singer or dancer, needs the understanding and awareness of your abilities. And it is necessary to have education and professional training to make the person appear self-confident and showcase their true talent.

Fortunately Hana modeling agency during the past 15 years, has had a successful and fruitful result and is still trying to find talented people with the ability to develop.

If you feel you have talent in acting, singing, dancing or modeling You can contact Hanna modeling.

0208 20 800 10

First Word



Editor: M. Sarabi

We present the golden key as a gift to you.

In Europe, there are nearly two million Iranians. In surveys and statistics, Iranians

are announced to be ranking the as the best among the foreign national living in those countries.

They have the best results in the fields of academic, artistic, sporting, social and economic.

Iranians living in countries such as England, Germany, France, Holland, Sweden, Italy and Spain, own thousands of jobs and busi-

nesses in trades and society and are known as the manufacturers within the rich society.

Rangarang magazine is the equivalent of Britain's "Hello" magazine in the Iranian community and is distributed widely throughout Europe. It has been published for 25 years and is known to be the most circulated magazine with the most readers in Europe.

We are Your golden key to the European market, and by advertising your business in Rangarang magazine to homes of thousands of Persian language throughout Europe.

Do not miss this golden opportunity! If you try, you won't miss out. Try it for at least six months or a year, and only then judge it. No harm done.

Why put your advertisement in Rangarang magazine?
Because we give you the golden key that broadcasts your advertising message goes to
Persian-speaking homes and offices and centers throughout Europe to the tens of thousands of iranians and readers.
Rangarang magazine is the bridge that links the Persian-speaking people all over Europe.

BUSINESS

P.O.Box 2821

LONDON NW2 1DS

Tel: 020 8731 9333 - 020 820 800 10

Web: www.rangarang.co.uk

Email: rangarang_London@hotmail.com

RANGARANG

MONTHLY MAGAZINE

Rangarang has been published for 23 years and is the only Iranian magazine that has been widely dispersed throughout Europe



CLADDAGH ESTATES

Property and Financial service

نگران سفرهای خود به جنوب اسپانیا نباشید و مبالغ زیادی به هتلها نپردازید.

**ما جهت سفرهای کوتاه شما ویلا و آپارتمانهای مختلفی را با
اجاره‌های مناسب در اختیارتان قرار خواهیم داد**

خرید ویلا، آپارتمان و مکانهای تجاری با شرایط ایده آل



خرید، فروش و اجاره املاک



مشاور در سرمایه گذاری

Telephone: 0034 - 650 273 384 or 650 148 945

Email: hanieh@claddagh-estates.com or james@claddagh-estates.com

مشاور فارسی زبان: 0034 - 637 987 009

Cheapest flights to the Middle East

Turkish
Airlines
Tehran
fr £357
Return

including all tax
& charges

bmi
Direct
Tehran
fr £442
Return

including all tax
& charges

Qatar
Airways
Tehran
fr £436
Return

including all tax
& charges

Alnaser
Airlines
Baghdad
fr £440
Return

including all tax
& charges

Iran
Air
Direct
Tehran
fr £332
Return

including all tax
& charges

Gulf
Air
Dubai
fr £330
Return

including all tax
& charges

Call us now or book online
www.YouShouldTravel.com
0207 724 8455

Open Monday to Saturday 9.30am till 6.00pm

Iran
Air
Shiraz
fr £322
Return

including all tax
& charges

Qatar
Airways
Mashad
fr £436
Return

including all tax
& charges

Turkish
Airlines
Tabriz
fr £320
Return

including all tax
& charges

Business
Class
Tehran
fr £1321
Return

including all tax
& charges



RANGARANG

Est:1988

Issue No: 1056 €2 / £ 1.5

MONTHLY MAGAZINE



Celebrity Gossip

